

## الفبای «پیشگامی» در دیسکورس «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

از آنجائیکه «اعتقاد و ایمان به تغییر در جامعه و جهان» به دست مستضعفین بالنده تاریخ، نخستین اصل مانیفست پیشگامی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد، بطوریکه در این رابطه می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که آنچنانکه بر سر در معبد آکادمی افلاطون نوشته شده بود که «کسی که هندسه نمی‌داند وارد این آکادمی نشود»، بر سر در معبد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نوشته شده است که «کسی که معتقد و مؤمن به تغییر جامعه و جهان به دست مستضعفین بالنده تاریخ نباشد در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وارد نشود» و بدین ترتیب است که پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران قبل از هر چیز، نیازمند به دستیابی به «تنوری تغییر آفرین و تغییر ساز و هدایت‌گر در مرحله عمل و تغییر می‌باشند؛ و تا زمانیکه پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که مدعی «هدایت‌گری» و «سازماندهی» حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به عنوان «عامل اصلی تغییر در جامعه و تاریخ ایران» می‌باشند، مسلح به تنوری تغییر ساز و تغییر آفرین در جامعه و تاریخ ایران نباشند، هرگز نخواهند توانست «استراتژی آگاهی‌بخش و اقدام عملی سازمان‌گرایانه و هدایت‌گرایانه خود را در رابطه با اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پیشرو لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران عملیاتی سازند. چراکه؛

- ☀️ اندر حکایت زلزله کرمانشاه
- ☀️ شازده آذر نماد استبدادستیزی
- ☀️ به مناسبت صدمین شماره نشر
- ☀️ بحران آشفته‌گی ساختاری در ایران
- ☀️ درس‌هایی از تاریخ ۳۱
- ☀️ پرسش و پاسخ پانزدهم
- ☀️ کدامین عاشورا ۳
- ☀️ اقلیم کردستان عراق ۲
- ☀️ مبانی تئوریک استراتژی اقدام عملی... ۲
- ☀️ جنبش زنان در مسیر رهایی ۸
- ☀️ نگاهی واکاوانه به «آرمان» و «نشر» ۷
- ☀️ دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ۹
- ☀️ درس‌هایی از انتخابات دولت دوازدهم ۹
- ☀️ شریعتی در آئینه اقبال ۲۸
- ☀️ اقبال «پیام - آوری»... ۱۷
- ☀️ بعثت شناسی ۴۲
- ☀️ فلسفه دعا و... ۷
- ☀️ تفسیر سوره فجر ۸

ذات نیاافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

برنامه‌ریزی نشود، خود روشنائی برای توده‌های بی‌شکل و متمیزه (آنچنانکه در سال ۵۷ در جریان انقلاب بزرگ ضد استبدادی توده‌های ایران مشاهده کردیم) بستر ساز موج‌سواری غاصبان از راه رسیده میراث‌خوار می‌شود» و این حقیقت تلخی است که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران، ملت ایران بیش از همه خلق‌های کشورهای پیرامونی، هزینه انقلاب‌سوز آن را پرداخت کرده است.

باری، آنچه در این رابطه پیشگام و پیشگامان اردوگاه عظیم و بزرگ مستضعفین ایران باید بدانند اینکه، «لازمه لاینفک ایده و ایمان به تغییر در جهان و جامعه، تکیه بر تئوری تطبیقی تغییر ساز و تغییر آفرین و هدایت‌گر و برنامه‌ساز در عرصه استراتژی و تاکتیک می‌باشد»، زیرا هرگز با تئوری دگماتیسم یا تئوری انطباقی، چه مذهب باشد، چه علم باشد و چه فلسفه باشد و چه عرفان و اخلاق و غیره باشد، به خاطر اینکه در مسیر حرکت دگم و متصلب می‌شوند، امکان تغییر در جهان و جامعه به صورت کنکریت و مشخص برای آنها وجود ندارد، چراکه «هر نظریه متصلب و دگماتیسم در هر شکل آن نه تنها توان تغییر سازی در جامعه و جهان نخواهد داشت، بلکه برعکس بالاخره خود نظریه هم دود می‌شود و به آسمان می‌رود.»

به همین دلیل «برای اینکه نظریه و تئوری بتواند برای پیشگام یا پیشگامان اردوگاه عظیم و بالنده و بزرگ مستضعفین در عرصه جامعه و جهان و تاریخ تغییر آفرین و هدایت‌گر و برنامه‌ریز باشد، باید آن تئوری بتواند در عرصه زمان و تاریخ و تحول جامعه، به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیسم یکطرفه) پیوند تطبیقی (نه انطباقی) با تغییر، در عرصه تبیین و تحلیل مشخص شرایط و تشریح مشخص موانع، پیدا کند». در نتیجه مدعی پیشگام از مرحله‌ای به مقام پیشگامی جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین جامعه دست پیدا می‌کند که منهای اعتقاد و ایمان به تغییر در جهان و جامعه، مسلح به تئوری عام و خاص و مشخص باشد که پتانسیل ارائه طرحی نو به عنوان آلترناتیو شرایط موجود به صورت تطبیقی داشته باشد؛ زیرا پیشگام و پیشگامان اردوگاه مستضعفین باید در عرصه تئوری نسبت به شرایط موجود «تئوری آلترناتیو» داشته باشند و بدون «تئوری آلترناتیو» ادعای تغییر شرایط موجود آنها، یک لاف بیشتر خواهد بود.

۲ - دومین خودویژگی پیشگامی در دیسکورس جنبش پیشگامان

بنابراین، در این رابطه است که پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که مسلح به «استراتژی اقدام عملی آگاهی‌بخش و هدایت‌گرایانه و سازمان‌گرایانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جنبش‌های پیشرو لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند، باید دارای خودویژگی‌های نظری و عملی و اخلاقی باشند» که در اینجا به شرح الفبای این خودویژگی‌های نظری و عملی و اخلاقی پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌پردازیم:

۱ - نخستین خودویژگی پیشگامی در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (آنچنانکه فوقاً به اشاره رفت و باز بر آن تاکید می‌کنیم) اینکه، پیشگام یا پیشگامان باید در عرصه نظر و اعتقاد و ایمان و عمل معتقد به اصل تغییر به دست اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین و جنبش‌های بالنده لایه‌های مختلف این اردوگاه در عرصه تاریخ و جامعه و جهان باشند و بدون اعتقاد به این اصل، مدعی پیشگام و پیشگامان و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بودن ممکن نیست. مضافاً بر اینکه، مدعی پیشگام و پیشگامان منهای اعتقاد و ایمان به اصل تغییر در جهان و جامعه و تاریخ به دست توانای اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین، باید مسلح به تئورئی تغییر ساز و تغییر آفرین و هدایت‌گر در عمل باشند؛ و به این حقیقت مؤمن باشند که هرگز به صورت مکانیکی و اراده‌گرایانه فردی، حتی اگر در حد معلمان کبیرمان شریعتی و اقبال هم تلاش کنند، نخواهند توانست استراتژی آگاهی‌بخش و اقدام عملی سازمان‌گرایانه و هدایت‌گرایانه خود را (آنچنانکه در شکست اقبال و شریعتی تجربه کردیم) عملیاتی سازند.

این درست است که آنچنانکه صمد بهرنگی در دیالوگ بین خرگوش و کرم شب‌تاب، از زبان کرم شب‌تاب به خرگوش می‌گوید: «که روشنائی هر قدر هم که ضعیف باشد. باز می‌تواند تا اندازه‌ای مسیر را روشن کند»، اما در این رابطه پیشگام و پیشگامان اردوگاه بزرگ و عظیم مستضعفین ایران باید عنایت داشته باشند که «اگر روشنائی راه در ادامه مسیر حرکت اردوگاه عظیم و بزرگ مستضعفین بدل به سازماندهی و هدایت‌گری و



مستضعفین ایران آن است که پیشگام و پیشگامان باید به این حقیقت در عرصه نظر و عمل مؤمن باشند که هر چند خود پیشگام و پیشگامان می‌توانند در عرصه حرکت عمودی (نه افقی) خود، توسط موتور آگاهی و نظری به خودآگاهی و حرکت عمودی دست پیدا کنند، ولی موتور حرکت لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین و جنبش‌های پیشرو این لایه‌های اردوگاه مستضعفین، تنها و تنها «در عرصه زندگی آنها» تعریف می‌شود و تنها در بستر زندگی روزمره آنها است که لایه‌های مختلف اردوگاه عظیم و بزرگ مستضعفین می‌توانند آموزش و اعتلا و رشد فردی و جمعی پیدا کنند.

بنابراین پیشگام یا پیشگامان نباید (مانند رویکرد پیشاهنگی در سه مؤلفه چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و تحزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مانوئیستی آن) برای استارت موتور حرکت اردوگاه بزرگ مستضعفین، آنها را از عرصه مبارزه روزمره زندگی‌شان جدا کنند و به جای تکیه بر استراتژی «پیوند بین پیشگام با اردوگاه بزرگ مستضعفین»، بر استراتژی «پیوند مستضعفین با پیشگام» تکیه کنند. به همین دلیل، در این رابطه است که پیشگام و پیشگامان باید پیوسته خود را موظف به پیوند با اردوگاه مستضعفین ببینند، نه اینکه مانند رویکرد پیشاهنگی بخواهد مستضعفین را به خود پیوند دهند. در نتیجه در چارچوب این استراتژی و تاکتیک است که پیشگام یا پیشگامان پس از اعتقاد به پیوند با اردوگاه بزرگ مستضعفین، موظفند از طریق زندگی و حرکت تحول‌خواهانه و جنبش‌های صنفی و سیاسی آنها، پیوند افقی (نه عمودی) خود را با اردوگاه بزرگ مستضعفین مادیت بخشند؛ و هر گونه حرکت آگاهی‌بخش و سازمان‌گرایانه و هدایت‌گرایانه خود را از این مسیر و کانال به انجام برسانند. البته لازمه همه این‌ها عدم تکیه ابزاری پیشگام یا پیشگامان بر اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد.

بنابراین پیشگام باید در عرصه نظر و عمل ایمان و اعتقاد داشته باشد که تنها اردوگاه بزرگ مستضعفین جامعه فاعل حرکت تغییرساز در جهان و جامعه می‌باشند و پیشگام و حتی جنبش‌های لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین (آنچنانکه عیسیای مسیح پیش از به صلیب کشیده شدن خطاب به حواریون و توده‌های تماشاگر خود فرمود) «آنها فقط نمک‌های حرکت می‌باشند و تنها نقش سر پل انتقال و سازمان‌گری و هدایت‌گری دارند و تا زمانی که آن موتور عظیم و بزرگ به حرکت درنیاید،

نه تنها جنبش پیشگامان مستضعفین، حتی جنبش‌های لایه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین هم نمی‌توانند آن تغییرات همه جانبه افقی و عمودی در جامعه و جهان ایجاد نمایند.»

همچنین تا زمانی که خود اردوگاه بزرگ مستضعفین به حرکت درنیاید، هیچ‌گونه تحول دو مؤلفه افقی (دموکراتیک) و عمودی (سوسیالیستی) به صورت همه جانبه و زیرساختی در جامعه و جهان ممکن نمی‌باشد؛ و هر حرکتی در غیبت حضور اردوگاه بزرگ مستضعفین، چه در عرصه افقی (دموکراتیک) و چه در عرصه عمودی (سوسیالیستی) محکوم به شکست خواهد بود. بدین جهت پیشگام و جنبش پیشگامان مستضعفین هرگز نباید مانند رویکرد پیشاهنگی موضع «قیم‌مابی» نسبت به اردوگاه بزرگ مستضعفین و جنبش‌های لایه‌های مختلف این اردوگاه بزرگ داشته باشند.

۳ - سومین خودیژگی پیشگامی در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اینکه، پیشگام و پیشگامان منهای ایمان و اعتقاد به تغییر جهان و جامعه و مسلح بودن آنها، به تئوری تطبیقی تغییرساز و تغییرآفرین و برنامه‌ساز و هدایت‌گر، پیشگام و پیشگامان اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین ایران در راستای تبیین استراتژی و تاکتیک تغییرساز و تغییرآفرین خود باید اعتقاد به تغییر جامعه و جهان از طریق «دینامیزم درونی تکوین‌یافته از پائین داشته باشند، نه دینامیزم برونی و نه دینامیزم تکوین یافته از بالا.»

برای مثال جهت تحول و تغییر «افقی» و «عمودی» در جامعه امروز ایران، پیشگام یا پیشگامان و یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند بر تجاوز امپریالیستی جهان سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا به کشور ایران، به عنوان دینامیزم برونی تکیه نمایند و یا بر جنگ جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین خود، به عنوان دینامیزم تکوین یافته از بالا جهت تغییر افقی (دموکراتیک)؛ و تغییر عمودی (سوسیالیستی) در جامعه بلازده امروز ایران تکیه نمایند، بلکه برعکس همه اینها، پیشگام و پیشگامان باید در جهت تغییر افقی و عمودی در جامعه ایران، تنها و تنها بر دینامیزم درونی تکوین یافته از پائین، توسط سیلان سازمانده‌ی شده اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین ایران تکیه نمایند.

در نتیجه در این رابطه است که در این شرایط حساس و



دست اصحاب قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و مذهبی غاصب حاکم بر ایران باشند.

لذا تا زمانی که اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین ایران از صورت توده بی‌شکل و متمیزه شده خارج نشوند و صاحب سازمان‌گری مستقل از حاکمیت مطلقه فقاہتی نشوند، امکان تغییر همه جانبه افقی (دموکراتیک) و عمودی (سوسیالیستی) در جامعه ایران وجود نخواهد داشت. ▶

ادامه دارد

تندیج و خودویژه جامعه ایران، بزرگ‌ترین رسالت پیشگام یا پیشگامان یا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در رابطه با اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین ایران، سازماندهی این توده‌های بی‌شکل و متمیزه شده اردوگاه بزرگ و عظیم و بالنده مستضعفین ایران می‌باشد؛ زیرا بزرگترین آفت و ضعف استراتژیک ۳۹ سال گذشته حرکت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (از بهمن ۵۷ تا به امروز) بی‌شکلی توده‌وار این اردوگاه عظیم و بزرگ می‌باشد؛ که این آفت حرکت‌سوز و مبارزه‌سوز و وحدت‌سوز و تشکیلات‌سوز باعث گردیده است تا در طول ۳۹ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقاہتی، این اردوگاه مانند مومی در

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)  
[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸  
۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳



# اندر حکایت «زلزله خانمان سوز کرمانشاه»

بشکه نفت صادراتی روزانه اقلیم کردستان که از طریق مرزهای ترکیه انجام گرفت، با از دست دادن کرکوک که ۳۰۰ هزار بشکه روزانه از ۵۵۰ هزار بشکه فوق توسط چاه‌های نفت کرکوک تأمین می‌شد، تقریباً صادرات نفت اقلیم کردستان عراق به حد صفر رسیده است، در نتیجه شکست سیاسی دولت بارزانی، امروزه بدل به ورشکستگی همه جانبه اقتصادی شده است، بطوریکه در این رابطه می‌توان پروژه تجزیه و هم‌پرسی بارزانی را به حمله صدم به کویت تشبیه کرد.

زلزله خانمان سوز کرمانشاه در شرایطی اتفاق افتد که جنگ بین جناح‌های درونی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت که در جریان انتخابات دولت دوازدهم به اوج خود رسیده بود، از بعد از اینکه شیخ حسن روحانی کهنه کارترین مهره امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال عمر این رژیم، توسط طرفدایان همه جانبه تبلیغاتی و افشاگرانه خود که تا مرز به چالش کشیدن جنایات رژیم مطلقه فقهاتی در دهه ۶۰ پیش رفته بود، توانست حزب پادگانی خامنه‌ای را که همه جانبه در جریان انتخابات دولت دوازدهم به جنگ قدرت با او آمده بودند، وادار به عقب‌نشینی سازد، آتش جنگ گرگ‌ها و گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالایی‌های قدرت فروکش کرد و دوران آشتی‌کنان آنها فرا رسید، به همین دلیل در این مرحله جناح‌های درونی قدرت،

در ساعت ۲۱ و ۴۸ دقیقه روز دوشنبه مورخ ۲۲ آبان ۹۶ در شرایطی زلزله‌ای به قدرت ۷/۳ ریشتر استان کرمانشاه را به لرزه درآورد و مردم محروم این دیار را مصیبت‌زده ساخت و بیش از ۵۰۰ نفر کشته و هزاران مجروح و صدها هزار نفر آواره و بی‌خانمان ساخت که رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه، در مرحله پساداعش مشغول بازی جهت تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعیه و در عرصه جنگ‌های نیابتی منطقه است و لذا در همین رابطه، درست در زمانی این زلزله خانمان برانداز به وقوع پیوست که رژیم مطلقه فقهاتی برای کسب آلت‌رناتیو مذهبی و فرقه‌ای خود در برابر عربستان و پروژه حج مسلمین، تمامی زمین‌های خود را رکاب کرده بود و با صرف هزاران میلیارد تومان سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران و بسیج کردن تمامی امکانات نظامی و انتظامی و امنیتی و تدارکاتی کشور، بیش از دو میلیون نفر از مردم ایران توسط تحریک و احساسات مذهبی، روانه به اصطلاح راهپیمایی اربعین و کربلا در عراق کرده بود.

زلزله کرمانشاه درست در زمانی اتفاق افتاد که رژیم مطلقه فقهاتی جهت تغییر توازن قوا در مرحله پساداعش در منطقه خاورمیانه، به نفع خود توسط حوثی‌های یمنی به فرودگاه ریاض موشک زده بود، آنچنانکه در این رابطه وزیر خارجه عربستان این حمله موشکی به فرودگاه ریاض، اعلام جنگ رژیم ایران با کشور عربستان خوانده بود و در نتیجه این حمله موشکی و حمایت همه جانبه ترامپ از رژیم ارتجاعی عربستان در محکومیت این حمله موشکی، شرایط متشنج منطقه خاورمیانه وارد فاز جدیدی از بحران شده بود.

زلزله خانمان برانداز کرمانشاه در شرایطی اتفاق افتاد که منطقه خاورمیانه گرفتار طوفان پساداعش در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت در منطقه (از لبنان و سوریه گرفته تا عراق و یمن و غیره) شده است و در این رابطه از هم مهمتر منطقه اقلیم کردستان عراق می‌باشد که به علت سیاست هژمونی‌طلبانه و تمامیت‌خواهی خانواده بارزانی و در رأس آنها مسعود بارزانی توسط هم‌پرسی و پروژه جدائی و تجزیه خاک عراق، به علت عدم حمایت قدرت‌های امپریالیستی جهانی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا و اتحاد بین رژیم مطلقه فقهاتی و دولت رجب طیب اردوغان ترکیه و دولت مرکزی عراق در جهت محاصره اقلیم کردستان عراق، پروژه تجزیه‌طلبانه بارزانی در شرایطی شکست خورد که نه تنها او به تجزیه و استقلال اقلیم کردستان عراق دست پیدا نکرد، بلکه بیش از ۴۰٪ مناطق جغرافیایی قبلی خود را هم به سود دولت مرکزی از دست داد و دولت مرکزی توانست کنترل کرکوک و فرودگاه و منابع آب و مرزهای اقلیم با ترکیه را هم از کنترل دولت بارزانی خارج کند و از ۵۵۰ هزار



از حزب پادگانی خامنه‌ای تا دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی، جهت پایدار کردن آشتی بین خود (برای مبارزه با جنبش مطالباتی مردم ایران، از جنبش اجتماعی فرابحران مالباختگان گرفته تا جنبش بازنشستگان و جنبش معلمان و جنبش کارگران و غیره که در مرحله پسانتخابات دولت دوازدهم، کل موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی را به چالش کشیده‌اند) تلاش می‌کنند تا با عمده کردن تضادهای برونی (از موضوع برجام با امپریالیسم آمریکا گرفته تا موضوع تقسیم قدرت در منطقه در مرحله پساعداش) شرایط برای سرکوب جنبش‌های مطالباتی مردم ایران را فراهم سازند، چراکه جناح‌های درونی قدرت از دهه ۶۰ الی الان این حقیقت را بارها تجربه کرده‌اند که تضادهای درونی آنها در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت تا زمانی می‌تواند برای آنها قدرت‌آفرین باشد که این تضادها به قاعده جامعه ایران ریزش نکنند، زیرا ریزش تضادهای درونی حکومت به قاعده جامعه ایران بسترساز اعتلای جنبش مطالباتی مردم ایران می‌گردد؛ که آنچنانکه در دوران پسانتخابات دولت دوازدهم شاهد هستیم، این اعتلای جنبش مطالباتی مردم ایران حتی می‌تواند به راحتی کل موجودیت رژیم مطلقه فقاهتی را به چالش بکشد.

آنچنانکه در جریان جنبش اجتماعی مالباختگان (مولود ورشکستگی صندوق‌ها و بانک‌های رانتی رژیم مطلقه فقاهتی) به یکباره حرکت‌های اعتراضی مالباختگان عاملی گردید تا حتی شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی مردم ایران به دنبال خود بکشانند؛ و همین امر باعث گردید تا به یکباره حرکت اعتراضی مالباختگان، جنبش اجتماعی ایران را به حرکت همه جانبه بر علیه رژیم مطلقه فقاهتی درآورد. رژیمی که در این شرایط به علت فسادهای چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری، کل بودجه کشور پاسخگوی بودجه جاری آن نمی‌باشد. بی‌شک در برابر فرابحران فوق است که این رژیم در این شرایط به شدت آچمز گردیده است، بطوریکه نه توان سرکوب این اعتراض‌ها را دارد و نه توان عقب‌نشینی، در نتیجه با چاپ اسکناس و سرازیر کردن پول‌های بادآورده به اقتصاد بحران‌زده ایران، می‌کوشد تا اندازه‌ای فرابحران مالباختگان را مهار نماید.

زلزله کرمانشاه در شرایطی اتفاق افتاده است که با فروکش کردن بحران سیاسی داخلی رژیم مطلقه فقاهتی، بحران اقتصادی این رژیم (به علت مبارزه دولت ترامپ با رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و به چالش کشیدن دستاوردهای برجام توسط دولت ترامپ) به

شدت گرفتار ورطه رکود فراگیر شده است و در همین رابطه بحران‌های بیکاری و اجتماعی تمامی جامعه ایران را به چالش گرفته است. هر چند رژیم مطلقه فقاهتی در چنین شرایطی تلاش می‌کند تا با ارائه آدرس غلط دادن به توده‌های مردم ایران، توسط زیارت میلیونی کربلا و پیروزی بر داعش و غیره، آتش بحران‌های درونی را مهار نماید اما حرکت‌های اعتراضی جنبش مطالباتی مردم ایران در این زمان نشان داده است که رژیم مطلقه فقاهتی کاملاً آچمز شده است.

بدین جهت در چنین شرایطی است که وقوع زلزله کرمانشاه آئینه تمام نمای این رژیم در عرصه آچمز اقتصادی و اداری و اجتماعی می‌باشد، چراکه منهای غارت و فسادهای مالی که در طول ۳۹ ساله گذشته عمر این رژیم، امری متعارف شده است، آنچه بیش از هر چیز در جریان کمک‌رسانی به مصیبت زدگان زلزله کرمانشاه قابل توجه است، عدم توان برنامهریزی این رژیم حتی جهت جمع‌آوری کمک مردم مظلوم ایران و کشورهای خارجی به این مردم مظلوم مصیبت‌زده می‌باشد که توسط رژیم مطلقه فقاهتی مانند خروسی هم در عزا سر آنان را می‌برند و هم در عروسی‌های خویش.

به همین دلیل در این مدت پسازلزله، نه تنها این رژیم نتوانسته است حتی آماری دقیق از جان باختگان و مجروحان و آواره‌های شهر و روستا و حجم ویرانی فراگیر بدهد، مهم‌تر از همه تا کنون حتی از اسکان موقت آنها هم عاجز بوده است و همین امر باعث گردیده است تا به علت فرار رسیدن زمستان و سرما و سیل و برف و باران، حیات این مصیبت‌زده‌ها در خطر همه جانبه قرار گیرد؛ و این نمایش دیگری است برای مردم نگون‌بخت تا دریابند که رژیمی که با هزینه صدها میلیارد دلار از سرمایه مردم نگون‌بخت ایران، در عرصه انرژی اتمی زمانیکه موجودیتش توسط قدرت‌های امپریالیستی به خطر افتاد، در چارچوب مراسم زهرخوران خود، عطای این پروژه هژمونی طلبان‌اش را به نقاشش بخشید، امروز در عرصه زلزله کرمانشاه، حتی توان تهیه چادر برای اسکان موقت این مردم مظلوم را هم ندارد. لذا فاجعه زلزله کرمانشاه را کاسه گدائی برای پر کردن جیب‌های خالی خود کرده‌اند. «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ...» ▶



# «۱۶ آذر» نماد «استپدادستیزی»

## ۶۴ ساله گذشته «جنبش دانشجویی ایران»

ای آتش افروخته در بیشه‌های توده‌ها

ای رستخیز توده‌ها ای جنبش تاریخ ما

ای دیکتاتور خاموش شو این است خروش خلق ما

ای آب حیوان وفا هر دم سلامی نو زما

ای در رخ تو زلزله نابود کن زنجیرها

ای جنبش پیشتاز ما ای روح بخش خلق ما

از پای این زندانیان پاره کنی زنجیرها

ای بحر پر مرجان خلق ای مقبل و میمون ما

قنوس شو خود بارها آتش بزن بر جورها

ای جنبش پیشتاز ما ساقی بشو بر خلق ما

بر خلق ایران با ضیاء پیکار تو با ظلم‌ها

ای جنبش پیشگام ما ای رائد پر رخ ما

ای پیشگامان را سند آن کو تو باشی بارها

ای جنبش پیشرو بدان آتش بزن در عود ما

فردا زمین این دیار آزاد گرد د از جفا

امروز ای شمع آن کنی با خلق ایران با ضیاء

ای جنبش پیشتاز ما نابود کن زنجیرها

بر دیکتاتور شوری همی در شرح او باشند فنا



# «صد شماره نشر مستضعفین» و «صدماه تلاش برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در پیشخوان داوری و نقد نظر همگان

۲۹ - جداسازی مکانیکی تحولات سیاسی از تحولات اجتماعی و تحولات زیربنایی اقتصادی جهت نفی مبارزه طبقاتی در عرصه مبارزه سیاسی یا تحولات سیاسی آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی.

۳۰ - عدم تفکیک و آرایش بین سه مؤلفه «آزادی‌های سیاسی و آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی» در بستر مبارزه دموکراتیک.

از همان آغاز جهت «سازمان‌گری عمودی» خود برای اینکه مانند جریان‌های ۷۵ ساله گذشته جنبش سیاسی ایران، «سازمان‌گری موازی و افقی» در پای «سازماندهی عمودی پیشگام» ذبح نشود، تصمیم گرفتیم که:

۳۱ - عدم تفکیک و آرایش بین «ستم‌های طبقاتی، ستم‌های جنسیتی، ستم‌های قومی و ملی و مذهبی و ستم‌های اجتماعی» در بستر مبارزه سوسیالیستی.

اولاً «سازماندهی عمودی» حول «نشر مستضعفین، به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» صورت گیرد.

۳۲ - تکیه مکانیکی کردن (در رابطه با مفهوم و تعریف طبقه کارگر امروز ایران) بر تعاریف کلاسیک سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، یا سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم به جای تعریف کنکریته از کارگر در جامعه امروز ایران که «مشمول تمامی کسانی می‌شوند که در جامعه امروز ایران با فروش نیروی کار یدی و مغزی خود، امرار معیشت می‌کنند.»

ثانیاً برای «دموکراتیزه کردن جوهر تشکیلات عمودی پیشگامان» که تنها از طریق «اصالت دادن به پائینی‌ها» جهت انتخاب و نظارت و پراکسیس درون تشکیلاتی معنا پیدا می‌کند، همچنین برای اینکه «تشکیلات عمودی در خدمت تشکیلات افقی درآید»، سازماندهی مرکزیت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از همان آغاز، در دو «مؤلفه کمیته نظری و عملی هیئت تحریریه نشر مستضعفین» و «کمیته مروج یا سازمان‌گر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» خلاصه گردید، چرا که از همان آغاز در «عرصه سازمان‌گری» باور ما بر این امر قرار داشت که هر چه «نهادهای بالائی تشکیلات عمودی پیشگامان» سبکتر باشند و دور از بوروکراسی تشکیلاتی تکوین پیدا کنند، آن تشکیلات عمودی چابکتر

۳۳ - وارد شدن به شکاف‌های بین‌المللی و بازی با تضادهای جناح‌های درونی امپریالیسم جهانی، «جهت آلترناتیوسازی از خود در برابر رژیم مطلقه فقهاتی» برای آن جناح‌ها.

۳۴ - جایگزین کردن «پروسه کسب قدرت سیاسی یا دیپلماسی کسب قدرت سیاسی» به جای پروسه سازمان‌گرایانه و خودآگاهی‌بخش جنبشی.

۳۵ - جایگزین کردن «احزاب ایدئولوژیک» به جای «احزاب سیاسی اجتماعی» که خود به خود این جایگزینی باعث می‌شود تا رابطه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری با جامعه ایران که در احزاب سیاسی اجتماعی صورت دیالکتیکی و دو طرفه دارد، در احزاب ایدئولوژیک به صورت یکطرفه از احزاب به جامعه درآید، که حاصل آن می‌گردد تا تأثیری‌گذاری جامعه بر این احزاب که خود عامل بسترساز شکل‌گیری دموکراتیک آنها می‌شود، غیر ممکن گردد و بالطبع این امر باعث می‌گردد تا در این احزاب تشکیلات هر می جایگزین تشکیلات موازی بشود.

باری در این چارچوب بود که از سال ۸۶ «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» در ادامه «حرکت ۳۰ ساله آرمان مستضعفین» و «جنبش ارشاد شریعتی» و «پروژه بازسازی نظری و عملی علامه محمد اقبال لاهوری» با ظهور از قبل طراحی شده خویش تلاش کرده است تا الی الان در راستای مقابله با آفات ۱۵۰ ساله حرکت





و دموکراتیک‌تر می‌شوند و شرایط برای «پراکسیس سازنده پائینی‌ها و نظارت بر بالائی‌ها» بیشتر فراهم می‌گردد.

در این رابطه است که با تقسیم کار فوق، مقرر شد که «کمیته تحریریه نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» عمل نماید، نه به عنوان «تریبون آزاد جهت نقل اندیشه‌ها» (که البته بعداً این تریبون آزاد جهت نقل آزاد اندیشه‌ها توسط کمیته مروج و سازمان‌گر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تلگرام تکوین پیدا کرد). بنابراین برای این منظور بوده است که در «صد شماره گذشته نشر مستضعفین، تمامی مطالب مطرح شده می‌توان در سه مؤلفه:

الف - تئوری‌های عام.

ب - تئوری‌های سیاسی.

ج - تئوری‌های سازمانی، آرایش داد.

البته همه این سه دسته از تئوری در خدمت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و سازمان‌گری افقی کمیته مروج و سازمان‌گر، جهت پیوند بین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با جنبش‌های افقی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد و آنچنانکه بعداً خواهیم گفت، خود این سه مؤلفه تئوری‌های عام و تئوری‌های سیاسی و تئوری‌های سازمانی، دارای مؤلفه‌های نظری زیرمجموعه‌ای می‌باشند که در صد شماره گذشته نشر مستضعفین، می‌توانیم مشاهده نمائیم.

لذا در همینجا لازم است که از خبرنامه مستضعفین که در بیش از ۴۰ شماره تاکنون انتشار یافته است، ذکری بکنیم، زیرا خود خبرنامه جزء مؤلفه سیاسی نشر مستضعفین می‌باشد و هدف آن علاوه بر «بژواک مبارزه‌های جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، تولید خبر توسط خود جنبش‌های فوق می‌باشد.» اما در خصوص «کمیته سازمان‌گر یا مروج جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»، برنامه اصلی که از همان آغاز برای این کمیته تبیین و تعریف گردید، «پیوند و آشنی بین تشکیلات عمودی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با حرکت افقی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است.»

پر پیدا است که در طول صدمه گذشته عمر حرکت برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جهت ایجاد پیوند بین دو حرکت عمودی پیشگام و حرکت افقی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، کمیته سازمان‌گر یا کمیته مروج فرایندهای

مختلفی طی کرده است که مبانی نظری و عملی این فرایندها، در صد ماه گذشته عبارت بوده‌اند از:

۱ - تکیه استراتژیک بر «فضای مجازی یا شبکه‌های اجتماعی» به عنوان تنها بستری که با ۴۶ میلیون کاربر ایرانی در آنجا «توازن قوا با رژیم مطلقه حاکم ایران» به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

۲ - اعتقاد به این اصل که در شرایط موجود جامعه ایران، «شبکه‌های اجتماعی فضای مجازی» نه تنها می‌تواند بستر پیوند و فراخوانی و دیالوگ آزاد بین مردم ایران بشود، بلکه مهمتر از آن، «شبکه‌های اجتماعی از آنچنان پتانسیلی به صورت بالقوه در جامعه ایران برخوردار می‌باشند که اگر به شکل هدفمند این پتانسیل بالقوه فعلیت و عینیت پیدا کنند، می‌توانند در رابطه با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، بستر سازمان‌گر و عامل جنبش‌های تحول آفرین فراگیر و سراسری بشوند و این بزرگترین خطری است برای موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی که پیش از همه خود سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی آن را درک کرده‌اند و وحشت از عظمت فونکسیون آگاهی‌بخش شبکه‌های اجتماعی، خواب از چشمان متولیان قدرت حاکم گرفته است.

۳ - برای «کمیته مروج، یا کمیته سازمان‌گر» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، از همان آغاز روشن بود که «فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی» با ۴۶ میلیون کاربر ایرانی، اگر به صورت برنامه‌ریزی شده در خدمت حرکت سازمان‌گرایانه جامعه مدنی جنبشی ایران درنیاید، قطعاً به صورت منفی باعث رشد فردگرایانه و هویت‌طلبانه نیروی‌های پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو می‌گردد. بنابراین در رویکرد «کمیته مروج یا کمیته سازمان‌گر» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی برای ۴۶ میلیون کاربر ایرانی، به صورت طبیعی دارای دو فونکسیون منفی و مثبت می‌باشد، به همین دلیل «کمیته مروج یا سازمان‌گر» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، وظیفه اصلی خودش را در استحاله فونکسیون منفی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، به فونکسیون مثبت در خدمت استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی تعریف کرد.

۴ - «کمیته مروج یا کمیته سازمان‌گر» برای انجام این مقصود و دستیابی به اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت خود توسط تکیه استراتژیک بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در طول صد ماه گذشته تلاش کرده است تا رابطه بین «کمیته مروج و

طریق آدرس‌های اعلام شده اینترنتی با ما پیوند تنگاتنگ و دو طرفه پیدا نکنند، ما نخواهیم توانست به صورت جهشی در این رابطه گام‌های بلندی برداریم. بنا براین جا دارد در اینجا به عنوان فراخوان از تمامی نیروهای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دعوت نمائیم تا با پاسخ عملی مثبت دست ما را بفشارند.

۷ - همکاری نیروهای داوطلب جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران با کمیته سازمان‌گر یا کمیته مروج جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند به صورت‌های مختلف عملی و نظری از مؤلفه ساده ارسال خبر کارگاهی خویش گرفته تا مؤلفه‌های عملی سازمان‌گرایانه پیش برود.

۸ - نیروهای داوطلب جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران باید عنایت داشته باشند که در رویکرد «کمیته سازمان‌گر یا کمیته مروج» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، برعکس رویکرد پیشاهنگی، «آنها می‌توانند و باید از عرصه زندگی عادی و اجتماعی و سیاسی خود با ما پیوند پیدا کنند»، چرا که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب «سازمان‌گری افقی و موازی» برعکس «سازمان‌گری هرمی» استراتژی پیشاهنگی، معتقد است که مبارزه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باید از کانال زندگی صنفی و سیاسی خود آنها عبور کند. ▶

ادامه دارد

سازمان‌گر» با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، به صورت دو طرفه درآورد، چراکه از آغاز برای این کمیته روشن و مسجل بوده است که «رمز موفقیت کار این کمیته، در گرو رابطه دو طرفه می‌باشد». به عبارت دیگر هر گونه «حرکت یکطرفه پیشاهنگی یا پیشروئی بین کمیته و جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، باعث سکتاریست یا پوپولیست می‌شود که خود این تیر خلاص برای این حرکت می‌باشد.

۵ - سخت‌ترین کار «کمیته مروج یا کمیته سازمان‌گر» در طول صد ماه گذشته، «تلاش برای دستیابی به مکانیزم‌هایی بوده است تا توسط آن بتوانند در عرصه فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، این رابطه را دو طرفه سازند». برای این منظور برای مثال پروسی از پالتاکی تا کانال‌های مختلف تلگرام که به صورت ۲۴ ساعته در حال دیالوگ آزاد با گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران می‌باشند، طی کرده‌اند.

۶ - هر چند در طول صد ماه گذشته «کمیته مروج یا کمیته سازمان‌گر» در این رابطه توانسته‌اند به دستاوردهای مهمی دست پیدا کنند، اما هنوز تا رسیدن به قله راه، مسیر زیادی باقی مانده است که آنچه در این مسیر می‌تواند گره‌گشا گردد، «پیوند نیروی‌های داوطلب جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش دانشجویان و جنبش زنان و جنبش معلمان و جنبش کارگران و جنبش دانش‌آموزان و جنبش پرستاران و جنبش بازنشستگان و جنبش کارمندان و جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش بیکاران و غیره می‌باشد.»

طبیعی است که تا زمانی‌که نیروهای داوطلب این جنبش‌ها از



# بحران «آشفتگی ساختاری» در ایران

کودتای سیاسی ۱۳ آبان ۵۸ تحت عنوان خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا و کودتای نظامی از ۳۰ خرداد ۶۰ الی الان و کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و کودتای ضد جنبش سیاسی در تابستان ۶۷ پس از زهرخواران شکست نظامی از عراق (توسط نسل‌کشی سیاسی زندانیان سیاسی) و کودتای جناحی و جریان‌ی داخلی توسط عزل حسینعلی منتظری در اواخر سال ۶۷ و بهار ۶۸ و کودتای انتخاباتی، از انتخاب خامنه‌ای در خرداد ۶۸ گرفته تا انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ و غیره، همه و همه مولود، همین سونامی ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان شهرهای ایران و در تحلیل نهائی سنتز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد.

همچنین شکست تنها «تجربه دموکراسی» جامعه ایران در تاریخ هزار ساله خود و حاکمیت انسداد و خفقان و عدم امکان هر گونه فعالیت دموکراتیک در جامعه ایران که بسترساز ظهور هیولای چریک‌گرایی و استراتژی پیشاهنگی در سه مؤلفه مختلف آن (چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای - ارتش خلقی مائونیستی - حزب طراز نوین لنینیستی) در دهه ۴۰ و ۵۰ گردید و الی الان به صورت یک سرطان بد خیم جنبش سیاسی ایران را در داخل و خارج کشور به چالش کشیده است، همه و همه مولود کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد.

باز در این رابطه است که می‌توانیم بگوئیم، بسته شدن ارشاد در آبان ۵۱ و شکست

باری، اگر تا اینجا توانسته باشیم که جایگاه «قرارداد وثوق الدوله با امپریالیسم انگلیس» در تاریخ ۳۰ ساله گذشته ایران (از سال ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۳۲) مشخص کرده باشیم و این حقیقت را برای مخاطب روشن کرده باشیم که از کودتای سید ضیاء - رضاخان تا تثبیت رضاخان بر کرسی سلطنت تا تبعید رضاخان به آفریقای جنوبی تا ترورهای برنامه‌ریزی شده فدائیان اسلام تا محاصره اقتصادی دولت دکتر محمد مصدق تا کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۳۲ تحت هژمونی امپریالیسم تازه نفس آمریکا، همه و همه در راستای فونکسیون «قرارداد وثوق الدوله با امپریالیسم انگلیس» بوده است، در اینجا می‌توانیم به راحتی به تبیین این حقیقت پردازیم که آنچه‌که «قرارداد وثوق الدوله» (طبق گفته دکتر محمد مصدق) یک قرارداد اقتصادی صرف نبوده است، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هم «فقط یک تغییر دولت به صورت نظامی (تحت هژمونی امپریالیسم تازه نفس آمریکا و حمایت امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی دوم و ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی ابوالقاسم کاشانی) نیز نبوده است، بلکه یک زلزله‌ای بوده است که پس‌لرزه‌های آن (در طول ۶۴ سال گذشته، یعنی از ۲۸ مرداد ۳۲ الی الان)، تمامی ارکان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را تحت تأثیر خود قرار داده است. تا آنجا که امروز می‌توانیم با قطعیت دآوری کنیم که «بحران ساختاری» ۵۵ ساله گذشته ایران در عرصه اقتصادی و طبقاتی، معلول کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۳۲ بوده است.

همچنین می‌توانیم دآوری کنیم که بحران سیاسی حکومت‌های توتالیتر (در ۶۴ سال گذشته بر مردم استبداد زده ایران)، مولود کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بوده است. به همین ترتیب می‌توانیم قضاوت کنیم که «تحمیل و تزریق سرمایه‌داری نفتی و رانتی، تحت پروژه شاه - کندی، از سال ۴۱ - ۴۲ تا به امروز، یکی از سنتزهای کودتای ۲۸ مرداد بوده است» و باز می‌توانیم دآوری کنیم که «فضای امنیتی و سرنیزه‌ای و خفقان سیستمی در چارچوب نهادهای امنیتی از ساواک شاه تا دستگاه‌های متعدد امنیتی نهادهای مختلف رژیم مطلقه فقهاتی (مثل وزارت و اطلاعات سپاه و بیت و رئیس جمهوری و قوه قضائیه و غیره) همه و همه زائیده کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد.»

در ادامه آن می‌توانیم تحلیل کنیم که آبشخور تکوین سونامی حاشیه‌نشینان ۱۸ میلیون نفری امروز کلان شهرهای ایران که از هژمونی روحانیت موج‌سوار از راه رسیده بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گرفته تا انقلاب نارس بهمن ماه ۵۷ و تثبیت و نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی و تشکیل کمیته و سپاه و نهادهای سرکوبگر، لباس شخصی و نظامی و انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی از سال ۵۸ تا به امروز و



جنبش پیشگام شریعتی از بعد از دستگیری او و بحران فرهنگی جامعه ایران (که مولود تنازع و تصادم بین سنت و مدرنیته از دهه ۴۰ تا به امروز می‌باشد) و فراهم شدن شرایط ذهنی جهت حاکمیت اسلام فقاهتی حوزه‌های فقهی (از بعد از شکست جنبش ارشاد پیشگام شریعتی و شکست جنبش پیشاهنگی چریک‌گرائی در دهه ۵۰) که خود عامل اصلی موج‌سواری و میراث‌خواری روحانیت از راه رسیده در سال ۵۷ و عامل اصلی شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ و عامل اصلی حاکمیت روحانیت تمامیت‌خواه بر انقلاب ۵۷ و عامل اصلی نهادینه و تثبیت رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۳۹ سال گذشته می‌باشد، همه و همه مولود پس‌لرزه‌های ۶۴ سال دوران پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد.

بر این مطلب بیافزایم که «مدرنیته وارداتی» و «مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی» و «دخالتمستقیم امپریالیستی آمریکا» جهت تعیین سرنوشت سیاسی جامعه ایران از کودتای زاهدی در ۲۸ مرداد تا تصمیمات گوادولپ در سال ۵۷ تا ورود ژنرال هایزر در واپسین روزهای انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ (جهت تسلیم ارتش کلاسیک شاه به روحانیت موج‌سوار و از راه رسیده) تا آزادی گروگان‌ها در (خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا) شب ورود ریگان به کاخ سفید تا مسافرت مک فارلین به ایران در کوران جنگ رژیم مطلقه فقاهتی با صدام حسین و حزب بعث عراق تا پروژه صدها میلیارد دلاری هسته‌ای رژیم مطلقه فقاهتی (که سرانجامش به مصیبت نامه برجام انجامید و همه دود شد و به هوا رفت) تا تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقاهتی بر هلال شیعه در منطقه (توسط جنگ‌های نیابتی در عراق و سوریه و لبنان و یمن و غیره) همه و همه مولود پس‌لرزه‌های ۶۴ ساله دوران پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌باشد.

حال سوالی که در اینجا و در این رابطه مطرح می‌شود اینکه مگر کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۳۲ ایران با دیگر کودتاهای امپریالیسم آمریکا که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم جهت تثبیت هژمونی جهانی خود به عنوان یک استراتژی از آمریکای مرکزی و لاتین گرفته تا آفریقا و تا شمال و غرب و جنوب شرقی آسیا انجام داده است، متفاوت بوده است؟

در پاسخ به این سؤال است که باید بگوئیم جواب ما نسبت به سؤال فوق، جواب آری است. چراکه برای داوری در باب یک کودتا و پس‌لرزه‌های آن قبل از هر چیز باید به داوری در باب آن دولتی که توسط کودتا ساقط شده و دولتی که توسط آن کودتا سوار

بر اریکه قدرت گردیده است، بپردازیم و در این رابطه است که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دیگر جایگزین شدن صرف زاهدی به جای مصدق تعریف نمی‌شود. اگر چنین می‌بود، خمینی بعد از ۲۷ سال از گذشت کودتای ۳۲ و بعد از بیش از یک دهه از مرگ مصدق، فتوای تکفیر مصدق نمی‌داد. اگر چنین می‌بود، رژیم مطلقه فقاهتی امروز حتی از نامگذاری یک کوچه به نام مصدق وحشت نمی‌کرد. اگر چنین می‌بود، نیکسون معاون رئیس جمهور وقت امپریالیسم آمریکا که سه ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد جهت خوشه چینی محصول کودتا به ایران آمد، در بدو ورود به ایران پیام تشکر و قدرانی خود را به سیدابوالقاسم کاشانی که در آن زمان در بیمارستان بود، ابلاغ نمی‌کرد.

اگر چنین می‌بود، در بدو ورود شاه فراری پس از کودتا به ایران، سیدمحمدحسین بروجردی پیام تبریک و شکرگزاری خودش را به دربار اعلام نمی‌کرد. اگر چنین می‌بود، پس از آزادی نواب صفوی از زندان در ۲۹ مرداد ۳۲ او جهت شرکت در کنفرانس اسلامی در مصر، در فرودگاه توسط کودتاگران بدرقه رسمی نمی‌شد. اگر چنین می‌بود، در سال ۵۹ خمینی فتوای ارتداد جبهه ملی، در رابطه با نقد لایحه قصاص نمی‌داد. اگر چنین می‌بود، حسن آیت مهره کلیدی حزب وابسته زحمتکشان و یار غار مظفر بقائی، به عنوان تئوریسین رژیم مطلقه فقاهتی و تئوریسین قانون اساسی و اصل ولایت مطلقه فقیه این رژیم تعیین نمی‌شد.

اگر چنین می‌بود، درست در ساعتی که هویدا نخست وزیر ۱۳ ساله رژیم کودتای پهلوی در زندان قصر اعلام کرد که می‌خواهد نسبت به حکومت کودتای پهلوی افشاگری کند، توسط باند صادق خلخالی - هادی غفاری، در راهرو زندان قصر اعدام نمی‌شد. اگر چنین می‌بود، رژیم کودتائی پهلوی دوم، پس از سه سال زندانی دکتر محمد مصدق و آزادی او، برای بیش از یک دهه مصدق را، در خانه پدریش در احمدآباد محصور نمی‌کرد. اگر چنین می‌بود، رژیم کودتائی پهلوی دوم از خاک سپاری جنازه مصدق طبق وصیت او در قبرستان شهدای ۳۰ تیر ۳۱ جلوگیری نمی‌کرد.

بنابراین می‌توانیم به ضرس قاطع بگوئیم که «اینچنین نبوده است که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تنها تغییر دولت از مصدق به زاهدی انجام گرفته باشد». اگر چنین می‌شد، مانند دیگر کودتاهای نظامی که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم با سلطه جهانی امپریالیسم آمریکا مثل نقل و نبات شاهد بودیم، کودتای ۲۸ مرداد

۳۲ بدل به یک «حادثه» در گذشته می‌شد. بنابراین برای فهم جایگاه و جوهر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ قبل از هر چیز باید به این داوری بپردازیم و به این سؤال پاسخ دهیم که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چه دولتی رفت و چه دولتی جایگزین آن گردید؟

برای پاسخ به این سؤال باید بگوئیم مشخصه بارز دولت دکتر محمد مصدق این بود که:

اولاً دولت مصدق نخستین دولتی بود که (در چارچوب مبارزه مستقل و رهائی‌بخش ملی و ضد امپریالیستی و ضد استبدادی و ضد ارتجاعی) او با تکیه به آراء عمومی مردم ایران و قیام مردم در حمایت از مبارزه دمکراتیک‌اش و در کادر استراتژی پارلمان‌تاریستی‌اش، علاوه بر اینکه توانست انتصاب خودش به نخست وزیری را بر دربار پهلوی تحمیل نماید، توانست در عرصه شعار ملی کردن صنعت نفت، مردم ایران را بر علیه امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی بسیج نماید.

ثانیاً دولت مصدق نخستین و آخرین دولتی در ایران بوده است که معتقد به تکیه بر سرمایه‌های ملی جهت رشد سرمایه‌داری ایران (تحت هژمونی بورژوازی ملی) در چارچوب شعار «اقتصاد بدون نفت» به صورت متعارف و غیر نفتی و غیر رانته بوده است.

ثالثاً دولت مصدق نخستین دولتی بود که در ایران در عرصه استراتژی جنبش رهائی‌بخش ملی تحت شعار «موازنه منفی»

در دوران اعتلای جنبش‌های رهائی‌بخش جهان (بعد از جنگ بین‌الملل دوم) معتقد به جامعه مدنی (تکوین یافته از بالا) و دموکراسی بورژوازی در جامعه ایران بوده است.

رابعاً دولت مصدق نخستین دولتی بود که در ایران تحت شعار «مبارزه با بهره‌کشی» معتقد به رشد متعارف سرمایه‌داری ملی و تولیدی بوده است.

خامساً دولت مصدق نخستین دولتی بود که معتقد به نفی بهره‌کشی مناسبات ظالمانه سرمایه‌داری جهانی از مردم ایران بوده است.

سادساً دولت مصدق نخستین دولتی بود که در ایران معتقد به سکولار سیاسی و جدائی دولت و حکومت از دین و مذهب بود. سابقاً دولت مصدق نخستین دولتی بود که در ایران تحت شعار «موازنه منفی» معتقد به استقلال سیاسی و اقتصادی بود.

ثامناً دولت مصدق نخستین دولتی بود که با شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت»، معتقد به ریزش قدرت سیاسی از بالائی‌های قدرت به پائینی‌های جامعه ایران جهت تعیین سرنوشت مردم به دست مردم بود. ▶

ادامه دارد

# میزگرد مستضعفین

## سوال پانزدهم



### «دموکراسی - سوسیالیستی چیست؟»

علاوه بر پیوند ارگانیک با جنبش دموکراسی سوسیالیستی، «رهبری» این جنبش را هم در دست بگیرد.

به عبارت دیگر دلیل اصلی جدائی جنبش دموکراسی سوسیالیستی از جنبش کارگری در فرایند اولیه تکوین آن، آرایش شعار و خواسته‌های جنبش و حزب دموکراسی سوسیالیستی با آرایش شعار و خواسته‌های جنبش کارگری می‌باشد، زیرا جنبش کارگری پیوسته در هر شرایطی مقدم بر هر چیز به دنبال تحقق شعار «نان و نفی استثمار طبقه بورژوازی حاکم» توسط لغو مالکیت خصوصی بر سرمایه‌های تولیدی و توزیعی و نفی کار مزدوری و مبارزه با کالا شدن نیروی کار در بازار رقابتی سرمایه‌داری می‌باشد و لذا در این رابطه است که برای جنبش کارگری شعار «آزادی در مرتبه دوم» اهمیت قرار دارد، هرچند که جنبش کارگری خوب می‌دانند که «بدون آزادی و کاهش هزینه مبارزه» برای آنها امکان سازمان‌گیری مستقل و جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر مردمی تکوین یافته از پائین وجود ندارد.

البته برای جنبش و حزب یا سازمان دموکراسی - سوسیالیستی شعار «آزادی در کنار شعار نان» (که توسط اجتماعی کردن

بدواً باید عنایت داشته باشیم که «جنبش دموکراسی سوسیالیستی» با «جنبش کارگری» متفاوت می‌باشند. هر چند که بازو و عضله اصلی جنبش دموکراسی سوسیالیستی «جنبش کارگری» می‌باشد و تا زمانیکه جنبش کارگری به جنبش دموکراسی سوسیالیستی نپیوندد، جنبش دموکراسی سوسیالیستی نمی‌تواند به‌صورت اکثریت عظیم توده‌ای جامعه، شرایط را برای تحقق فاز اول پلاتفرم دموکراسی - سوسیالیستی که حکومت مردم بر مردم توسط مردم می‌باشد، فراهم سازد.

شاید بهتر آن باشد که در این رابطه اینچنین مطرح کنیم؛ از آنجائیکه خود پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین به‌عنوان حزب یا سازمان و یا جنبش نمی‌توانند (مانند حزب طراز نوین لنینیستی) به نمایندگی از جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین، قدرت سیاسی یا دولت را در دست بگیرند (زیرا آنچنانکه در سوسیالیست‌های دولتی قرن بیستم قبل از فروپاشی تجربه شد این امر بسترساز تکوین طبقه جدید بورژوازی دولتی به جای طبقه کارگر در بالائی‌های قدرت می‌گردد)، لذا به همین دلیل شرط اصلی تحقق فاز اول پلاتفرم دموکراسی - سوسیالیستی که همان حکومت مردم بر مردم توسط مردم می‌باشد، این است که «جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین» تحت هژمونی جنبش طبقه کارگر بتوانند توسط شوراها و جنبش‌ها و جامعه مدنی تکوین یافته از پائین به‌صورت اکثریت عظیم جامعه قدرت سیاسی را به‌طور دموکراتیک در دست بگیرند.

نقش جنبش یا حزب و یا سازمان پیشگامان مستضعفین در این رابطه تنها «هدایت‌گری و آگاهی‌بخش و سازمان‌گری» این اکثریت عظیم جامعه می‌باشد و به همین دلیل است که جنبش یا حزب یا سازمان پیشگامان مستضعفین جزء جنبش دموکراسی سوسیالیستی می‌باشند نه جزء جنبش طبقه کارگر. در نتیجه تنها با پیوند جنبش کارگری به جنبش دموکراسی سوسیالیستی است که شرایط برای هژمونی طبقه کارگر به‌عنوان نیروی عامل جهت تحقق فاز اول دموکراسی سوسیالیستی که همان حکومت مردم بر مردم توسط مردم می‌باشد، فراهم می‌گردد. در این رابطه است که جنبش کارگری تنها با پیوند به جنبش دموکراسی سوسیالیستی می‌تواند



سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در جامعه تحقق پیدا می‌کند) معنی پیدا می‌کند. یعنی برای جنبش و حزب پیشگامان مستضعفین شعار «آزادی» با شعار «نان» پیوند ارگانیک دارد و به همین دلیل در پلاتفرم جنبش و حزب پیشگامان مستضعفین پروسس تحقق دموکراسی سوسیالیستی به دو فرایند:

۱ - دموکراسی برای سوسیالیسم.

۲ - سوسیالیسم برای دموکراسی تقسیم می‌شوند.

در فرایند اول یا فرایند دموکراسی برای سوسیالیسم که عبارت است از «حکومت مردم بر مردم توسط مردم» اکثریت عظیم جامعه می‌توانند با کسب دموکراتیک قدرت سیاسی یا ریزش قدرت از بالا به پائین شرایط برای نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر تکوین یافته از پائین تحت هژمونی طبقه کارگر فراهم کنند و توسط این نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر مردمی تکوین یافته از پائین است که شرایط برای اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در ادامه اجتماعی کردن قدرت سیاسی توسط دموکراسی مشارکتی یا شورائی که همان حکومت مردم بر مردم توسط مردم می‌باشد، فراهم می‌گردد.

باری در فاز اول برنامه و پلاتفرم دموکراسی سوسیالیستی یعنی فاز «دموکراسی برای سوسیالیست» جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌توانند در فضای باز دموکراتیک که به دست آمده، به نهادینه کردن پایه‌های جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر مردمی تکوین یافته از پائین پردازند. فراموش نکنیم که آنچه که باعث «تکوین دموکراسی پایدار» در یک جامعه می‌شود «نهادینه شدن جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر مردمی تکوین یافته از پائین» می‌باشد و تا زمانیکه یک جامعه نتواند به جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر مردمی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند، نمی‌تواند به «دموکراسی پایدار» دست پیدا کند و تنها عاملی که در ۱۱۱ سال پس‌انقلاب مشروطیت ایران باعث گردیده است تا در جامعه ایران امکان دستیابی به دموکراسی پایدار تقریباً غیر ممکن بشود، این است که ما همیشه بدون دستیابی به «جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر نهادینه شده مردمی و تکوین یافته از پائین» تلاش کرده‌ایم تا به دموکراسی پایدار دست پیدا کنیم. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا همیشه دموکراسی

و آزادی سیاسی- اجتماعی در جامعه ایران؛

اولاً به جای اینکه از پائین شکل بگیرد از بالا بر جامعه ایران تزیق بشود.

ثانیاً به علت فقدان جامعه مدنی جنبشی و شوراهای فراگیر مردمی نهادینه شده از پائین این دموکراسی تزیق شده از بالا نتواند به پائین جامعه ریزش کند تا نهادینه و پایدار گردد.

ثالثاً به علت تزیق از بالا و عدم نهادینه شدن در پائین، این آزادی و دموکراسی‌های غیر نهادینه شده با یک کودتا و حمله رژیم‌های توتالیتر از بین رفته‌اند.

به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه در مشروطیت و کودتای انگلیسی رضاخان و سید ضیاء در اسفند ۱۲۹۹ و کودتای امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنگونی تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران و از همه مهمتر شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ و حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته، همه و همه مولود همین فقدان جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد، که بسترساز آن شده است تا «بذر دموکراسی و آزادی نتواند در خاک این سرزمین بارور گردد.»

پر پیداست که بزرگترین سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که؛ اگر تمام راه‌ها به رم ختم می‌شود و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین تنها سوپاپ اطمینان دستیابی به دموکراسی پایدار در جامعه ایران می‌باشد چرا جامعه ایران که توسط انقلاب مشروطیت در سرآغاز قرن بیستم (در سال ۱۹۰۶) توانست سر سلسله جنبان انقلاب دموکراتیک در کشورهای پیرامونی بشود، نتوانسته است بذر دموکراسی کاشته شده در این سرزمین را به شجره طیبه دموکراسی تبدیل نماید؟

در پاسخ به این سؤال سترگ است که باید بگوئیم که عامل اصلی عدم تحقق و دستیابی جامعه ایران به دموکراسی پایدار غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بوده است که عامل ضمانت و پایداری دموکراسی می‌باشد و مانع بازتولید تاریخی استبداد نیز هست. هر چند که عوامل بالقوه و بالفعل امکان بازتولید استبداد در تاریخ ایران عبارتند از:

۱ - حاکمیت اسلام فقهاتی و اسلام فرقه‌گرایانه‌ای که از قرن چهارم



روسیه در طول بیش از ۱۵۰ سال گذشته در راستای حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران گام برداشته‌اند، تاکنون نتوانسته‌اند این اپیدمی خانمان‌سوز و فرهنگ‌سوز و مبارزه‌سوز و تشکیلات‌سوز جامعه ایران را فهم نمایند و در نتیجه این امر باعث گردیده است تا همین روحیه فردی و همین اپیدمی فردگرایانه و فرقه‌گرایانه، حتی به درون خود تشکیلات و سازمان‌های سیاسی پیشاهنگی در سه مؤلفه آن و در نهضت روشنفکری ۱۵۰ ساله گذشته ایران نفوذ و رسوخ نماید.

بنابراین در همین رابطه بوده است که در ۸ سال گذشته نشر مستضعفین ایران به‌عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ادامه حرکت ۴۱ ساله آرمان مستضعفین ایران تلاش کرده است تا در نوک پیکان وظایف فوری خود را در مبارزه همه‌جانبه نظری و تئوریک با اسلام فقهاتی و اسلام روایتی قرار دهد و این باور را در وجدان پیشگامان مستضعفین ایران و جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و اکثریت عظیم توده‌های ایران نهادینه نظری و تئوریک سازد که «بدون جایگزین کردن اسلام بازسازی شده تطبیقی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری و معلم کبیرمان شریعتی و آرمان مستضعفین (به جای اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی و حکومتی هزار ساله حاکم بر اذهان عمومی جامعه ایران)، امکان دستیابی به روحیه اجتماعی و جامعه‌سازانه و دوری از روحیه فردی و تقلیدی و تکلیفی و تعبدی و جایگزین کردن عقلانیت به جای خرافات و اسلام رهائی‌بخش به جای اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و دستیابی به حرکت اجتماعی و جامعه‌سازانه و نهادینه کردن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران وجود ندارد. ▶

ادامه دارد

به بعد توسط دو سلسله آل‌بویه و صفویه در تاریخ ایران نهادینه شد، است و این اسلام روایتی یا اسلام فقهاتی یا اسلام حکومتی و ولایتی یا اسلام زیارتی و شفاعتی و اسلام فرقه‌گرایانه‌ای که در بستر سنت متصلب مذهبی به‌صورت فرهنگ ارتجاعی نهادینه نظری و ذهنی شده است، عاملی گردیده است تا به جای «روحیه اجتماعی» که لازمه نظری و اذهان عمومی و وجدانی اجتماعی و اخلاقی حرکت به سمت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران می‌باشد، «روحیه فردی» به‌عنوان عقیده و ایمان و مذهب و اسلام و سنت تاریخی، جایگزین در ذهنیت عام جامعه ایران در بیش از هزار سال گذشته بشود.

فراموش نکنیم که جوهر اصلی اسلام تکلیفی و اسلام تقلیدی و اسلام تعبدی و اسلام فقهاتی و اسلام روایتی هزار سال گذشته حاکم بر اذهان عمومی جامعه ایران «روحیه فردی» است، چراکه تقلید و تکلیف و احکام فقهی هزار ساله اسلام فقهاتی حاکم تنها و تنها در راستای تعیین تکلیف فردی و جداسازی فرد از اجتماع و تعیین نسخه برای فرد از زمان تولد و از مادر تا زمانی که فرد در قبر قرار می‌گیرد، فونکسیون دارد.

و لذا داوری نهائی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه اسلام فقهاتی یا اسلام روایتی یا اسلام زیارتی یا اسلام ولایتی به‌عنوان عقیده و ایمان در وجدان و اذهان عمومی جامعه ایران وجود داشته باشد، امکان دستیابی به روحیه اجتماعی که لازمه حرکت نهادینه شده اجتماعی از پائین که بسترساز اصلی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد، هرگز و هرگز و هرگز در جامعه ایران وجود نخواهد داشت و هر گونه تلاشی در این رابطه توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آب در هاون کوبیدن است، چراکه خروجی نهائی و بزرگترین فاجعه‌ای که اسلام فقهاتی و اسلام روایتی هزار ساله گذشته حاکم بر ذهنیت عام جامعه ایران حاصل کرده است «جدا کردن فرد از جامعه و اتمیزه کردن جامعه ایران» و جایگزین کردن سرنوشت فردی و وجدان فردی و اخلاق فردی و دین فردی به جای سرنوشت اجتماعی و دین جامعه‌سازانه و روحیه جمعی و وجدان اجتماعی بوده است.

مصیبتی بزرگتر از آن اینکه تمامی جریان‌های پیشاهنگ سه مؤلفه‌ای حزبی و چریکی و ارتش خلقی و نهضت روشنفکری ایران که از قرن نوزدهم و از بعد از شکست ایران در جنگ‌های



# آیا «ت» «ز» «و» «د» «ن» «ا» «ی» «ه» «آ» «ا» «ت» «ر» «ن» «ا» «ت» «ی» «و» «ک» «ر» «د» «س» «ت» «ا» «ن» «ع» «ر» «ا» «ق» «م» «ی» «ب» «ا» «ش» «د»

۲

## یا «همزیستی دموکراتیک»؟

اولاً جهت تثبیت قدرت سیاسی غیر دموکراتیک حاکم به عنوان نهاد سرکوب خلق کردستان درآید.

ثانیاً تجزیه نیروی نظامی پیشمرگان و ورود آنها به عرصه تضاد تقسیم قدرت بین دو قبیله باعث شعله‌ور شدن جنگ داخلی در اقلیم کردستان خواهد شد. البته این جنگ داخلی بین دو قبیله فوق منهای جنگ داخلی عراق خواهد بود که در فرایند بعد از تجزیه بین شیعه و سنی و شیعه و شیعه شکل خواهد گرفت.

فراموش نکنیم که در فرایند بعد از تجزیه و استقلال، مناطق نفتی عراق در دست شیعیان عراق می‌باشد و این امری است که اهل تسنن عربی عراق حاضر به قبول آن نخواهند بود. بر این مطلب بیافزاییم که حتی بین خود شیعیان در فرایند بعد از تجزیه شکاف بزرگی بر پایه دخالت رژیم مطلقه فقهاتی و حمایت این رژیم از جناح مالکی و حیدرآبادی بوجود می‌آید که این شکاف از هم اکنون توسط مخالفت مقتدا صدر با حشد الشعبی و دخالت ایران، ایجاد شده است. جدائی عمار حکیم از مجلس اعلای عراق گامی دیگر در این رابطه می‌باشد.

**ج - آشتی اقتصادی** - وجود چاه‌های نفت اقلیم کردستان در منطقه غربی این اقلیم که تحت الحفظ خانواده بارزانی می‌باشد و فقر منطقه شرقی اقلیم کردستان که تحت الحفظ قبیله طالبانی و اتحادیه میهنی کردستان می‌باشد، خود به خود

یادمان باشد که در ۲۰ سال گذشته به علت عدم صلاحیت خانواده بارزانی، علاوه بر ۳۵ میلیارد دلار خارجی، بیش از ۸۰ درصد کالای مصرفی خلق کرد اقلیم از خارج وارد می‌شود که همین امر کافی است تا نتیجه بگیریم که بسته شدن مرزهای زمینی و هوایی اقلیم کردستان بستر ساز نابودی خلق کرد اقلیم کردستان عراق خواهد بود. حمایت رژیم غاصب و اشغال‌گر و نژادپرست و متجاوز اسرائیل به عنوان تنها حامی تجزیه و استقلال اقلیم کردستان، با توجه به عدم مرز مشترک و عدم مرز آبی و عدم مسیر امن هوایی، نمی‌تواند برای مردم کردستان شفاعی به همراه داشته باشد. عنایت داشته باشیم که جمعیت کردهای ترکیه بیش از دو برابر جمعیت کردهای اقلیم کردستان عراق می‌باشد که تحت هژمونی پ ک ک و رهبری عبدالله اوجلان، از بعد از دستگیری عبدالله اوجلان، برعکس خانواده بارزانی، عبدالله اوجلان به جای شعار «تجزیه و استقلال»، شعار «همزیستی دموکراتیک» می‌دهد.

بر این مطلب بیافزاییم که منهای مشکلات فعلی، مشکلات عمده دیگری که اقلیم کردستان عراق از بعد از تجزیه و استقلال با آن روبرو خواهد شد عبارتند از:

**الف - آشتی سیاسی** - به علت غیر دموکراتیک بودن نهادهای حکومتی از مجلس تا دولت اقلیم که خود این امر عاملی خواهد شد تا تضاد تقسیم قدرت سیاسی بین دو قبیله بارزانی و طالبانی جایگزین وضعیت فعلی مدیریت سیاسی و اقتصادی اقلیم بشود. قابل ذکر است که در وضعیت فعلی تقسیم قدرت سیاسی بین دو حزب دموکرات بارزانی و اتحاد میهنی طالبانی، در چارچوب قدرت سیاسی اقلیم کردستان که در دست خانواده بارزانی می‌باشد، از یکطرف و قدرت نهاد رئیس جمهوری و مجلس مرکزی عراق از طرف دیگر که در دست خانواده طالبانی می‌باشد، انجام می‌گیرد. بی‌شک انتقال تقسیم قدرت سیاسی به داخل اقلیم کردستان بنزینی خواهد بود که بر این حریق افزوده می‌شود. فراموش نکنیم که فوت طالبانی بر آتش این تضاد در آینده خواهد افزود، چراکه شخصیت طالبانی به علت حمایت از دولت مرکزی و مرجعیت شیعه در عراق یعنی سیستانی و حمایت او از رژیم مطلقه فقهاتی و همسایگی بخش شرقی اقلیم کردستان عراق (که تحت مدیریت اتحادیه میهنی خانواده طالبانی می‌باشد) با ایران و وضعیت آشفته رهبری اتحادیه میهنی از بعد از فوت طالبانی خود به خود بر این آتش دامن خواهد زد.

**ب - آشتی نظامی** - آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم تنها نهاد نظامی اقلیم کردستان عراق، نیروی نظامی پیشمرگان کرد می‌باشد که بافت این نیروی نظامی قبیلگی بین دو قبیله بارزانی و طالبانی شکل گرفته است. بی‌شک خود همین بافت قبیلگی نیروی نظامی پیشمرگان کرد در اقلیم کردستان عاملی می‌باشد که باعث می‌گردد تا نیروی نظامی پیشمرگان کرد در فرایند بعد از استقلال و تجزیه:



بسنرساز شعلهور شدن آشفتگی اقتصادی در فرایند پس از تجزیه می‌باشد.

قابل ذکر است که به لحاظ وضعیت اقتصادی، اقتصاد اقلیم کردستان به علت ناکارآمدی خانواده بارزانی و به علت فساد فراگیر مالی این خانواده در مدت ۲۰ سال گذشته، به صورت صد در صد وابسته به حمایت‌های خارجی و کالاهای وارداتی می‌باشد. آنچنانکه گفته شد، هم اکنون علاوه بر ۳۵ میلیارد دلار بدهی خارجی اقلیم کردستان، دولت بارزانی بیش از ۸۰٪ کالاهای مصرفی کردستان عراق از خارج وارد می‌کند. طبیعی است که عدم مرز آبی، با بسته شدن مرزهای خاکی و هوایی اقتصاد اقلیم کردستان به فروپاشی کامل خواهد رسید.

برای فهم اوج فساد مالی خانواده بارزانی تنها کافی است که بدانیم که با وجود درآمدهای نفتی حاصل فروش با ترکیه و بازارهای جهانی از طریق ترکیه کارمندان دولت اقلیم، مدت سه ماه حقوق معوقه پرداخت نشده دارند. البته طرح این موضوع در این جا نباید تداعی کننده تائید سیاست‌های دولت گذشته مالکی و دولت فعلی حیدر العبادی باشد، چراکه دولت فرقه‌ای و غیر دموکراتیک مرکزی عراق در دهه گذشته به علت همین ماهیت فرقه‌ای خود و به علت غیر دموکراتیک بودن آن و به علت فساد فراگیر مالی حاکم بر این دولت و به علت دخالت‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم ایران (به خصوص در زمان مالکی و در راستای تثبیت هژمونی رژیم مطلقه فقه‌ای ایران بر هلال شیعیه) خود به خود همه این عوامل باعث گردیده است تا مردم کردستان اقلیم به خصوص از بعد ظهور داعش در منطقه، پرچم ناسیونالیست کرد در مبارزه با دولت مرکزی فرقه‌ای عراق بلند کنند و توسط شعار ناسیونالیست کرد، ارزش‌های قومی و ملی خود را مطلق کنند و باعث هم پوشانی ارزش‌های سیاسی و ارزش‌های طبقاتی بشود که خود به خود این امر باعث گردیده است تا در جریان همه پرسی اخیر، شعار ناسیونالیست مردم و عمده کردن ارزش‌های ملی در برابر ارزش‌های طبقاتی و سیاسی مردم کردستان اقلیم در خدمت هژمونی خانواده بارزانی قرار گیرد.

بنابراین جای تعجب ندارد که می‌بینیم که مسعود بارزانی در رابطه با همه پرسی اخیر که بیش از ۹۰٪ مردم کردستان اقلیم به جدائی رأی داده‌اند، چهره قهرمانانه به خود بگیرد و حتی با زد و بند داخلی جنازه طالبانی را به جای پرچم عراق در پرچم کردستان بیچد.

علیهذا در این رابطه است که در خصوص آشفتگی اقتصادی اقلیم کردستان در فرایند بعد از تجزیه و استقلال، باید بگوئیم که آشفتگی اقتصادی بزرگترین بحران اقلیم کردستان در فرایند بعد از تجزیه خواهد بود. برای فهم اوج فساد و بی‌لیاقتی خانواده بارزانی کافی است که بدانیم که در ۲۰ سال گذشته که تمامی نهادهای قدرت اقلیم در دست این خانواده بوده است، حتی یک هواپیمای باربری یا مسافربری برای اقلیم تهیه نکرده است و تمامی تلاش‌شان در ۲۰ سال گذشته منهای پر کردن جیب خود تنها در خدمت هر چه بیشتر مسلح کردن نیروی نظامی پیشمرگان کرد بوده است که البته آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم به علت قبیله‌ای بودن بافت نیروی نظامی پیشمرگان کرد و به علت ساختار غیر دموکراتیک اجتماعی و سیاسی دولت اقلیم، خود این نیروی نظامی پیشمرگان کرد، عاملی در خدمت سرکوب خلق کرد اقلیم و جنگ داخلی در اقلیم کردستان خواهد شد.

**د - آشفتگی اجتماعی** - در خصوص آشفتگی اجتماعی مهم‌ترین عاملی که در این رابطه باید به آن تکیه شود، عامل بافت اجتماعی قبیلگی اقلیم کردستان می‌باشد که فونکسیون نهائی این امر آن خواهد شد که حتی بین کردهای منطقه اعم از کردهای ترکیه و کردهای ایران و کردهای سوریه ایجاد شکاف عمیقی بکند.

فراموش نکنیم که رهبری عبدالله اوجلان بزرگترین آلترناتیو رهبری قبیلگی در برابر خانواده بارزانی می‌باشد. قابل ذکر است که حتی کردهای سوریه تحت هژمونی عبدالله اوجلان می‌باشند. عنایت داشته باشیم که مکانیزم هژمونی عبدالله اوجلان تکیه بر جایگاه کاریزما می‌باشد که مخالفت عبدالله اوجلان در این شرایط با تجزیه مناطق کرد از کشورهای تابع و کثرت جمعیت کردهای ترکیه، نسبت به کردهای عراق و ایران و سوریه، همه و همه بسنرساز آن خواهد شد تا آشفتگی اجتماعی اقلیم کردستان، در تضاد رهبری و هژمونی بین عبدالله اوجلان و مسعود بارزانی مادیت پیدا کند.

عنایت داشته باشیم که در خصوص آشفتگی اجتماعی اقلیم، این مساله تا آن درجه عمیق و فراگیر می‌باشد که حتی شاخه‌های کرد اعم از سورانی و اورامانی و غیره در ۲۰ سال گذشته به علت حاکمیت رویکرد قبیلگی نتوانسته‌اند به وحدت اجتماعی دست پیدا کنند. ▶

ادامه دارد



# «جنبش زنان ایران» در مسیر «رهائی»

شریعی و اولویت یافتن عدالت جنسیتی جهت مبارزه با آپارتاید جنسیتی در عرصه مبارزه «دموکراسی - سوسیالیستی» در ایران امروز به علت حاکمیت ۳۸ ساله رژیم مطلقه فقهاتی.

ت - با عنایت به اینکه رمز موفقیت جنبش زنان ایران در شرایط فعلی (اختناق و استبداد حاکم بر جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی):

اول - در گرو «سازماندهی زنان ایران» بر محور مطالبات بی‌واسطه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنها می‌باشد.

دوم - در گرو «سمتگیری سازمان‌گری جنبش زنان ایران» در جهت «ایجاد تشکلهای پایدار و مستقل زنان ایران» و برتری نسبت به تشکلهای زرد حکومتی می‌باشد.

سوم - توسط «حضور سازمان یافته زنان ایران در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی» جهت اطلاع رسانی و سازمان‌گری و فراخوانی‌های سراسری حول مطالبات بی‌واسطه روزمره شکل می‌گیرد.

چهارم - در گرو «همگرایی جنبش زنان ایران» با بخش‌های مختلف جنبشی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

ث - حضور فراگیر و سراسری زنان ایران در جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، اعم از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویان و جنبش مزدبگیران و جنبش حاشیه‌نشینان و جنبش‌های مختلف قومی و مذهبی باعث گردیده است تا جنبش زنان

ع - نیاز استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی در راستای دستیابی به «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» به جنبش زنان ایران به عنوان «جنبش پیشرو» (به جای جنبش پیشاهنگ و جنبش پیشگام) در شرایط پراکندگی امروز حاکم بر جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

ف - تجربه جایگاه پیشرو بودن جنبش زنان ایران در سال ۵۷، برعکس جایگاه پیشاهنگ زنان ایران در چهار دهه پیشانقلاب بهمن ماه ۵۷ (یعنی از شهریور ۲۰ تا بهمن ماه ۵۷).

ص - نیاز «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعی به عنوان یک نظام اجتماعی (نه به عنوان یک شکل حکومتی، آنچنانکه طرفداران لیبرالیست شریعی مطرح می‌کنند) به «عدالت جنسیتی جهت مبارزه با نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی و فقر فرهنگی موجود در جامعه امروز ایران» و «مبارزه با فقر اقتصادی و فقر فرهنگی موجود در جامعه امروز ایران».

ق - نیاز «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری) به کنترل از پائین توسط «جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین» در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی و نیاز پیوند جنبش زنان ایران در راستای تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین با شاخه‌های دیگر جنبش‌ها در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران.

ر - نیاز راه رسیدن به «دموکراسی - سوسیالیستی» شریعی به عبور از مسیر:

۱ - دموکراسی سیاسی

۲ - دموکراسی اقتصادی

۳ - دموکراسی معرفتی، جهت اولویت مبارزه با نابرابری‌های موجود در جامعه امروز ایران، نسبت به مبارزه مکانیکی با فقر (که خلاف آن عامل ظهور هیولای پوپولیسم در جامعه ایران توسط هژمونی جنبش ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان شهری می‌شود).

ش - نیاز کالازدائی کردن از نیروی کار زحمتکشان ایرانی (که در رأس آنها نیروی کار زن ایرانی قرار دارد)، به پیوند سوسیالیست با دموکراسی و آزادی در عرصه مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه «دموکراسی - سوسیالیستی»

ایران در لوای شعار «تساوی حقوق زن و مرد» در این تندبیج تاریخی به صورت تنها حلقه واسطه بین همه جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران درآیند.

خ - نقش جایگاه حقوق سیاسی زنان ایران اعم از:

۱ - حق انتخاب کردن

۲ - حق انتخاب شدن در تحقق دموکراسی سیاسی در جامعه که بدون آن امکان تحقق دموکراسی سیاسی در جامعه:

اول - فقهزده،

دوم - سنتزده،

سوم - استبدادزده ایران وجود ندارد.

چهارم - پتانسیل شعار «تساوی حقوق زن و مرد» در عرصه بسیج‌گری توده‌های محروم و جنبش‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در این تندبیج حساس تاریخ فعلی جامعه ایران.

ض - حضور فراگیر زنان ایران در عرصه سه استراتژی:

۱ - پیشاهنگی (از شهریور ۲۰ تا بهمن ۵۷).

۲ - عرصه پیشگامی (از سال ۴۷ تا ۵۱ در حسینیه ارشاد شریعتی).

۳ - عرصه پیشروئی (در سال ۵۷).

ظ - از آنجائیکه در جامعه فقهزده و استبدادزده و سنتزده امروز ایران، مؤلفه برابری بر مؤلفه فقر اولویت پیدا کرده است و بدون برخورد ساختاری امکان برخورد با نابرابریهای اجتماعی و نابرابریهای اقتصادی و نابرابریهای سیاسی وجود ندارد و با عنایت به اینکه، برخورد مکانیکی با فقر خارج از چارچوب برخورد با نابرابری‌ها، به علت جمعیت ۱۸ میلیون نفری حاشیه‌نشینان شهری و جمعیت ۵ میلیون نفری حاشیه‌نشینان در تهران، بستر ساز ظهور هیولای پوپولیسیم می‌شود و از آنجائیکه، بدون رویکرد دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی امکان برخورد همزمان با نابرابری‌ها و فقر وجود ندارد (چراکه تنها توسط دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی (نه دموکراسی سرمایه‌داری یا لیبرال دموکراسی) است که امکان برخورد با

فقر اقتصادی و فقر فرهنگی در چارچوب مبارزه با نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اقتصادی و نابرابری‌های اجتماعی ممکن می‌شود؛ و به دلیل اینکه تبعیض جنسیتی بین زن و مرد در ۳۸ عمر رژیم مطلقه فقه‌ای (که ریشه در ساختار اسلام هزار ساله فقه‌ای شیعه و سنی دارد) در جامعه امروز ایران، به عنوان سرلوحه نابرابری‌های اجتماعی و نابرابری‌های سیاسی و نابرابری‌های اقتصادی می‌باشد و با عنایت به اینکه به علت «ریشه فقه‌ای تبعیض جنسیتی» امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقه‌ای در برابر شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران وجود ندارد، همه عوامل فوق باعث گردیده است تا در زمان فعلی شرایط جهت پیشرو شدن جنبش زنان ایران در اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم باشد.

۲ - خودیژگی شرایط فیزیولوژی و بیولوژی زنان علی‌العموم که عاملی شده است تا در چرخه استمرار خلقت، بار بازتولید نسل انسان، بر عهده زن استوار گردد، علیهذا، همین موضوع شرایط خودیژه زنان باعث گردیده است که به موازات «ورود تاریخ بشر در گردونه طبقاتی»، زن در چارچوب وظیفه بازتولید نسل انسان، در مرحله بعد گرفتار ستم مضاعف جنسیتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هم بشود. چراکه از آنجائیکه، به موازات تکوین و ظهور حکومت‌ها در عرصه تاریخ طبقاتی، قدرت زور یا دستگاه حکومت و دولت در خدمت طبقه حاکمه جهت استثمار و بهره‌مندی بیشتر تولیدکنندگان یا نیروی کار در آمد، از آنجائیکه جنس زن حداقل به عنوان ۵۰٪ جمعیت جامعه بشری در فرایندهای مختلف، در چرخه نظام طبقاتی هم به عنوان نیروی کار در کنار تولید نسل قرار گرفت، لذا بهره‌مندی از زنان در عرصه تاریخ طبقاتی بشر دو چندان گردید. چراکه از همان زمان تکوین زن تاریخی در عرصه جامعه طبقاتی بشر، منهای بهره‌مندی و استثمار از زنان به عنوان نیروی کار نظام طبقاتی، همین وظیفه بازتولید نسل انسانی به عنوان یک وظیفه دوم بر دوش زنان قرار گرفت و جنس زن در این رابطه مجبور بود تا علاوه بر کار اقتصادی برونی در عرصه خانواده، به عنوان تنها نیروی کار تمامی وظایف درون خانواده ملکولی، اعم از وظایف و رنج و سختی فیزیولوژی تولید نسل و وظایف خانهداری و وظایف پرورش و تربیت نسل در خانواده بسته ملکولی نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری یا خانواده باز اتمی نظام سرمایه‌داری به عهده زن بود.

آنجائیکه که «ریشه فرهنگی این نابرابری‌های تحمیل شده بر زن ایرانی، مبنای زیرساختی در اسلام فقهاتی دارد» هرگز امکان عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر شعار «تساوی حقوق زن و مرد» جنبش زنان ایران نیست؛ و هر گونه عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «جهت نفی تبعیض جنسیتی بر زنان ایران در برابر شعار تساوی حقوق زن و مرد جنبش زنان ایران به مثابه فرو ریختن ستون خیمه اسلام فقهاتی دگماتیسم حاکم می‌باشد.»

اینهمه به عنوان یک نمونه باعث می‌گردد تا به جایگاه ستم فرهنگی تحمیل شده بر زنان در عرصه تاریخ طبقاتی پی ببریم؛ و به این نکته حساس عنایت پیدا کنیم که در میان مؤلفه‌های مختلف «تبعیض و نابرابری‌های تحمیل شده بر زنان، ستم فرهنگی از جایگاه خودویژه‌ای برخوردار شود». بطوریکه اگر در این رابطه دآوری کنیم که «تا زمانی که زنان (و از جمله زنان ایران) نتوانند خود را از ستم فرهنگی و ستم فقهی و ستم فلسفی و غیره نجات دهند، امکان رهایی آنها از نابرابری‌های تحمیل شده اقتصادی و اجتماعی و سیاسی وجود ندارد.»

ادامه دارد

باری در این رابطه است که زن به عنوان نوع انسان از همان آغاز تکوین تاریخ طبقاتی بشر گرفتار ستم مضاعف اقتصادی و اجتماعی شد؛ و اوج فاجعه آن جا شکل گرفت که توسط اصحاب تزویر، جهت تحمیل و توجیه این ستم مضاعف بر زنان، نابرابری جنسیتی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی فوق در چارچوب «توجیه آسمانی و فلسفی و مذهبی و حتی عرفانی و در نهایت فقهی برای زنان تبیین مذهبی و فلسفی و فقهی و حتی عرفانی گردید»؛ و توسط آن، ستم مضاعف حاکم بر زنان به عنوان امری مقدر شده از قبل توسط آسمان تعریف گردید.

از اینجا بود که همزمان در تمامی تکست‌های مذهبی و فلسفی و عرفانی و فقهی بشر از قرن‌ها قبل از میلاد، دو گانگی جنسیتی زن و مرد و موضوع زن به عنوان جنس غیر از انسان و موضوع استخدام زن در خدمت مرد و غیره، مشروعیت آسمانی و فلسفی و مذهبی و کلامی و عرفانی پیدا کرد. آنچنانکه در این رابطه دیگر تفاوتی بین اندیشه‌های فلسفی افلاطون و ارسطو و اندیشه‌های مذهبی تحریف شده ادیان ابراهیمی و اندیشه‌های عرفانی هند شرقی تا عرفان تحریف مسیحیت و مسلمانان نمی‌کرد؛ زیرا تمامی این رویکردهای زن‌ستیزانه علاوه بر مشروعیت بخشیدن ستم مضاعف زنان و علاوه بر تحمیل یکطرفه مردسالاری بر زنان، «جنس زن بیگانه از جنس مرد و به صورت غیر انسانی تبیین و تعریف می‌کردند.»

بدین ترتیب بود که جنس زن در عرصه تاریخ طبقاتی بشر منهای ستم‌های مضاعف اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گرفتار ستم فرهنگی نیز شد. چراکه در اینجا به عنوان نمونه برای فهم این ستم فرهنگی تحمیل شده بر زنان تنها کافی است که در ۳۸ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، ستم فرهنگی و فقهاتی تحمیل شده بر زنان ایران را بازنمایی نماییم. بی‌شک اگر می‌بینیم که در جریان کمپین یک میلیون امضایی زنان ایران، موضوع نامه فوق تنها شامل «چند موضوع ساده فقهی و قضایی می‌باشد»، نباید در این رابطه گرفتار قضاوت‌های سطحی در رابطه با مبارزه جنبش زنان ایران بشویم، زیرا اگر بپذیریم که ریشه تمامی نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی حاکم بر زنان ایران در ۳۸ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی، در ساختار فقهی اسلام فقهاتی نهفته است و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۳۸ سال گذشته توسط اسلام فقهاتی بوده است که «این نابرابری‌های جنسیتی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بر زن ایرانی تحمیل کرده است» و از



# علل و دلایل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران

۱۱ - علل کاهش مطالبات جنبش دانشجویی ایران در شرایط خودویژه امروز جامعه ایران به دلیل آن است که:

اولاً جنبش دانشجویی ایران یک جنبش مطالبه‌محور می‌باشد.

ثانیاً جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه پیوسته دارای مطالبات سیاسی بوده است، نمی‌تواند از مطالبات صنفی و اجتماعی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت فراگیر حمایت نماید. همین امر باعث می‌گردد تا برعکس جنبش کارگران و زحمتکشان و محرومین که همیشه مطالبات سیاسی آنها از کانال مطالبات صنفی و اقتصادی و اجتماعی آنها عبور می‌کند و به مجرد فراگیر شدن مطالبات صنفی و اقتصادی و اجتماعی آنها، جنبش مطالباتی آنها سیاسی می‌گردد. جنبش دانشجویی از زمان استارت حرکتش در چارچوب مطالبات سیاسی تکوین پیدا می‌کند؛ و در چارچوب تعیین و تعریف وظایف دموکراتیک برای خود، تلاش می‌کند تا به آن مطالبات سیاسی دست پیدا کند؛ اما از آنجائیکه در شرایطی که توازن قوا به سود حاکمیت باشد و حاکمیت قدرت سرکوب و اختناق داشته باشد، جنبش دانشجویی نمی‌تواند به صورت دموکراتیک وظایف دموکراتیک خود را به انجام برساند.

در چنین شرایطی، جنبش دانشجویی ایران به علت اینکه «فاقد پتانسیل سازمان‌گرایانه و تشکیلاتی مستقل می‌باشند» در نتیجه این امر باعث می‌گردد که آنچنانکه امروزه شاهد هستیم، برای جنبش دانشجویی ایران راهی جز این نماند که جهت دنبال کردن اهداف سیاسی خود بر شکاف و تضادهای جناح‌های درونی قدرت متوسل بشود. همین «تاکتیک‌محوری تکیه بر شکاف و تضادهای جناح‌های درونی حکومت، باعث گردیده است تا جنبش دانشجویی ایران، گرفتار ورطه کاهش مطالبات خود جهت هم فاز کردن با مطالبات جناح‌های درونی حکومت، کاهش بدهد». تا آنجا که آنچنانکه «در انتخابات دولت دوازده دیدیم، آنچنان این کاهش مطالبات با جناح‌های درونی حکومت شکل گرفته بود که جنبش دانشجویی ایران تنها بدل شده بود به سیاهی لشکر اردوگاه روحانی»؛ و همین امر باعث گردیده است تا مطالبات جنبش دانشجویی ایران امروزه به علت «فقدان پتانسیل درونی و فقدان تشکیلات مستقل و سازمان‌گری فراگیر و سراسری، نه اجتماعی باشد نه سیاسی و نه اقتصادی». در نتیجه دغدغه این جنبش امروزه نه دغدغه مدنی و نه دغدغه حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی برای جامعه ایران می‌باشد، بلکه «دفع افسد به وسیله فاسد، یا انتخاب بین بد و بدتر می‌باشد».

پر واضح است که در چارچوب این رویکرد جنبش دانشجویی ایران «تمامی راه‌ها برای این جنبش، به رم ختم می‌گردد» و تنها راه نجات او (به ناچاری)، از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد؛ و به همین دلیل است که هر چند در طول مبارزات انتخاباتی رژیم مطلقه فقهاتی برای چند صباحی این جنبش در کادر فضای انتخاباتی کاذب ایجاد شده توسط رژیم به صورت صوری فعال می‌گردد، بی‌شک به موازات پایان خیمه شب بازی‌های انتخابات رژیم و حاکم شدن جناحی از جناح‌های درونی قدرت، جنبش دانشجویی ایران دوباره در لاک خود فرو می‌رود؛ و تا انتخابات بعدی این رکود جنبش ادامه پیدا می‌کند. در نتیجه تکرار این قصه باعث گردیده است تا رکود حاکم بر جنبش دانشجویی ایران پیوسته

پیچیده‌تر بشود.

بی‌شک تنها راه رهائی جنبش دانشجویی ایران از این رکود اتحادسوز آن است که به جای رویکرد برون‌گرایانه و تکیه مکانیکی کردن بر شکاف و تضاد جناح‌های درونی قدرت حاکم و کاهش دادن مطالبات خود جهت هم فازی با این جناح‌های درونی قدرت، «توسط رویکرد دینامیکی به آسیب‌شناسی همه جانبه خود پردازند تا توسط آن بتوانند با بازتولید جنبش دانشجویی ایران و جنبش مطالبات سیاسی خود و بازسازی سازماندهی فراگیر و سراسری و تبیین دوباره وظایف دموکراتیک خود در این شرایط، در چارچوب استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، بسترساز اعتلای دوباره جنبش دانشجویی ایران بشوند.»

یادمان باشد که ریشه رکود فعلی جنبش دانشجویی ایران فقط محدود به رابطه جنبش دانشجویی با دانشجویان و یا با جناح‌های درونی حاکمیت نمی‌شود، بلکه مهمتر از آنها، فاصله بین این جنبش با جنبش‌های مستقل مدنی، اعم از جنبش‌های اقتصادی و جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی (در غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین)، می‌باشد؛ زیرا اگر در جامعه، جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین تکوین پیدا کنند و جنبش‌های مدنی در این جامعه فعال و رو به اعتلا باشند، شرایط برای تکوین و پیوند تشکیلات مستقل این جنبش‌ها فراهم می‌گردد. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا جنبش‌های در حال رکود، در عرصه توازن قوای ایجاد شده بین جنبش‌های جامعه مدنی با حاکمیت، فرصت دستیابی به تشکیلات مستقل و خروج از رکود پیدا کنند. البته همین آفت امروز دامن‌گیر جنبش کارگری ایران هم شده است، چراکه جنبش کارگری ایران در این شرایط به علت حاکمیت



چتر سیاه اختناق و استبداد مطلقه فقهاتی و به علت فقدان تشکیلات مستقل کارگری و به علت غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه امروز ایران، باعث شده است تا طبقه کارگر امروز ایران هم گرفتار مطالبات حداقل صنفی، مثل امنیت شغلی یا افزایش حداقل حقوق یا دریافت مطالبات و حقوق معوقه پرداخت نشده یکساله، یا لغو قراردادهای سفید امضا و یا حداکثر لغو کارگران قراردادی و غیره، بشوند.

البته آن هم در چارچوب اعتراض‌های کارگاهی و همین امر باعث گردیده است که گرچه سونامی اعتراضات کارگری امروز تمامی کشور را فراگرفته است، ولی طبقه کارگر ایران به علت پراکندگی و عدم اتحاد و عدم داشتن تشکیلات مستقل نتوانند حتی به همین حداقل خواسته‌های صنفی خود هم دست پیدا کنند؛ یعنی با اینکه «مطالبات امروز طبقه کارگر ایران نه مطالبات مدنی است و نه مطالبات سیاسی و نه مطالبات اجتماعی و نه حتی مطالبات اقتصادی طبقه‌ای است و تنها و تنها حداقل مطالبات صنفی آن هم در شکل کارگاهی نه طبقه‌ای، می‌باشد، با همه این احوال اعتراضات فراگیر و سراسری اما کارگاهی و پراکنده و متمیزه و بدون سازماندهی شده همراه با عدم تشکیلات و سازماندهی مستقل و عدم پیوند با جنبش‌های مدنی و عدم توازن قوا با حاکمیت و فقدان نمایندگی سیاسی در حاکمیت، نمی‌تواند راهی به ده ببرد». چنانکه دیدیم که کارگران هپکو با ۲۴ ماه حقوق معوقه نتوانستند به مطالبات خود دست پیدا کنند، چراکه هنوز کارگر ایرانی به این خودآگاهی دست پیدا نکرده است که «اتحاد کارگری نقطه شروع جنبش مطالباتی کارگران می‌باشد، زیرا بدون اتحاد کارگری، جنبش مستقل کارگری بازتولید نمی‌شود و بدون اتحاد کارگری، امکان بازتولید سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل کارگری وجود ندارد.»

جنبش دانشجویی ایران باید به این خودآگاهی برسد که مساله تشکلیابی سراسری دانشجویان ایران یک امر درونی و دینامیزم است که باید به صورت دینامیک توسط خود دانشجویان به انجام برسد. لذا هرگز نباید با تکیه استراتژیک کردن بر تشکیلات زرد حکومتی در دانشگاه‌های کشور، اراده تحول‌گرایانه و سازمان‌گرایانه خود را تسلیم تشکیلات زرد حکومتی در دانشگاه‌های پادگانی شده رژیم مطلقه فقهاتی بکنیم.

۱۲ - از آنجائیکه مضمون و جوهر حرکت جنبش دانشجویی ایران سیاسی می‌باشد، لذا تشکلیابی جنبش دانشجویی هم باید در همین رابطه شکل بگیرد. آنچه در این رابطه باید برای جنبش دانشجویی به عنوان اصول تشکلیابی مطرح باشد اینک:

اولاً جنبش دانشجویی ایران، جنبش است نه حزب و سازمان سیاسی، بنابراین مجبور است که تنها در چارچوب محورهای جنبشی سازماندهی شوند.

ثانیاً سازماندهی و تشکلیابی جنبشی آنها باید صورت دینامیکی و درونی داشته باشد نه مکانیکی، یعنی توسط سازمان‌های بیرون از جنبش، چراکه اگر تشکلیابی دانشجویان صورت برون به وسیله سازمان‌های سیاسی بیرون از جنبش صورت بگیرد، آن سازمان‌ها و جریان‌ها و جناح‌ها و احزاب بیرون از جنبش در راستای حرکت خود به سازماندهی جنبش دانشجویی می‌پردازند؛ و طبیعی است که در آن صورت، تازه «تشکلیابی جنبش دانشجویی، صورت حزبی دارد نه جنبشی.»

ثالثاً تشکلیابی جنبش دانشجویی امری سیال و ذومراتب می‌باشد، برعکس سازماندهی حزبی که امری ثابت و پایدار است؛ یعنی به موازات اعتلا و رکود و حرکت جنبش دانشجویی، سازماندهی و تشکیلات دانشجویی تغییر می‌کنند؛ و همین تغییر باعث می‌گردد تا سازماندهی دانشجویان صورت افقی داشته باشد نه عمودی.

رابعاً جنبش دانشجویی ایران باید بداند که ما در عصری قرار داریم که می‌توانیم توسط فضای مجازی، فضای واقعی را سازماندهی کنیم و به حرکت درآوریم. بنابراین توجه به جایگاه فضای مجازی در عرصه حرکت آفرینی جنبش دانشجویی حائز اهمیت فراوانی می‌باشد.

۱۳ - فونکسیون اصلی جنبش دانشجویی ایران در عرصه پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، شکستن توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد. چرا که تا زمانیکه توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تغییر نکند، امکان موفقیت برای مبارزه و فعالیت علنی و مستقل و پایدار جنبش‌های اردوگاه مستضعفین ایران وجود نخواهد داشت. علیهذا، جنبش دانشجویی ایران به عنوان صف‌شکن نقش اصلی و محوری در تغییر توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران دارد؛ و شاید اگر در این رابطه داوری کنیم که جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران از زمانی ظهور و تکوین پیدا می‌کند که توازن قوا به سود جنبش‌های اردوگاه مستضعفین ایران تغییر کنند، داوری به گزافی نباشد.

پر پیداست که بزرگترین مسئولیت و رسالت جنبش دانشجویی ایران مدیریت این پروژه می‌باشد؛ و البته در اجرای این رسالت، جنبش



دانشجویی ایران باید توجه داشته باشند که اگر باور دارند که یک جنبش پیشرو هستند نه پیشگام و پیشاهنگ، باید این پیشرویی خود را به صورت ایجاد تغییر توازن قوا به انجام برسانند. نکته کلیدی که در این رابطه جنبش دانشجویی ایران باید به آن عنایت داشته باشند اینکه جهت صفشکنی و تغییر توازن قوا باید به صورت «پیشگامی عمل کنند نه پیشاهنگی».

توضیح آنکه از خودبزرگی‌های جنبش دانشجویی ایران این است که در عرصه صفشکنی و تغییر توازن، فوراً دچار آنتاگونیست در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی می‌شوند که این آنتاگونیست کردن مبارزه، علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا هزینه مبارزه برای جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین بالا برود، بسترساز سکتاریست جنبش دانشجویی ایران نیز می‌گردد؛ که این موضوع، ما بارها در عرصه مبارزه اجتماعی تجربه و آزمایش کرده‌ایم که آخرین بار آن در سال ۸۸ بود که به موازات حاکمیت چتر اختناق و بگیر و ببند و کشتار و شکنجه و برپائی کهریزک‌ها و اوین‌ها توسط هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، یعنی حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص در تابستان ۸۸ جنبش دانشجویی به صورت «عکس‌العملی» به یکباره از فرایند دموکراتیک مبارزه خود با حزب پادگانی خامنه‌ای، وارد فرایند آنتاگونیست شد. بدون آنکه قبل از آن محاسبه کرده باشد که آیا جنبش اجتماعی و مردم ایران در آن شرایط توان مبارزه آنتاگونیست دارند یا نه؟ در نتیجه این اشتباه جنبش دانشجویی در سال ۸۸ باعث گردید تا به یکباره با اتخاذ استراتژی پیشاهنگی فاصله عمیق بین جنبش دانشجویی و مردم ایران ایجاد بشود؛ و دانشجویان به عنوان قهرمان وارد میدان بشوند و گرفتار سکتاریست گردند.

بنابراین نکته مهمی که در این رابطه جنبش دانشجویی باید به صورت جدی به آن عنایت داشته باشد، اینکه «اگر جنبش دانشجویی یک جنبش پیشرو است، نه جنبش پیشگام» ولی در عرصه مبارزه اجتماعی در چارچوب وظایف دموکراتیک خود باید به صورت پیشگامی عمل کند، نه به صورت پیشاهنگی، تا با پائین آوردن هزینه مبارزه، شرایط برای اعتلای دموکراتیک و سوسیالیستی، جنبش‌های دیگر اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم سازند.

۱۴ - جنبش دانشجویی ایران باید عنایت داشته باشند که در عرصه پیوند با جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نباید اراده‌محور و ولانتاریستی عمل کنند؛ یعنی نباید اراده خودش را به جای اراده جنبش‌های دیگر اعم از جنبش زنان، یا جنبش معلمان، یا جنبش کارگران، یا جنبش مزدبگیران و غیره قرار دهند. لذا علاوه بر اینکه

جنبش دانشجویی در این رابطه باید «عامل‌محور» باشند، یعنی «اعتقاد داشته باشند که هر گونه تغییری در جامعه ایران تنها توسط نیروهای همین جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران قابل انجام است نه نیروهای برونی و بیگانه»، در راستای این رویکرد دینامیکی (نه مکانیکی) خود به این جنبش‌ها باید به اراده جمعی خود این جنبش‌ها بهاء بدهند نه به اراده خود دانشجو، یعنی هرگز اراده خود را جایگزین اراده جمعی آن جنبش‌ها نکنند و پیوسته به این حقیقت اعتقاد داشته باشند که «سخت‌ترین کار آنها در این رابطه فعال کردن اراده جمعی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است به ارزیابی رویکردهای پیشاهنگی جنبش سیاسی ایران در این زمان بپردازیم که چگونه توسط رویکرد پیشاهنگی و برون‌نگری و مکانیکی جهت تغییر و تحول در جامعه امروز ایران، به جای اینکه آنها به پتانسیل درونی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بها بدهند، به دخالت قدرت‌های جهانی و در رأس آنها دخالت و حمله نظامی امپریالیسم آمریکا چشم دوخته‌اند؛ و توسط اعتقاد به این رویکرد پیوسته جهت دخالت نظامی قدرت‌های متروپل و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا در ایران، روزشماری می‌کنند تا مثلاً با سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی، مانند آنچه که در حمله به کشور عراق و سرنگون کردن صدام به انجام رسید و امپریالیسم آمریکا دو دستی قدرت آماده را تحویل شیعیان و رژیم مطلقه فقهاتی داد، قدرت در ایران را تحویل آنها بدهند. پر واضح است که در رأس جریان‌هایی که امروز در این چارچوب حرکت می‌کنند، سازمان مجاهدین خلق قرار دارد که تلاش می‌کنند تا با آلترناتیو نشان دادن خود در برابر قدرت‌های امپریالیستی جهانی و در رأس آنها امپریالیست آمریکا و بسترسازی برای حمله نظامی آمریکا به ایران، شرایط برای انتقال مکانیکی قدرت به خود مثل عراق فراهم سازند. البته همه این اشتباه و انحراف سازمان مجاهدین خلق معلول همان رویکرد پیشاهنگی و برون‌گرایانه ۵۰ سال گذشته آنها می‌باشد؛ که باعث کم بها دادن پتانسیل جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌شود. ▶

ادامه دارد



# «خدای اقبال»، «خدای شریعتی» ۲۸

یا «انجام حرکت اصلاح‌گرایانه نظری» توسط پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام، باید قبل از هر چیز به قطع سیطره متولیان دین توسط شعار «اسلام منهای روحانیت» پردازیم. بر این مطلب بیافزاییم که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که برای دستیابی به «اسلام منهای روحانیت» باید توسط «حرکت خودآگاهی‌بخش دینی و اجتماعی و سیاسی»، «مردم را از روحانیت بگیریم، نه اینکه به صورت فیزیکی بخواهیم آنچنانکه فرقان در سال ۵۷ و ۵۸ مدعی آن بودند، روحانیت را از مردم.»

پر واضح است که «در عرصه مادیت و واقعیت بخشیدن به این دو استراتژی، گرفتن مردم از روحانیت علاوه بر اینکه راهی پر سنگلاخ و طولانی و مردافکن و استخوان‌سوز و طاقت‌سوز می‌باشد، بدون اقدام سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه اجتماعی و سیاسی انجام آن ممکن نیست». علی‌هذا، درس بزرگی که هم اقبال و هم شریعتی در عرصه استراتژی حرکت اصلاح‌گرایانه نظری و عملی اسلام و مسلمین توسط پروژه بازسازی فکر دینی به ما آموختند، این بود که «در آرایش سه هدف پروژه بازسازی فکر دینی یعنی تفسیر روحانی از جهان و آزادی روحانی فرد و تکوین اسلام تطبیقی، جهت پیوند بین ابدیت و تغییر، باید قبل از همه به شعار اسلام منهای روحانیت دست پیدا کنیم». چرا که تا زمانیکه روحانیت به عنوان یک صنف خود را متولیان اسلام و مسلمین بدانند و توسط اسلام دگماتیسم فقهاتی و روایتی و ولایتی و شفاعتی و زیارتی و مداحی‌گری، می‌خواهند از اسلام و مسلمین دفاع نمایند و خود را نمایندگان آسمان و امام

ماحصل اینکه، اقبال در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی، با «تبیین کلامی و علمی و فلسفی پیامبری به عنوان یک تجربه، می‌کوشد تا به نفی این رویکرد کلامی بپردازد که پیامبری را، یک ارسال مکانیکی سیگنال از آسمان‌ها» می‌دانستند و بدین ترتیب از نظر اقبال و شریعتی «این تجربه در پیامبر اسلام در بستر معراج صورت شخصی و فردی داشته است» و گرچه با وفات پیامبر اسلام دستیابی به تجربه نبوی برای بشریت پایان یافته است، اما «تجربه باطنی مانند تجربه حسی، به صورت فردی در راستای فهم دین برای همه ممکن می‌باشد.»

به معراج برآید چو از آل‌رسولید | رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید

مولوی - دیوان شمس

بنابر این در راستای دستیابی به هدف آزادی روحانی فردی و حذف واسطه‌های بین خدا و انسان و نفی روحانیت به عنوان یک صنفی که شغل اصلی‌شان واسطه‌گری یا واسطه تراشی بین خدا و انسان می‌باشد و یا به قول معلم کبیرمان شریعتی جهت دستیابی به اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای فقهات و نفی اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی و اسلام روایتی و اسلام شفاعتی و اسلام مداحی‌گری و دستیابی به شعار لوتر که می‌گفت «هر کس باید کشیش خود باشد» می‌بایست قبل از هر چیز در این رابطه، آب را از سرچشمه‌ها پاک کنیم. چرا که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که آب از سرچشمه‌ها گل شده است؛ و زمانیکه آب از سرچشمه‌ها گل شده باشد «امکان حرکت اصلاح‌گرایانه نظری از پانین وجود ندارد» و لذا در این رابطه بود که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که برای انجام حرکت اصلاح‌گرایانه در قرن بیستم در جوامع مسلمین:

اولاً باید بر «تقدم شعار نجات اسلام قبل از مسلمین تکیه کنیم و حرکت اصلاح‌گرایانه نظری مقدم بر حرکت اصلاح‌گرایانه عملی بدانیم.»

ثانیاً برای انجام حرکت اصلاح‌گرایانه نظری که همان پروژه بازسازی فکر دینی در اسلام می‌باشد «باید بر تقدم اصلاح کلامی بر اصلاح فقهی تکیه کنیم». چرا که تنها با اصلاح کلامی است که ما می‌توانیم آب را از سرچشمه‌ها پاک کنیم.

ثالثاً در آرایش سه هدف تعبیر «روحانی از جهان» و «آزادی روحانی فردی» و «اسلام تطبیقی یا اصول اساسی» که بتواند بین «ابدیت و تغییر» پیوند ایجاد نماید، «باید تقدم بر آزادی روحانی فرد، جهت نفی واسطه‌گری بین خدا و انسان و نفی متولیان دین بکنیم». چرا که هم اقبال و هم شریعتی که بر دو شعار محوری «نجات اسلام قبل از مسلمین» یا «نجات اسلام برای نجات مسلمین» و شعار «اسلام منهای روحانیت» متفق بودند، هر دو این نظریه‌پردازان و متکلمین بزرگ تاریخ اسلام معتقد بودند که حتی برای دستیابی به شعار «نجات اسلام»

زمان و واسطه‌های بین خدا و انسان‌ها و مسلمانان می‌دانند، هر گونه حرکت اصلاح‌گرایانه نظری و عملی برای نجات اسلام و مسلمین آب در هاون کوبیدن خواهد بود.

به همین دلیل از نظر اقبال و شریعتی برای اینکه بتوانیم به «آزادی روحانی فرد» دست پیدا کنیم و برای اینکه بتوانیم به «اسلام تطبیقی جهت پیوند بین ابدیت و تغییر» دست پیدا کنیم و برای اینکه بتوانیم به پروژه «حرکت اصلاح‌گرایانه نظری و عملی» یا «نجات اسلام و مسلمین» دست پیدا کنیم و برای اینکه بتوانیم به «اقدام سازمان‌گرایانه و تحزاب‌گرایانه جنبشی از پائین» دست پیدا کنیم و برای اینکه بتوانیم توسط «اسلام تطبیقی قرآنی و نبوی به مبارزه نظری و عملی با اسلام تکلیفی و اسلام تبعیدی و اسلام تقلیدی و اسلام فقاهتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام مداحی‌گری» بپردازیم، «باید قبل از هر چیز به شعار اسلام منهای روحانیت توسط حرکت آگاهی‌بخش دینی و اجتماعی و سیاسی دست پیدا کنیم.»

به عبارت دیگر، «باید قبل از همه اینها جهت دستیابی به همه این خواسته‌ها به اسلام منهای روحانیت توسط حرکت خودآگاهی‌بخش دینی و اجتماعی و سیاسی دست پیدا کنیم». چراکه تا زمانیکه روحانیت معتقد به اسلام دکماتیسیم فقاهتی و ولایتی و روایتی و زیارتی و شفاعتی و مداحی‌گری خود را متولی دین و اسلام بدانند، امکان هیچگونه حرکت تحول‌گرایانه نظری و عملی برای نجات اسلام و نجات مسلمین در جوامع مسلمین اعم از شیعه و سنی وجود ندارد؛ و تازه این در زمانی است که روحانیت شیعه و سنی بخواهند به صورت غیر سیاسی و غیر حکومتی و دور از قدرت‌های سه مؤلفه‌ای معرفتی و سیاسی و اقتصادی به حیات خود ادامه بدهند؛ وگرنه اگر روحانیت شیعه و سنی بخواهند از طریق قدرت سه مؤلفه‌ای به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند، راهی جز حاکمیت اسلام داعشی شیعه و سنی برای مسلمانان باقی نمی‌ماند؛ و در آن شرایط دیگر برای «اسلام حکومتی» تفاوتی بین اسلام داعشی شیعه و اسلام داعشی تسنن نمی‌کند.

آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته شاهدیم که به موازات حاکمیت اسلام حکومتی شیعه و سنی، چگونه اسلام داعشی شیعه و سنی با به راه انداختن هولوکاست‌های دینی با تیغ و داغ و درفش به نام خدا و به نام دین و جانشینی امام زمان و با سلاح فقه و فقاهت و ولایت و زیارت و شفاعت و مداحی‌گری به جان مسلمانان شیعه و سنی افتاده‌اند و جوی خون از شرق آسیا تا غرب و شمال آفریقا براه انداخته‌اند؛ و به اندازه ۱۴۰۰ سال عمر تاریخ اسلام از مسلمانان نگون‌بخت شیعه و سنی خون گرفته‌اند و جنایت و کشتار کرده‌اند. در حالیکه بر پیشانی آنها مهر سجد، پینه بسته است و بر شمشیرشان نام الله حک شده است و از عبا و ردایشان خون می‌چکد، هر گونه جنایتی بر مسلمانان شیعه و سنی مباح

می‌دانند. با دو خط فتوا هزاران زندانی را قتل و عام می‌کنند. تجاوز به ناموس مسلمانان حلال و صواب می‌خوانند. مصدق را کافر می‌دانند. شعارشان «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان است.»

ریا حلال شمارند و باده حرام

زهی طریقت ملت. زهی شریعت کیش

با «سلاح دین» بشریت و مسلمانی را قطعه قطعه می‌کنند. انسانیت را در پای فقه ذبح می‌نمایند و با شریعت و مذهب بین مسلمانان دیوار می‌کشند. اسارت را به نام آزادی در لباس فقه بر مسلمانان تحمیل می‌نمایند. تیغ و داغ و درفش و شکنجه و اختناق و انگیزاسیون را، امر معروف و نهی از منکر می‌خوانند. خون را با خون می‌شویند تا هژمونی خود را بر هلال شیعه خاورمیانه تثبیت نمایند. زنان حامله را به جرم آگاهی بر صلیب فقاهت می‌کشند. جوانان را در اوین و کهریزک شمع آجین می‌کنند، پیران را محصور خانه‌های امن می‌سازند. هنر را در پای فقه ذبح می‌کنند و ابودر را در ربه تبعید می‌نمایند. میثم تمار و حجر بن عدی را به جرم مبارزه در دادگاه فقه و فقاهت خوششان مباح می‌شمارند. همه دستگاه‌های دین را دولتی می‌کنند و با سلاح قدرت دین را شهید می‌نمایند.

با سر نیزه فقاهت به جان خلق می‌افتند تا با فرات خون مسلمانان شیعه به جنگ دجله خون مسلمانان سنی بروند. کوره انسان سوزی توسط بمب‌های سفارشی جهان سرمایه‌داری در یمن و عراق و لیبی و سوریه و لبنان و غیره به راه می‌اندازند؛ و به نام جهاد و دفاع مقدس، کوی و برزن مسلمانان را غرق در ماتم و عزا می‌کنند. کمترین و راحت‌ترین حکم برای آنها صدور مرگ و قتل عام انسان و بشر و مسلمین و شیعه و سنی با سلاح فقه و فقاهت می‌باشد. عاشورا و کربلا و زینب و اربعین و زیارت و شفاعت و روایت همه به استخدام خود گرفته‌اند تا قدرت و حاکمیت و حکومت خود را تثبیت کنند. زیارت قبر حسین را آلترناتیو حج ابراهیم خلیل کرده‌اند تا هژمونی خود را بر هلال شیعه خاورمیانه تثبیت نمایند.

خداوند بی‌مثال عالم را متولی اسلام زیارتی و شفاعتی و فقاهتی و مداحی‌گری کرده‌اند تا خود را به عنوان واسطه‌های بین زمین و آسمان بر مسلمانان قالب نمایند. دسپاتیزم را در قالب فتوا و تکلیف و تعبد به نام دموکراسی بر مسلمانان قالب می‌کنند؛ و با سلاح فقه و دین و مذهب اراده و اندیشه مردم را تسخیر نمایند. بر دهان‌هایی که بوی آگاهی می‌دهد، مهر می‌زنند و زبان‌هایی که از آگاهی سخن می‌گویند، می‌برند، و قلم‌هایی که در خدمت آزادی است، می‌شکنند؛ و اراده‌هایی که برای رهائی می‌شتابند به زنجیر می‌کشند. حکومت و قدرت ملک طلق روحانیت و فقیه می‌دانند؛ و برای فقیه و روحانیت ولایت نبوی پیامبر اسلام قائل می‌شوند. آزادی را، با «کلمه منحوس آزادی» صدا

می‌کنند و بر پای استبداد خود، انسانیت را قربانی می‌کنند.

فقه و حمایت از قدرت روحانیت، معیار دین و ایمان می‌شمارند؛ و در راه شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی»، اعلام جهاد و دفاع می‌کنند و کوی و برزن را غرق ماتم می‌سازند. شهرها را ویران و اقتصاد را ورشکسته می‌کنند تا قبرستان‌ها را به نام شهدا آبادان سازند. در طول چهل سال گذشته هزاران میلیارد دلار از سرمایه‌های نفتی ملت نگون‌بخت را به آب آتش می‌زنند، تا هژمونی خود را بر هلال شیعه تثبیت نمایند. حقیقت و دین و انسانیت و شریعت را تا زمانی درست می‌دانند که از قدرت و حاکمیت آنها حمایت نماید. جلال کودتای ۲۸ مرداد را، شهید ۱۵ خرداد می‌خوانند. منابر و مقابر و مراجع و مساجد همه تنها در راستای تثبیت قدرت حاکمیت خود به استخدام می‌کشند. خون جنین درون رحم‌های مادران، به جرم آگاهی مادرانشان، مظلومانه با فتوا می‌ریزند، تا کسی نگوید که قدرت از آن مردم است.

برای مصلوب کردن آزادی هر جنایت و قساوتی با فتوای فقه و فقاقت می‌باح می‌دانند. عاشورای حسین و کربلای حریت و رهایی وجه‌المعامله دریای اشک گرفتن از مردم ساخته‌اند. دهان‌ها را بو می‌کنند تا مباد که بوی آگاهی بدهد؛ و سپس با سرب در کهریزک و اوین داغ می‌کنند. زن مسلمان را با شعار خانداری به زنجیر می‌کشند، و او را حیوان بچه‌ساز درون خانه تعریف می‌کنند تا مبادا در جامعه و سیاست آفتابی شوند. اخلاق و انسانیت و آزادی و ایمان و عفت را فقط در حجاب ظاهری تعریف می‌کنند و رسالت همه پیامبران ابراهیمی را مبارزه با بی‌حجابی زن تعریف می‌نمایند. ارزش در دنیا و آخرت را در چارچوب حمایت از قدرت آنها تعریف می‌کنند.

عدالت را سرکوب با تیغ و داغ و درفش معنی می‌نمایند و توحید که نمایش نهضت تسلسلی یکتاخواهی اجتماعی و طبقاتی و انسانی از ابراهیم خلیل تا پیامبر خاتم می‌باشد، در پای صغری و کبری ذهنی ارسطویی توحید ذاتی و عبادی و صفاتی قربانی می‌کنند. با سلاح فقه فقاقت در راستای تثبیت حاکمیت خود عدالت را به صلیب می‌کشند و آزادی را به زنجیر و انسانیت را به سلاخی و آگاهی را در اوین و کهریزک قصابی می‌کنند. فتوا را در لباس وردا تعریف می‌نمایند و امر معروف و نهی از منکر را در تجاوز و سرکوب با تیغ و داغ و درفش معنی می‌نمایند. حج را در اعمال فقهی و جهاد و شهادت را در دفاع از قدرتشان تعریف می‌کنند. بی‌مقدارترین و بی‌ارزش‌ترین چیز برای آنها، مردم و آزادی و عدالت و انسانیت است.

گران بهاء‌ترین کالا که «اوجب‌الواجبات» می‌باشد، و در پایان حاضرند که حتی نماز و حج پیامبر را هم قربانی کنند، قدرت و قدرت و قدرت است. همه چیز برای آنها تا زمانی عزیز که بتواند حاکمیت و قدرت آنها را تأیید و تثبیت کند. منکر در نگاه آنها آزادی و انسانیت و آگاهی

است و معروف در دیده آنها تقلید و تعبد و تکلیف‌پذیری است. به اسلام قبرها و اسلام زیارتی بهاء می‌دهند و امام زمان را در چاه‌های جمکران دنبال می‌کنند تا توده‌های شیعه را به بردگی قدرت خود بکشند. حج ابراهیمی را در پای حج فقاقتی قربانی می‌کنند. کربلای حریت را در پای کربلای مداحان ذبح می‌نمایند تا پرومته آگاهی و آزادی و انسانیت را به زنجیر بکشند.

بر زخم‌های بدن امام حسین گریه می‌کنند تا زخم‌های فقر و فلاکت مردم ایران، دیده نشود. بر تار موی زنان ایران پنجه می‌کشند تا سونامی فساد چند لایه‌ای و سیستمی چهل ساله آنها کتمان بشود. جلال را شهید و احمق را بیدار و ریارکار را متقی و مداح را عالم می‌خوانند تا جنایت را با لباس عدالت، تفواشوئی و عدالت‌شوئی و انسانیت‌شوئی کنند. از علم پادگانی و دانشگاه پادگانی و احزاب پادگانی در لوای سرنیزه و تیغ و داغ و درفش حمایت می‌کنند. خدا و پیامبر و قرآن و امام و دین تا درجه‌ای تأیید می‌کنند که حامی فقه و فقاقت آنها باشد. تمامی بلندگوها از صدا و سیما و فضای مجازی و منابر و روزنامه و کتاب و حج و زیارت نماز جمعه و جماعت به استخدام گرفته‌اند تا آگاهی را به زنجیر بکشند.

رکود اقتصادی همراه با رشد منفی منهای شش درصد بر اقتصاد ایران تحمیل می‌کنند تا صدها میلیارد دلار در پروژه‌های هسته‌ای و جنگ‌های نیابتی جهت تثبیت هژمونی قدرتشان بر هلال شیعه در منطقه خاورمیانه سرمایه‌گذاری نمایند. فقر و فلاکت و بیکاری و تورم همراه با انبانی از بحران‌های ریز و درشت برای این ملت نگون‌بخت در مدت ۳۷ سال گذشته به ارمغان آورده‌اند تا آزادی را در پای فقر قربانی کنند، و مردم را در زیر چتر سنت و عقب‌ماندگی نگه دارند ربا و ریا و فساد و رانت ایمان همگانی شده است تا عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت اخلاقی و عدالت اجتماعی باز تولید مجدد نشود، امنیت سرنیزه‌ای را مطلق می‌کنند تا در پای آن آزادی را ذبح نمایند.

خود را متولی قبرها کرده‌اند تا بر مجسمه پرومته آزادی بخندند. تقلید و تعبد و تکلیف را ستایش می‌کنند تا قلم و زبان و اندیشه را سلاخی نمایند. سنت و گذشته را تقدیس می‌کنند تا حال و آینده را به نقد بکشند، بر دموکراسی کینه می‌ورزند تا بستر ساز استبداد و رژیم مطلقه خود را فراهم کنند. جنبش توده‌ها را فتنه می‌خوانند تا هولوکاست و نسل‌کشی خود را عدالت تعریف نمایند. ▶

ادامه دارد



# بازشناسی عوامل بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲

## برای «بازسازی» اپوزیسیون امروز جنبش سیاسی ایران

ملی و رهائی‌بخش برای همه خلق‌های پیرامونی می‌باشد، که بی‌شک نخستین هدفی که این شعار به چالش می‌کشد، هژمونی امپریالیسم تهاجمی آمریکا خواهد بود. به همین دلیل امپریالیست آمریکا توسط پروژه کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ تلاش کرد تا در راستای تثبیت هژمونیک خود، خطرناکترین مانع آن را به چالش بکشد.

ج - در خصوص مؤلفه‌های بسترساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چه با رویکرد درون‌گرائی و دینامیزی بخواهیم علل تکوین کودتای ۲۸ مرداد را تبیین نمائیم و چه با رویکرد برون‌گرایانه و مکانیزمی بخواهیم به تبیین آن بپردازیم، یک وجه مشترک وجود دارد و آن اینکه امپریالیست آمریکا در عرصه پروژه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این واقعیت دست پیدا کرده بود که دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق مانعی برای هژمونی امپریالیست آمریکا می‌باشد. برعکس پهلوی دوم که در آن شرایط می‌توانست حداقل به عنوان ژاندارم منطقه بسترساز هژمونی امپریالیسم آمریکا در منطقه باشد، وجود قدرت رقیب جهانی اتحاد جماهیر شوروی در همسایگی ایران، همراه با صف‌بندی ضد اسرائیلی کشورهای عرب منطقه خاورمیانه باعث شده بود تا امپریالیست آمریکا در راستای تثبیت هژمونی خود در منطقه خاورمیانه شاه را بر مصدق ترجیح دهد.

فراموش نکنیم که در قرن بیست و یکم، با ظهور قدرت بی‌بدیل اقتصاد چین در آسیای جنوب شرقی، قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا از ۵۵٪ سال‌های بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به ۲۰٪ اقتصادی جهانی رسید و همین امر باعث گردید تا آنچنانکه در قرن بیستم اتحاد جماهیر شوروی

ب - هر چند در جنگ بین‌الملل اول به علت وقوع انقلاب اکتبر روسیه و فروپاشی امپراطوری عثمانی، باعث گردید تا دو قدرت امپریالیسم فرانسه و امپریالیسم انگلیس، توسط پروژه سایکس - پیکو به باز تقسیم جغرافیایی جهان بپردازند و توسط این پروژه امپریالیستی، این دو قطب امپریالیست جهانی توانستند هژمونی خودشان را بر کشورهای پیرامونی، در برابر امپریالیسم نوظهور آمریکا تثبیت نمایند، اما از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به علت قدرت بلامنازع امپریالیست آمریکا، به خصوص در سایه قدرت بمب اتمی و نظامی این امپریالیسم، شرایطی به وجود آمد که امپریالیسم آمریکا در برابر امپریالیسم فرانسه و انگلیس، از آن مرحله به صورت امپریالیسم تهاجمی ظهور کرد. آنچنانکه امپریالیسم انگلیس و فرانسه، از فرایند بعد از جنگ بین‌الملل دوم (برعکس فرایند بعد از جنگ بین‌الملل اول) در برابر امپریالیسم تهاجمی آمریکا صورت تدافعی به خود گرفتند. عناصری که باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، در برابر امپریالیست انگلیس و فرانسه و جهان سرمایه‌داری متروپل، صورت تهاجمی به خود بگیرد عبارت بودند از:

۱ - قدرت نظامی امپریالیست آمریکا در زیر چتر قدرت اتمی که خود این قدرت اتمی امپریالیست آمریکا در جنگ دوم جهانی، توسط انفجار دو بمب اتمی هیروشیما و ناکازوکی باعث گردید تا با تسلیم شدن امپراطوری ژاپن، شرایط جهت پایان جنگ بین‌الملل دوم فراهم گردد.

۲ - قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا در بعد از جنگ دوم جهانی که ۵۵٪ کل اقتصاد جهان را قبضه کرده بود.

۳ - سیطره امپریالیسم آمریکا بر نهادهای بین‌المللی اعم سازمان ملل و شورای امنیت و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و دلار به عنوان ارز جهانی.

۴ - ایدئولوژی لیبرالیسم از فرایند اولیه لیبرالیسم تهاجمی تا فرایند نئولیبرالیسم که همیشه به عنوان عصای ایدئولوژیک امپریالیسم آمریکا، به خصوص در مبارزه با رقیب خود در قرن بیستم یعنی کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به کار گرفته می‌شد.

علیهذا، چهار مؤلفه فوق باعث گردید تا از بعد از جنگ بین‌الملل دوم، امپریالیسم آمریکا به عنوان امپریالیست تهاجمی وارد چرخه هژمونیک جهان سرمایه‌داری بشود. لذا در رابطه با جایگاه هژمونیک امپریالیسم آمریکا در چرخه استثمارگراییانه جهان سرمایه‌داری بود که موضوع کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط سازمان سیا، در دستور کار این امپریالیست تهاجمی قرار گرفت؛ زیرا امپریالیست تهاجمی آمریکا، در فرایند بعد از جنگ بین‌الملل دوم به علت جایگاه هژمونیک خود، می‌دانست که شعار ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق، یک شعار صرف اقتصادی بر علیه امپریالیسم انگلیس نیست، بلکه شعار ضد استثمارگراییانه

مؤلفه قدرت نظامی هژمونیک امپریالیسم آمریکا را به چالش می‌کشید، در قرن بیست و یکم اقتصاد چین به عنوان اقتصاد برتر جهانی، مؤلفه اقتصادی هژمونیک امپریالیسم آمریکا را به چالش بکشد. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا در قرن بیست و یکم به خصوص از بعد از بحران ویرانگر جهانی اقتصاد سرمایه‌داری سال ۲۰۰۸ به بعد، برای امپریالیست آمریکا، آسیای جنوب شرقی در چارچوب بازار جهانی سرمایه‌داری به عنوان منطقه استراتژیک تعیین کننده هژمونیک تعریف بشود. در صورتی که در دوران بعد از جنگ بین‌الملل دوم، به علت خودبزرگی‌های منطقه خاورمیانه هم به لحاظ منابع فسیلی و هم به لحاظ اهمیت ژئوپلیتیکی و هم به لحاظ بازار فروش کالاهای سرمایه‌داری جهانی در استراتژی امپریالیسم آمریکا، به عنوان منطقه استراتژیک تعریف شده بود، بنابراین پروژه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط سازمان سیا گامی در راستای تثبیت هژمونی امپریالیسم آمریکا بر منطقه خاورمیانه نیز بود؛ یعنی در دیسکورس جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی بعد از جنگ بین‌الملل دوم، «قدرتی می‌توانست بر جهان هژمونی داشته باشد که بر مدار خلیج فارس - دریای مدیترانه بتواند سلطه پیدا کند»؛ و از آنجائیکه امپریالیست تهاجمی آمریکا همه این فاکتورها در گرو انجام کودتا ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دموکراتیک دکتر مصدق و تثبیت حاکمیت رژیم کودتایی پهلوی تعریف می‌کرد، در نتیجه از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، امپریالیسم آمریکا جهت تثبیت رژیم کودتایی و توتالیتیر پهلوی تلاش کرد تا با تقویت ارتش کلاسیک شاه و تأسیس ساواک تکیه‌گاه دربار پهلوی جهت سرکوب مردم ایران از لات و لوت‌های تهران، به ارتش و ساواک ارگانیزه شده و آموزش دیده و تا بن دندان مسلح، تغییر دهد.

۲ - اگر با «رویکرد دینامیزی» بخوایم با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برخورد نمائیم و آن را علت‌یابی و آسیب‌شناسی بکنیم، بی‌شک مجبور خواهیم شد تا در باب علت‌یابی کودتای ۲۸ سال ۳۲ اردوگاه امپریالیسم جهانی - ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی - دربار مستبد پهلوی، بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، به جای عمده کردن مداخلات خارجی (توسط منطق و رویکرد ارسطویی که به جای علت درونی، علت بیرونی را عمده می‌کند) در چارچوب تئوری توطئه، بر عوامل درونی (جامعه ایران و جنبش سیاسی) بستر ساز کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تکیه داشته باشیم و در چارچوب این رویکرد دیالکتیکی درون‌گرایانه است که می‌توانیم «بحران اپوزیسیون» دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق، به عنوان «یکی از عوامل درونی» در جامعه ایران در راستای موفقیت کودتای ۲۸ مرداد، اردوگاه امپریالیسم جهانی - ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی - دربار مستبد پهلوی مطرح سازیم، چراکه پیوند ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی محمد تقی بروجردی و ابوالقاسم کاشانی با دربار پهلوی

و امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق همراه با چپ‌روی‌های کودکانه حزب توده بر علیه دولت دموکراتیک مصدق، در راستای منافع بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی و کسب قدرت سیاسی و آلترناتیوسازی خود، همچنین سیاست مشحون از خیانت حزب زحمتکشان مظفر بقائی و حسن آیت و جهالت و خیانت فدائیان اسلام نواب صفوی و جریان حسین مکی به عنوان جریان‌های راست و چپ اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق، در نهایت عاملی شدند تا خود اپوزیسیون دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق گرفتار بحران فلج‌کننده و فراگیر درونی بشوند.

البته عامل اصلی بحران اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق همان رویکرد آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی و یا تلاش جهت مشارکت در قدرت سیاسی بود که تقریباً تمامی جریان‌های مختلف اپوزیسیون دولت مصدق اعم از چپ و راست و مذهبی و غیر مذهبی و ملی‌گرا بر آن پای می‌فشرده‌اند؛ و خروجی نهایی این بحران فراگیر اپوزیسیون دولت مصدق آن شد که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ جنبش سیاسی یا همین اردوگاه اپوزیسیون به عنوان غایب بزرگ باشند. در نتیجه به علت غیبت عمده جنبش سیاسی یا اپوزیسیون بحران‌زده در روز ۲۸ مرداد ۳۲ بود که کودتاچیان با جمعی لات و لوت تحت هژمونی شعبان بی‌مخ و رمضان یخی و طیب حاجی رضائی و نوچه‌هایشان توانستند به راحتی، شاه فراری را برگردانند و دولت دموکراتیک مصدق را سرنگون سازند.

۳ - بحران اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق هر چند که به «لحاظ عینی» مولود رویکرد آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی یا تلاش جهت مشارکت در قدرت سیاسی جریان‌های مختلف اردوگاه اپوزیسیون اعم از چپ و راست بود، اما به لحاظ «ذهنی و نظری» این بحران ریشه در «بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی» داشت.

۴ - آبخور نظری «بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی» بحران اپوزیسیون در آن زمان، مهم‌ترین خروجی که برای جامعه ایران به همراه آورد «فقدان جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بود» که به علت بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی از بعد از شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ هیچکدام از جریان‌های اپوزیسیون دولت دموکراتیک مصدق، به علت همان رویکرد آلترناتیوطلبانه و کسب قدرت سیاسی تلاش نمی‌کردند تا در چارچوب استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه جنبشی، در راستای تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، در جامعه ایران گام بردارند. در نتیجه همین غیبت جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بود که باعث گردید تا تشکیلات مستقل جنبش‌های کارگری و زحمتکشان و معلمان و مزدبگیران و دانشجویان و زنان و غیره، نتوانند در زمان دولت محمد مصدق به صورت پایدار تکوین و

رشد پیدا کنند.

فقهاتی، اعم از سفید و سبز و بنفش و سیاه و غیره در راستای تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی گام برمی‌دارند؛ و مدینه فاضله همه آنها بازگشت پیدا می‌کند، به دوران سیاه دهه ۶۰ رژیم مطلقه فقهاتی و هیچکدام از این جناح‌های رنگارنگ درونی رژیم مطلقه فقهاتی حاضر نمی‌شوند، حتی نسبت به جنایت‌های دهه ۶۰ کوچک‌ترین نقد و انتقادی نکنند. پر پیداست که دوام حیات همه این جریان‌های رنگارنگ درونی رژیم در گرو حفظ رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

خامسا برای دستیابی به «دموکراسی سوسیالیستی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد جنبشی خود، اعتقاد دارد که تنها راه حرکت اصلاح‌گرایانه (نه اصلاح‌طلبانه) حرکت از پائین توسط جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ و لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به جای استراتژی ۷۶ ساله «پیشاهنگی چریک‌گرایانه و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه طراز نوین لنینیستی، بر استراتژی پیشگامان توسط اقدام عملی سازمان‌گرایانه تحزب‌گرایانه جنبشی تکیه دارد»؛ و در راستای دستیابی به دموکراسی - سوسیالیستی معتقد به هژمونی جنبش‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، توسط جنبش زحمتکشان و طبقه کارگران ایران می‌باشد و در خصوص رهبری جنبش طبقه کارگر ایران در این شرایط، معتقد به «بازتعریف ترکیب طبقاتی طبقه کارگر در جامعه امروز ایران می‌باشد» و برای انجام این بازتعریف ترکیب طبقاتی طبقه کارگر در جامعه امروز ایران، معتقد است که ترم «کارگر» در جامعه امروز ایران مشمول تمامی کسانی می‌شود که در بازار کار سرمایه‌داری، نیروی کار ذهنی و عینی خود را به فروش می‌گذارند و توسط آن تأمین معیشت و زندگی می‌کنند.

در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، مزدبگیران و معلمان و پرستاران و بازنشستگان و رانندگان و کارمندان و بخش بزرگی از حاشیه‌نشینانی که از طریق فروش نیروی کار خود، حتی در شکل دستفروشی و دوره‌گردی امرار معیشت می‌کنند، کارگر می‌داند و جزء طبقه کارگر یا مستضعفین امروز جامعه ایران تعریف می‌نماید. البته در این رابطه پروسس تولید را به «دو شاخه تولید مادی و تولید فکری یا معنوی» تقسیم می‌نماید. آنچنانکه کارگران را به «کارگران تولیدی و کارگران خدماتی و کارگران توزیعی و کارگران مزدبگیر مادی و معنوی» تقسیم می‌نماید. مصداق عینی مستضعفین از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، کارگر در چارچوب جایگاه مادی و معنوی فوق می‌باشد. ▶

پایان

۵ - در طول ۳۹ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی یعنی از سال ۵۷ الی الان (مانند جامعه ایران در دهه ۲۰ تا مرداد ۳۲) باز بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور، در سه شاخه مذهبی و غیر مذهبی و ملی‌گرا و در دو جناح راست‌گرایان سلطنت‌طلب و تجزیه‌طلب و رادیکال‌های سرنگون‌طلب و اصلاح‌طلب به صورت یک اپیدمی جاری و ساری گردید؛ و همین بحران اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته که ریشه در بحران ایدئولوژیک و استراتژی و نمایندگی دارد، باعث گردیده است تا مبارزه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ ساله گذشته حتی نتواند حداقل تشکیلات مستقل کارگری و تشکیلات مستقل برای گروه‌های اجتماعی به همراه آورد.

قابل ذکر است که جریان اصلاح‌طلب در اردوگاه اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی با جریان اصلاح‌گرا متفاوت می‌باشند، چراکه فرق جریان‌های «اصلاح‌طلب» با جریان‌های «اصلاح‌گرا» در این است که، جریان‌های اصلاح‌طلب «معتقد به استحاله رژیم مطلقه فقهاتی از بالا به پائین، توسط مشارکت در قدرت می‌باشند»، اما «جریان‌های اصلاح‌گرا معتقد به حرکت اصلاحی از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین هستند». برای مثال جنبش پیشگامان مستضعفین ایران یک جریان اصلاح‌گرا است نه یک جریان اصلاح‌طلب، چرا که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران معتقد به «حرکت اصلاح‌گرایانه از طریق جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد، نه مانند جریان‌های اصلاح‌طلب از طریق مشارکت در قدرت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم»؛ به عبارت دیگر برعکس رویکرد اصلاح‌طلبانه که رژیم مطلقه فقهاتی را استحاله‌پذیر می‌دانند و در این راستا از خرداد ۷۶ تا به امروز تلاش می‌کنند تا از طریق صندوق‌های رأی و مشارکت در قدرت، رژیم مطلقه فقهاتی را به خیال خودشان استحاله دموکراتیک بکنند که البته ۲۰ سال است که با در بسته روبرو شده‌اند؛ و جامعه ایران را به جای آب به دنبال سراب می‌کشانند، علی‌اجمال، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در چارچوب رویکرد اصلاح‌گرایانه خود: اولاً معتقد است که رژیم مطلقه فقهاتی از درون اصلاح‌پذیر نمی‌باشد. ثانیاً رویکرد «مشارکت در قدرت» با رژیم مطلقه فقهاتی، یک رویکرد فرصت‌طلبانه و راست‌روانه می‌باشد.

ثالثاً هر گونه تبلیغ از صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته، در راستای تبلیغ و تثبیت و تأیید و مشروعیت و مقبولیت بخشیدن رژیم مطلقه فقهاتی بوده است.

رابعاً در تحلیل نهایی تمامی جناح‌های رنگارنگ درون رژیم مطلقه



# عاشورا

گفتمانی؟

سیاسی؟

حکومتی؟

تصوفی؟

جهادی؟

## کدامین عاشورا؟



الف - گفتمان اجتماعی.

ب - گفتمان ملی.

ج - گفتمان تاریخی تقسیم می‌شوند.

البته پتانسیل بالقوه و بالفعل آن نظریه می‌تواند تعیین کننده نوع گفتمان باشد. یعنی برای مثال اگر مطرح کردیم که گفتمان امام حسین «گفتمان سیاسی استبدادستیز و ظلمستیز در عرصه اسلام تاریخی به‌صورت فرااجتماعی و فرازمانی است» و یا اگر مطرح کردیم که «گفتمان امام علی گفتمان عدالت‌خواهانه» است و گفتمان پیامبر اسلام «گفتمان توحیدگرایانه» آن هم به‌صورت تاریخی (نه زمانی و اجتماعی محدود عصر خود) می‌باشد، باید عنایت داشته باشیم که همه این گفتمان‌ها به علت ظرفیت مخاطب نظریه‌های صاحب نظر توانسته است به این جایگاه دست پیدا کنند، زیرا اگر «قرآن» را مبنای گفتمان توحیدگرایانه پیامبر اسلام تعریف نمایم این پتانسیل قرآن بوده و هست که توانسته رویکرد توحیدگرایانه پیامبر اسلام را به صورت تاریخی درآورد. آنچنانکه در مورد «گفتمان عدالت‌خواهانه» امام علی باید بگوئیم که این ظرفیت نظریه‌ها و تئوری امام علی در صورت خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌ها بوده است که توانسته است رویکرد عدالت‌خواهانه امام علی را از صورت «نظریه‌ها» بدل به «گفتمان تاریخی» در عرصه اسلام تاریخی بکند.

در این رابطه بود که امام حسین در مدینه قبل از هجرت به مکه در رجب سال ۶۰ به مروان حکم فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ أَسْلَامٌ إِذْ قَدِ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ - در آن زمانی که مردم سر کارشان افتاد با حاکمیتی مثل یزید در آن زمان باید از اسلام خداحافظی کنند.»

بنابراین در چارچوب همین گفتمان بود که امام حسین در روز عاشورا خطاب به آینده فرمود: «ثم ايم الله لا تلبثون بعدها الا كريثما يركب الفرس حتى تدور بكم دور الرحي و تقلق بكم قلق المحور استعدادوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظكم و منجيبكم من شر الاعداء و يعذب اعدايكم بانواع البلاء - سپس به خدا سوگند جز زمان اندکی به اندازه زمان سوار شدن بر اسب نماند تا اینکه این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای محور خویش گیرد. خود را آماده بلا کنید و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است و دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد» (لهوف - ص ۴۲) «أبها الناس، إن رسول الله (ص) قال: من رأى منكم سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله.»

ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم اینک:

۱ - «گفتمان امام علی» با «گفتمان امام حسین» در عرصه اسلام تاریخی متفاوت می‌باشد، چرا که گفتمان امام علی «گفتمان عدالت‌خواهانه است» اما گفتمان امام حسین «گفتمان ظلم‌ستیزانه و استبدادستیزانه و به چالش کشیدن قدرت سه مؤلفه‌ای حاکمیت می‌باشد.»

۲ - عواملی که باعث می‌گردد تا یک رویکرد و نظریه بدل به «گفتمان» در عرصه زمان و جامعه و تاریخ بشود، پتانسیل بالقوه و بالفعل آن نظریه و رویکرد «در جهت شکستن مطلق‌های حاکم بر اندیشه و روحیه جمعی یک جامعه می‌باشد.»

۳ - تا زمانی که یک نظریه و یک رویکرد بدل به «گفتمان» در آن جامعه نشود آن نظریه و رویکرد نمی‌تواند بدل به «جنبش سیاسی و جنبش اجتماعی و جنبش فرهنگی» بشود. بنابراین شرط اینکه یک نظریه و رویکرد بتواند بدل به «جنبش» بشود، باید آن نظریه بتواند بدل به «گفتمان» گردد.

۴ - در چارچوب «گفتمان‌سازی یک نظریه و رویکرد» باید عنایت داشته باشیم که «خود گفتمان» بر حسب فونکسیون محیطی آن به انواع مختلف:



البته در خصوص «گفتن ظلمستیزانه و استبدادستیزانه» امام حسین قضیه فرق می‌کند، چراکه اگر ظرفیت تئوریک در گفتن «توحیدگرایانه» پیامبر اسلام و گفتن «عدالت‌خواهانه» امام علی بستر ساز استحاله از صورت «نظریه» به صورت «گفتن» تعریف کنیم، در خصوص امام حسین گفتن «ظلمستیزانه و استبدادستیزانه» او (حداقل در عرصه برونی) در چارچوب «عملی نه نظری» پروسس استحاله این گفتن صورت گرفته است.

به همین دلیل آنچه امروز از امام حسین در این رابطه در دست داریم فقط دیدگاه‌های امام حسین در قالب یک سلسله شعارهای عملی می‌باشند (نه نظری و تئوریک) که در طول شش ماه قیام خود (از رجب سال ۶۰ تا عاشورای سال ۶۱) مشارالیه برحسب شرایط زمانی و مکانی خود مطرح کرده است. به عبارت دیگر خواستگاه گفتن سازی ظلمستیزانه و استبدادستیزانه امام حسین خود قیام شش ماهه او بوده است و تعریف «پراکسیس» همین است، یعنی «عمل نظریه‌ساز و گفتن‌ساز». البته این داوری ما در باب قیام امام حسین به معنای آن نیست که گفته باشیم که «قیام امام حسین بالبداهه و بدون تئوری بوده است»، بلکه منظور ما این است که امام حسین مانند امام علی و پیامبر اسلام به صورت برونی (نه درونی) گفتن خودش را بر پایه عقبه تئوری شروع نکرد. یعنی این قیام شش ماهه امام حسین بوده است که خواستگاه گفتن سازی ظلمستیزانه و استبدادستیزانه او شده است. البته در خصوص پیامبر اسلام و امام علی هم باز داوری ما به این ترتیب نیست که معتقد باشیم که فقط «نظریه تنها» عامل گفتن سازی توحیدگرایانه پیامبر اسلام و عدالت‌خواهانه امام علی بوده است.

چراکه بی شک «پراکسیس جامعه‌سازانه پیامبر اسلام و پراکسیس جامعه‌سازانه امام علی» (چه در ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام و چه در ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام و چه در دوران ۵ سال خلافتش) مقوم آن نظریه‌ها در راستای گفتن سازی بوده است. البته در همین جا پاسخ به این سؤال هم مشخص می‌شود که علت اینکه امام علی تمامی اندیشه‌ها و نظریه‌های خودش را در چارچوب خطبه‌ها و نامه‌ها و حکم در پنج سال دوران خلافتش مطرح کرده است (و تقریباً در دوران ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام او خاموش و ساکت بوده است) به این دلیل بوده است که امام علی در دوران ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام شرایط برای انجام پراکسیس عدالت‌خواهانه نداشته است. لذا به علت همین فقدان امکان پراکسیس عدالت‌خواهانه بوده است که اگر امام علی در طول آن ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام به

طرح نظریه‌های عدالت‌خواهانه هم می‌پرداخت باز این نظریه‌ها نمی‌توانست مانند دوران ۵ سال خلافتش «گفتن‌ساز» بشود و در همین رابطه است که امام علی در خطبه ۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «اگر قیام مردم بر علیه عثمان و به طرف من برای آلت‌رناتیوی عثمان نبود و اگر خداوند با پیشگامان و آگاهانه جامعه میثاق نبسته بود که در برابر سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان خاموش نباشند، من مانند ۲۵ سال پیش افسار شتر خلافت را بر روی کوهان این شتر می‌انداختم.»

۵ - از آنجائیکه سنتز هر نظریه‌ای پس از استحاله به «گفتن»، «جنبش» می‌باشد، حال سوالی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه «جنبش» مولود این گفتن‌ها به خصوص گفتن امام حسین چه بوده است؟ برای پاسخ به این سؤال باید توجه داشته باشیم که «جنبش‌ها» بر حسب نوع گفتن‌ها باز به انواع متفاوتی از جمله؛

الف - جنبش سیاسی.

ب - جنبش اجتماعی.

ج - جنبش فرهنگی.

د - جنبش اقتصادی و غیره تقسیم می‌شوند.

بنابراین هر چند هم گفتن «توحیدگرایانه» پیامبر اسلام و هم گفتن «عدالت‌خواهانه» امام علی و هم گفتن «ظلمستیزانه» امام حسین در عرصه اسلام تاریخی صورت تاریخی پیدا کرده است اما «جنبش‌های» سنتز این سه «گفتن» تنها صورت اجتماعی داشته‌اند. به همین دلیل «جنبش» سنتز گفتن «ظلمستیزانه» امام حسین از همان صبح عاشورا حتی قبل از شروع نبرد تحت پرچمداری حر بن یزید ریاحی آغاز شد و از بعد از ظهر عاشورا پس از پایان نبرد کربلا این جنبش تحت پرچمداری زینب ادامه پیدا کرد. ولی با پایان حرکت اسرا این جنبش تحت لوای «جنبش توابین» و پرچمداری مختار ثقفی به انحراف کشیده شد و البته در فرایندهای دیگری این جنبش توانست در اشکال مختلفی سیلان تاریخی پیدا کند. بنابراین هر چند «جنبش‌ها سنتز گفتن‌ها می‌باشند» ولی «جنبش‌ها» مانند «گفتن‌ها» نمی‌توانند جنبه تاریخی و فرا اجتماعی و فرا زمانی به خود بگیرند. لذا در همین رابطه است که هر نسل و هر عصری می‌توانند در چارچوب گفتن تاریخی و فرا زمانی، جنبشی کنکری و خاص خود تعریف نمایند.

از این بابت نباید در عرصه تعریف جنبش‌های خاص خود بر شعار «سلفیه» تکیه کنند. بی‌شک طرح شعار «سلفیه» در





ثالثاً بازتولید تحریف‌ها و بازتولید خرافات از میوه‌های شجره «عاشورای حکومتی» و «عاشورای قالبی» و «عاشورای تک بُعدی» است.

رابعاً باعث محدود و محصور شدن «عاشورای حکومتی» و «عاشورای قالبی» و «عاشورای تک بُعدی» در دست اصحاب قدرت اعم از قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت مذهبی روحانیت حوزه‌های فقهاتی (که درست به موازات تولد عاشورای حکومتی در دوران آل‌بویه توسط شیخ مفید و شیخ طوسی و غیره تکوین پیدا کرده‌اند) می‌شود.

خامساً به موازات تفسیر رسمی از دین و اسلام تاریخی از قرن چهارم و پنجم هجری در دوران حاکمیت آل‌بویه توسط روحانیت فقهاتی که در رأس آنها شیخ مفید و شیخ طوسی قرار داشتند، «عاشورای حکومتی» و «عاشورای قالبی» و «عاشورای تک بُعدی» تنها ابزار و سرپلی گردید که از قرن چهارم تاکنون روحانیت حوزه‌های فقهاتی از طریق آن بتوانند با قاعده مذهبی جامعه شیعه شده، گرفتار در سنت و بی‌سوادی و خرافات پیوند پیدا کنند. به همین دلیل به موازات حمایت قدرت سیاسی (خاندان آل‌بویه تا صفوی و رژیم مطلقه فقهاتی) از «عاشورای حکومتی و قالبی و تک بُعدی»، دستگاه روحانیت حوزه‌های فقهاتی شیعه بیش از دستگاه سیاسی آل‌بویه و صفویه نیاز به «عاشورای حکومتی» و «عاشورای قالبی» و «عاشورای تک بُعدی» جهت استحمار و استعمار و استعباد توده‌های سنت‌زده و محروم شیعه پیدا کردند.

بطوریکه امروز شاهدیم که رژیم مطلقه فقهاتی در راستای این اهداف سیاسی علاوه بر عمده کردن قدرت مداخلان و علاوه بر تجلیل و تکریم از قالب‌ها و قبرها و جایگزین کردن اسلام قبرپرستی و اسلام زیارتی و اسلام شفاعتی و اسلام خرافات‌زده سنتی می‌کوشد هر ساله با صرف هزاران میلیارد تومان از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران بیش از دو میلیون نفر در اربعین امام حسین روانه زیارت قبرها بکنند تا علاوه بر ایجاد آلترناتیو مذهبی در برابر حج حاکمان عربستان سعودی بتوانند نردبان تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه در منطقه خاورمیانه فراهم سازند. ▶

ادامه دارد

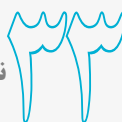
عرصه تعریف «جنبش کنکریّت خاص» می‌تواند برای هر جامعه‌ای در شرایط مختلف تاریخی و زمانی بسترساز یک فاجعه بشود. آنچنانکه شاهدیم که تمامی جریان‌هایی که می‌خواهند در کادر حرکت جهادی در چارچوب رویکرد «سلفیه» جنبشی همسان جنبش عصر پیامبر اسلام و عصر امام علی و عصر امام حسین بسازند، گرفتار رویکرد فاشیستی شده‌اند و این همه جنایت و فاجعه‌ای که امروز از آتش‌افروزی اسلام‌گرایان حکومتی و فرقه‌ای و ولایتی دامنگیر مسلمانان از شرق آسیا تا غرب و شمال آفریقا شده است همه معلول همین رویکرد «سلفی‌گرایانه» آنها به جنبش‌های اجتماعی کنکریّت در این زمان می‌باشد.

۶ - استحاله گفتمان ظلم‌ستیزانه و استبدادستیزانه امام حسین از قرن چهارم و پنجم هجری توسط خاندان آل‌بویه و بعداً صفویه (و از ۴۰ سال پیش توسط رژیم مطلقه فقهاتی) از صورت «عاشورای گفتمانی» و «عاشورای جنبشی» به «عاشورای حکومتی» بزرگ‌ترین فاجعه‌ای بوده است که در عرصه انحراف شکلی و جوهری «عاشورای جنبشی» و «عاشورای گفتمانی» ظلم‌ستیز و استبدادستیز و عاشورای سیاسی و عاشورای امام حسین و عاشورا به‌عنوان نماد و مصداق امر به معروف و نهی از منکر اتفاق افتاده است، چراکه وجه تمایز «عاشورای حکومتی» با «عاشورای جنبشی و گفتمانی» در این است که:

الف - در «عاشورای حکومتی» قالب و شکل عاشورا عمده و مطلق می‌گردد. در صورتی که در «عاشورای جنبشی و گفتمانی» امام حسین مضمون و جوهر اهمیت دارد. به همین دلیل دیدیم که به علت همین تکیه قالبی بر عاشورا توسط طرفداران عاشورای حکومتی؛

اولاً چهره سفاکی‌ها و جنایات یزیدی و ابن زیاد و عمر سعد عمده می‌شود و چهره دوم عاشورا که چهره بازی‌گری امام حسین و اهل بیت او در نمایشگاه بزرگ عاشورا می‌باشد به فراموشی سپرده می‌شود. آنچنانکه به همین دلیل «عاشورای حکومتی» وسیله‌ای گردیده است تا از شیعیان در طول هزار سال گذشته فقط اشک چشم و گریه بگیرند و درس‌های چهره دوم عاشورا که «چهره حریت و نمایش ابعاد متعالی انسانی توسط امام حسین و اهل بیت او می‌باشد به فراموشی سپرده شود.»

ثانیاً همین تکیه قالبی و تکیه تک بُعدی نظریه‌پردازان «عاشورای حکومتی» باعث گردیده است تا مداخلی‌گری از قالب تک بُعدی «عاشورای حکومتی» جایگزین درس‌آموزی از بازی‌گری امام حسین و اهل بیت او در نمایشگاه بزرگ عاشورای ۶۱ بشود.



# مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۱۲

## مبانی تئوریک مدل سیاسی - اجتماعی:

### «دموکراسی - سوسیالیستی»

أَهْلَ فَلْنِ أَمْرَ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ وَ لَنْ قَلَّ الْحَقُّ فَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَذْبَرَ شَيْءً فَأَقْبَلَ - سوگند به خدا (که در مدل سیاسی - اجتماعی من) عدالت آنچنان فراگیر است که اموال غارت شده توده‌ها (در زمان عثمان و شیخین را) به خزانه مردم باز می‌گردانم. حتی اگر آن اموال غارت شده مردم در مهریه زنان‌شان باشد، چرا که رهائی جامعه تنها در گرو عدالت است و جامعه‌ای که از عدالت در تنگنا قرار گیرد، از ستم و ظلم بیشتر در تنگنا قرار خواهد گرفت - آگاه باشید که بلاهای امروز جامعه شما همان بلاهای جامعه جاهلیت بستر ساز ظهور پیامبر اسلام می‌باشد - سوگند به خدا (در چارچوب مدل سیاسی - اجتماعی من، در زمان خلافت من بر شما) برای تصفیه به هم خواهید ریخت و چونان محتوای دیگ‌جوشان، درهم و برهم خواهید گشت تا پائینی‌های جامعه صعود کنند و بالا بیایند و بالائی‌های جامعه سقوط کنند و به پائین بروند. سوگند به خدا، هرگز به خاطر مصلحت، حقیقتی را مخفی نکرده‌ام و هرگز دهان به دروغ باز نکرده‌ام، من از سال‌ها پیش شرایط اسفناک امروز شما را پیش‌بینی می‌کردم، چراکه ظلم ظالمان بر مظلومان جامعه مانند اسب چموشی است که آنها را به آتش طغیان توده می‌کشانند. آنچنانکه برعکس عدالت و تقوای اجتماعی برای حاکمان، مانند اسب‌های رامی است که آنها را به پیروزی می‌رساند، آگاه باشید که برای همیشه جامعه بشری مخلوطی از حق و باطل می‌باشد؛ و اگر در زمانی باطل در اکثریت و حق در اقلیت باشد، مطمئن باشید که بالاخره این اقلیت طرفدار حق، روزی بر آن اکثریت طرفدار باطل غلبه خواهند کرد» (نهج البلاغه صبحی الصالح -

فراموش نکنیم که علت اینکه تمامی خطبه‌ها و نامه‌ها و نوشته‌ها و گفته‌های امام علی، محدود به دوران نزدیک به ۵ سال خلافتش بر مسلمین می‌شود و ایشان در ۲۵ سال فترت بین وفات پیامبر اسلام (در سال ۱۱ هجری) تا دوران خلافتش (در سال ۳۶ هجری) ساکت بوده است و هیچ دستاورد نظری و عملی در این ۲۵ سال دوران سکوت برای مسلمین به ارث نگذاشته است، این بوده است که امام علی نمی‌خواست به صورت مجرد و اسکولاستیک یعنی «بیرون از مدل سیاسی - اجتماعی جامعه‌سازانه خود نظریه‌ای مطرح کند»، چراکه از نظر امام علی، اسلام دگماتیست مولود احادیث و روایات و نظریات فقهی خارج از مدل اجتماعی - سیاسی مشخص، نه تنها نمی‌تواند راه گشای آینده مسلمین بشود، بلکه بالعکس سد راه حرکت جامعه‌سازانه آنها خواهد شد؛ و به همین دلیل بود که امام علی در شورای تعیین خلیفه برای جانشینی عمر، پس از اینکه عبدالرحمن بن عوف خطاب به امام علی گفت: «با تو بیعت می‌کنم، به شرط قرآن و سنت پیامبر و رویه شیخین»، امام علی در پاسخ به عبدالرحمن بن عوف گفت: «به شرط قرآن و سنت رسول الله آری، اما به شرط رویه شیخین لا، چرا که من در ادامه قرآن و سنت رسول الله، رویه‌ای غیر شیخین دارم»؛ و همین «لا» و شرط امام علی در برابر عبدالرحمن بن عوف بود که تمامی تاریخ اسلام تاریخی را بعد از وفات پیامبر اسلام الی زماننا هذا زیر و زیر کرد و او با این «لا» مبارزه طبقاتی و جنگ با سه مؤلفه قدرت اعم از «زر و زور و تزویر» وارد گردونه جنگ مذهب با مذهب در تاریخ بشر کرد.

رویه‌ای که امام علی در پاسخ به عبدالرحمن بن عوف به عنوان «آلترناتیو سیاسی - اجتماعی شیخین» مطرح کرد چیزی جز همان «مدل سیاسی - اجتماعی امام علی» نبود. همان «مدل سیاسی - اجتماعی» آلترناتیوی که در نخستین خطبه‌های خود در سال ۳۶ هجری، پس از قبول ناچار خلافت از جانب مردم به صورت دموکراتیک، اینچنین تشریح و کالبد شکافی می‌کند:

« وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ - ... أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَبُنَّ بِبَلْبَةٍ وَ لَتُعْرَبُنَّ عَرَبَلَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِئَ الْفِئَرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيْسَبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبِقُوا وَ اللَّهُ مَا كَتَمْتُ وَ شِمَّةً وَ لَا كَذِبْتُ كَذِبَةً وَ لَقَدْ نَبَيْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَابَا حَيْلَ شُمُسٍ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ النَّفْقَى مَطَابَا دُلِّلَ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ

برای اولین بار «اسلام تاریخی را بر پایه ترم دینامیک و تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز مستضعفین، در چارچوب مبارزه طبقاتی، تبیین اجتماعی - تاریخی کرد» و برای اولین بار، «با کشف ترم دینامیک و تاریخ مستضعفین از قرآن، برعکس برداشت هزار ساله انحرافی مفسرین دگماتیست قرآن، ترم «مستضعفین» را نه تنها انسان‌های ضعیف و فقیر و حقیر معنا نکرد، بلکه برعکس، آنها را انسان‌های به ضعف کشیده شده، توسط مناسبات غاصب قابیلی، در چارچوب سه مؤلفه استثمار و استحمار و استبداد تعریف نمود؛ و «رسالت مستضعفین نه به عنوان افراد امتیزه شده مستحق صدقه در جامعه، بلکه به عنوان گروه‌های بزرگ اجتماعی در عرصه مبارزه طبقاتی، تغییر تاریخ و ساختن جهانی آزاد و آباد برای همه بشریت تعریف نمود» و در این رابطه بود که او با تاسی از آیه ۳ سوره قصص، امامت و وراثت مستضعفین بر زمین در بستر مبارزه طبقاتی تاریخ، امری محتوم اعلام کرد.

به عبارت برعکس اسلام دگماتیست و اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی که ترم «مستضعفین» در آن رویکردها، انسان‌های ضعیف و فقیر و ناتوان تعریف می‌شود، در رویکرد تطبیقی شریعتی، «مستضعفین» گروه‌های بزرگ اجتماعی هستند که باید جهان را بسازند، «مستضعفین» گروه‌های اجتماعی هستند که باید به استقبال تاریخ فردا بروند و با تغییر تاریخ فردا، بر تاریخ فردای بشر امامت و وراثت نمایند. «مستضعفین» گروه‌های بزرگ اجتماعی هستند که به علت اینکه در نظام‌های بهره‌کش قابیلی، مورد «استثمار و استحمار و استعباد و استضعاف طبقات حاکم» اعم از برده‌دار و زمین‌دار و سرمایه‌دار قرار می‌گیرند، در عرصه مبارزه طبقاتی به عنوان تنها طبقه انقلابی آن جوامع می‌باشند که توان آن را دارند تا در بستر مبارزه طبقاتی، بتوانند مناسبات استثمارگراییانه و استثمارگراییانه و استعبادگراییانه و استضعاف‌گراییانه انسان‌سئز حاکم، نابود سازند، تا بر ویرانه‌های آن مناسبات استثمارگراییانه و استثمارگراییانه و استعبادگراییانه و استضعاف‌گراییانه، بتوانند «با اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت، یعنی قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی»، دموکراسی - سوسیالیستی آرمانی بشر را بر پا سازند.

علیهذا در دیسکورس دموکراسی - سوسیالیستی اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «مستضعفین» تنها طبقه و گروه بزرگ اجتماعی هستند که می‌توانند مبارزه دموکراتیک و سوسیالیستی را تا پایان به انجام برسانند. بنابراین در دیسکورس اقبال و شریعتی و آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، نه تنها مستضعفین انسان‌های ضعیف نیستند، بلکه انسان‌های هستند که توسط طبقه استکبار به ضعف کشیده شده‌اند. پر پیداست که به «ضعف کشیده شدن» با «ضعیف بودن» از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد.

«الا ان كل قطیعة اقطعها عثمان و كل مال اعطاه من مال الله - فهو مردود فی بیت المال - فان الحق القديم لا یبطله شیء...» - آگاهی باشید که تمامی غارت‌های عثمان، از سرمایه مردم، به خزانه مردم، باز می‌گردانم؛ زیرا هیچ امری، حق ثابت مردم را باطل نمی‌کند» (امام علی - شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - جلد ۱ - ص ۲۶۸ و شرح نهج البلاغه ابن میثم - جلد ۱ - ص ۲۲۷).

عنایت داشته باشیم که همینکه قبول کردیم که تمامی نظریه‌ها باید در راستای «مدل سیاسی - اجتماعی» تدوین و تبیین پیدا کنند، قطعاً و جزماً به موازات آن نیز قبول کرده‌ایم که اندیشه‌ها و نظریات، حتی اگر تجربه نبوی پیامبر اسلام هم باشد، باید در ترازوی مدل سیاسی - اجتماعی مدینه‌النبی پیامبر اسلام به محک کشیده شوند. بنابراین در همین رابطه است که نشر مستضعفین در ۹ سال گذشته، در راستای این هدف خطیر خود تلاش کرده است تا در چارچوب مدل سیاسی - اجتماعی، دموکراسی - سوسیالیستی به عنوان یک آلترناتیو سیاسی - اجتماعی، به بازسازی و تدوین اندیشه‌های اقبال و شریعتی بپردازد؛ که در اینجا در راستای تبیین «مبانی تئوریک مدل دموکراسی - سوسیالیستی»، نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، باید عنایت داشته باشیم که بن‌مایه و سنگ زیرین مبانی تئوریک مدل دموکراسی - سوسیالیستی نشر مستضعفین ایران، به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، بر ترم «دینامیک و تاریخ‌ساز و جهان‌ساز و جامعه‌ساز مستضعفین استوار می‌باشد»؛ و به همین دلیل از تابستان سال ۵۵ بنیانگزاران آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین، در راستای تعریف نیروئی و طبقه‌ای که رسالتش ساختن جامعه و تغییر تاریخ و ساختن جهان نو از دل دنیای کهن می‌باشد.

با تاسی از معلم کبیرمان شریعتی بر ترم «مستضعفین» به عنوان نیروی تاریخ‌ساز و جامعه‌ساز و جهان‌ساز در همه فرایندهای تاریخ طبقاتی بشر تکیه کردند؛ و صد البته علی‌الدوام بر این رویکرد خود پای می‌فشارند؛ و بدین ترتیب است که برای اولین بار در چارچوب «حرکت جمعی نظری و عملی» آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین آغازگر این مدل سیاسی - اجتماعی - تاریخی، در پروسس ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران می‌باشند. هر چند که به صورت نظری، کاشف این حقیقت بزرگ معلم کبیرمان شریعتی بوده است؛ که در کنفرانس «انتظار مذهب اعتراض» در سال ۱۳۵۰ و در «پرسش و پاسخ دانشکده نفت آبادان» و جزوه «حسین وارث آدم» (که تنها نوشته‌ای بود که شریعتی برای دو بار به صورت کنفرانس قرائت کرد) او برای اولین بار از ترم «مستضعفین» به عنوان «هسته دینامیک و جهان‌ساز و جامعه‌ساز و تاریخ‌ساز» اسلام تاریخی مطرح کرد؛ و

به عبارت دیگر در این دیسکورس، «مستضعفین» گروه‌های بزرگ اجتماعی هستند که بر علیه عوامل به ضعف کشیده شدن خویش مبارزه می‌کنند، «مستضعفین» گروه‌های بزرگ اجتماعی یا طبقه‌ای هستند که توسط طبقه حاکمه و هیئت حاکمه به استثمار و استحمار و استعباد کشیده می‌شوند. «مستضعفین» تنها طبقه‌ای هستند که ارزش افزوده استثمار شده و غارتگر شده توسط سرمایه‌دار در مناسبات سرمایه‌داری تولید می‌کنند.

علی‌الیه، با همه این احوال، هر چند شریعتی توانست در عرصه نظری، در مدت ۵ سال حرکت ارشاد خود، ترم «مستضعفین» را از زیر آوارهای هزار ساله اسلام دگماتیسم نجات بدهد، از بعد از شکست انقلاب ۵۷ و تثبیت حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی، دوباره ترم «مستضعفین» مانند ترم‌های دینامیک دیگر اسلام تطبیقی، به زیر آوارهای ارتجاعی اسلام دگماتیسم و اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی رفت. البته این بار برعکس هزار سال گذشته، آوارهای ارتجاع مذهبی، علاوه بر عرصه نظری در عرصه‌های عملی هم ظهور پیدا کردند. بطوریکه رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه، عالی‌ترین ترم‌های دینامیک مکتب قرآن را از جمله ترم «مستضعفین»، جهت نامگذاری ارتجاعی‌ترین نهادهای غارت‌گرانه (مثل بنیاد مستضعفین) و ارتجاعی‌ترین نهادهای سرکوب (مثل بسیج مستضعفین) به کار گرفت. آنچنانکه یکی از نظریه‌پردازان مغرب زمین در باب توصیف جنایت‌های نازیسم و فاشیسم و هیتلر در مغرب زمین می‌گوید: «همه نظریه‌پردازان مغرب زمین. در توصیف جنایت فاشیست و نازیست و هیتلر. بر خیانت آنها به انسانیت و کشتار و ویرانی‌ها و سفاکی‌های ضد انسانی آنها تکیه می‌کنند. در صورتی که مهم‌تر از همه اینها، خیانت آنها به واژه‌ها و فرهنگ انقلابی، از جمله آزادی و سوسیالیسم و مردم بوده است.»

پر واضح است که در رابطه با فونکسیون ۳۹ ساله رژیم مطلقه فقهاتی، داوری‌های مختلفی از طرف نظریه‌پردازان داخل و خارج از کشور مطرح شده است؛ و در چارچوب این داوری‌ها، برای مثال فونکسیون ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی جوی مطرح کرده‌اند که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ الی یومنا هذا به نسل‌کشی سیاسی در داخل ایران پرداخته‌اند، یا مطرح کرده‌اند که فونکسیون ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی، فقر و نابرابری‌های حقوقی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، همراه با بحران‌های فراگیر اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی و بیکاری و اعتیاد و پولی و مالی در جامعه ایران بوده است؛ و یا مطرح کرده‌اند که فونکسیون ۳۹ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی، نهادینه اسلام فقهاتی و شیعه فرقه‌گرایانه زیارتی و اسلام حکومت‌گرا و قدرت‌گرای ولایتی و اسلام خرافات پرور زیارتی و شفاعتی و روایتی بوده است؛ که از نظر این دسته از نظریه‌پردازان، نهادینه شدن اسلام زیارتی و فرقه‌گرا و شفاعتی و قدرت‌گرا و روایتی و ولایتی و حکومتی، توسط رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر این رژیم، باعث شده است

تا نخستین قتل این نهادینه شدن ارتجاعی:

اولاً دموکراسی و آزادی و مردم سالاری باشد، چراکه نهادینه شدن اسلام ارتجاعی دگماتیسم فقهاتی باعث گردیده است تا سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی در ۳۹ سال گذشته عمر خود، به جای اینکه مشروعیت حاکمیت خودشان را از مردم بگیرند، از آسمان و امام زمان دریافت می‌کنند.

ثانیاً این رژیم در طول ۳۹ سال گذشته عمر خود، در چارچوب همان شیعه فرقه‌گرا و اسلام حکومتی و ولایتی و فقهاتی دست‌ساز خود، از آنجائیکه مدعی رهبری بر هلال شیعه در منطقه خاورمیانه می‌باشد، از علی‌الطالع تکوین این رژیم الی الان پیوسته در چارچوب شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» تلاش کرده است تا در لوای جنگ و کشتار و دخالت در کشورهای منطقه به صدور انقلاب دست‌ساز فقهاتی خود بپردازد. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا در طول ۳۹ گذشته، هزاران میلیارد دلار از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران، هزینه توسعه‌طلبی‌های سیاسی و نظامی این رژیم در سطح منطقه بشود که البته همه آنها تا امروز به شکست انجامیده و همین شکست‌ها بستر ساز خوردن زهر و نرمش‌های قهرمانانه پی در پی سردمداران این رژیم شده است؛ که منهای ۸ سال جنگ با صدام حسین تحت شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» و منهای بیش از یک میلیون کشته و زخمی و منهای بیش از هزار میلیارد دلار ضرر و زیان جنگ با صدام حسین (طبق آمار هاشمی رفسنجانی)، تنها کافی است تا به پروژه جهانی انرژی هسته‌ای ۲۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی توجه کنیم که منهای بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم در آن، به علت تحریم اقتصادی جهانی، صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های این ملت نگون‌بخت ایران دود شد و به هوا رفت؛ و در آخر با خوردن جام زهر و نرمش قهرمانانه، راکتور اراک را بتن‌ریزی کردند و آب سنگین آن را به حریف دادند و دو سوم سانتریفیوژها را جمع کردند و فردو را از مدار غنی‌سازی خارج کردند و نطنز را به یک تاسیسات آموزشی بی‌خاصیت تبدیل نمودند و ۹۸٪ اورانیوم غنی شده تولید قبلی خود را به حریف واگذار کردند؛ و بعد از مستانه شعار «برد - برد» سر دادند؛ و در راستای سیاست جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبی سیاسی و نظامی و تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه، توسط پنج جنگ نیابتی از افغانستان تا عراق و سوریه و لبنان و یمن، عمق استراتژی خودشان را در سوریه و یمن تعریف کردند و تمام منطقه را با سرمایه‌های این مردم نگون‌بخت به خاک خون کشیده‌اند. ▶

ادامه دارد

آغاز «چهل و یکمین» سال حیات سیاسی، اجتماعی «آرمان مستضعفین» همراه با آغاز «نهمین» سال حیات سیاسی و اجتماعی «نشر مستضعفین»، ارگان عقیدتی - سیاسی «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» را گرامی می‌داریم.

# نگاهی و کاروانا با «دیدگاه‌های نظری و عملی»

چهل سال «آرمان مستضعفین»  
هشت سال «نشر مستضعفین»

آنها را داشتند (یعنی از تشکیلات سه مؤلفه استراتژی پیشاهنگی چریکی و حزبی و ارتش خلقی در شکل مذهبی و غیر مذهبی آن گرفته تا حزب جمهوری اسلامی رژیم مطلقه فقهاتی که بنابه گفته میرحسین موسوی بیش از ۸۰٪ نیروهای جذب شده به حزب جمهوری اسلامی رژیم مطلقه فقهاتی در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ همان نیروهای آزاد شده جنبش ارشاد شریعتی بودند)، بنابراین اشتباه شریعتی در این رابطه این بود که فکر می‌کرد که در عرصه استراتژی نجات اسلام قبل از مسلمین خود:

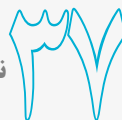
اولاً این دو مؤلفه نجات‌بخش، از هم جدا هستند. ثانیاً توسط نجات اسلام به صورت نظری و مجرد، می‌توان به یک خودآگاهی مجرد فرازمانی و فرامکانی دست پیدا کرد که آن خودآگاهی مجرد (که شریعتی تحت عنوان خودآگاهی مذهبی و دینی از آن یاد می‌کرد)، توان آن را دارد که به صورت فراطبقاتی و فراصنفی و فرامکانی و فرازمانی، مانند یک آتش جامعه مسلمین را به حرکت درآورد.

ثالثاً همین تکیه نظری و مجرد شریعتی بر خودآگاهی مجرد، به عنوان موتور حرکت

نکته‌ای که شریعتی در این رابطه به صورت خاموش از کنار آن عبور می‌کرد، این بود که «عنایت نداشت که آن خودآگاهی که باعث حرکت جامعه ایران و جوامع دیگر در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین و در راستای دستیابی به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌شود، آن خودآگاهی یک خودآگاهی صرف نظری و مجرد و فرازمانی و فرامکانی نیست، بلکه برعکس آن خودآگاهی که موتور دینامیسم جامعه مدنی جنبشی می‌باشد، یک خودآگاهی مشخص و کنکریت و زمان‌بند و مکان‌بند است، که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید برای اعتلای جنبش مدنی و جنبش اجتماعی و جنبش سوسیالیستی، برحسب شرایط مختلف زمانی و مکانی، این خودآگاهی مشخص را بازتعریف مجدد کند.»

برای مثال آن «خودآگاهی که می‌تواند طبقه کارگر ایران را به حرکت درآورد، با آن خودآگاهی که می‌تواند طبقه متوسط ایران را به حرکت درآورد متفاوت می‌باشد». یعنی خودآگاهی برای اعتلای جنبش زنان ایران، با خودآگاهی برای اعتلای جنبش دانشجویان ایران و با خودآگاهی برای اعتلای جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی و با خودآگاهی برای اعتلای جنبش حاشیه‌نشینان و قس علیهذا، متفاوت است و اصلاً و ابداً امکان این وجود ندارد که آنچنانکه شریعتی فکر می‌کرد، «ما بتوانیم توسط یک خودآگاهی مجرد فرازمانی و فرامکانی تحت عنوان مثلاً خودآگاهی مذهبی جنبش‌های متکثر و متعدد جامعه مسلمان ایران را به حرکت درآوریم.»

البته هزینه‌ای که شریعتی برای این اشتباه استراتژیک خود پرداخت کرد، علاوه بر شکست پروژه دستیابی به مدیریت و رهبری جمعی و شکست پروژه پرورش کادرهای همه جانبه، مهم‌تر از همه این بود که فونکسیون نهائی عملی حرکت شریعتی آزاد کردن نیرو در خدمت همه آن جریان‌هایی بود که توان تشکیلاتی جذب



جامعه ایران باعث گردید تا شریعتی در عرصه استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه و تحزب‌گرایانه جنبشی خود، بر جنبش دانشجویی ایران که یک بیشتر یک جنبش نواندیش و روشنفکر و ذهنی می‌باشند، تکیه استراتژیک بکند و این جنبش را به عنوان آلترناتیو روحانیت، جهت سرپل اتصال با توده‌ها و سرپل انتقال خودآگاهی مجرد خود به توده‌ها تعریف نماید، که صد البته در این رابطه شریعتی به صورت صد در صد شکست خورد.

رباعاً تکیه نظری صرف و مکانیکی شریعتی بر پروژه بازسازی اسلام (برعکس اقبال) باعث گردید تا شریعتی در کنار جنبش دانشجویی ایران نتواند از جنبش‌های دیگر جامعه ایران، اعم از جنبش کارگران و جنبش زنان و جنبش‌های دیگر، در عرصه استراتژی جنبشی خود تعریفی مشخص نماید.

خامساً رویکرد نظری صرف شریعتی به پروژه نجات اسلام باعث گردید تا شریعتی به این باور برسد که تنها توسط پرورش نظری افراد می‌تواند به کادر همه جانبه دست پیدا کند و لذا در این چارچوب بود که از بهار ۵۰ تا آبان ۵۱ او تمام هم و غم خود را مصروف پرورش کادر، جهت نجات مدیریت فردی جنبش خود کرد و تنها می‌خواست توسط تعلیم و آموزش نظری از کلاس‌های درس اسلام شناسی خودش گرفته تا کلاس‌های جامعه‌شناسی دکتر توسلی و کلاس‌های عربی و انگلیسی و حتی کلاس نقاشی میرحسین موسوی کادرسازی کند، که البته به بن‌بست رسید.

بیشک اگر شریعتی در آن زمان از «خودآگاهی مورد نظر خود خارج از آن مفهوم مجرد، یک تعریف مشخص و کنکریت بکند و برای خودآگاهی، جدای از خودآگاهی مجرد مذهبی، معتقد به خودآگاهی‌های مختلف و متعدد و مشخص در چارچوب زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی می‌شد و زندگی گروه‌های اجتماعی سرپل انتقال خودآگاهی، از زندگی آنها به وجدان و احساس آنها تعریف می‌کرد و انواع خودآگاهی اعم از خودآگاهی مذهبی و خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی صنفی و خودآگاهی ملی و خودآگاهی انسانی و غیره می‌توانست به صورت زمان‌مند و مکان‌مند و کنکریت و مشخص تعریف کند، بیشک برای شریعتی راهی جز این باقی نمی‌ماند که در کنار تکیه نظری در چارچوب پروژه بازسازی اسلام، بر مؤلفه عملی به صورت مشخص تکیه نماید». یعنی برای واقعیت‌های جامعه و گروه‌های مختلف اجتماعی ایران، همان اندازه ارزش قائل می‌شد که برای مؤلفه نظری قائل بود،

دیگر شریعتی برای تعریف پروسس کادرسازی بر مؤلفه نظری صرف (آنچنانکه در سال‌های ۵۰ تا ۵۱ معتقد بود) تکیه نمی‌کرد. سادساً در آرایش هیرارشیک چهار پاشنه آشیل حرکت شریعتی، یعنی:

۱ - رهبری فردی به جای رهبری جمعی.

۲ - حرکت توده‌وار محفلی به جای حرکت سازمان‌گرایانه تشکیلاتی.

۳ - تکیه نظری مجرد به عنوان پروسس کادرسازی به جای تکیه عملی و عینی جهت کادرسازی.

۴ - تکیه مکانیکی در رابطه با نجات اسلام قبل از مسلمین توسط جداسازی این دو مؤلفه که عامل جدای بازسازی نظری از بازسازی عملی در تمامی رویکرد شریعتی شده است، بیشک برای آرایش و تنظیم این چهار پاشنه آشیل در رویکرد شریعتی، آن آفتی که کلیدواژه سه آفت دیگر در رویکرد شریعتی می‌باشد، همان «آفت تفکیک نظر و عمل در اندیشه شریعتی می‌باشد»، چراکه در چارچوب تفکیک نظر و عمل در رویکرد شریعتی است که برای مثال «کادرسازی غیر ممکن می‌گردد»، زیرا هر چند برای کادرسازی، پرورش نظری لازم است، اما نباید فراموش کنیم که:

الف - آنچنانکه امام علی در نهج البلاغه می‌فرماید: «حَمَلُوا عَقُولَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ» آموزش نظری در کادرسازی باید در پیوند دیالکتیکی با عمل اجتماعی و عمل سیاسی و عمل صنفی کادر تکوین پیدا کند، نه به شکل مجرد و در یک چارچوب اسکولاستیکی.

ب - آنچنانکه در متد کادرسازی پیامبر اسلام در مکه و مدینه انجام گرفت، هرگز نباید برای کادر ساختن از جنده بن‌جناده، او را از زندگی روزمره‌اش که قبیله غفار بود، جدا کنیم، بلکه برعکس آنچنانکه دیدیم، پیامبر جهت پرورش کادرها به جای اینکه مانند افلاطون بر سر در معبد خود بنویسد «که کسی که هندسه نمی‌داند، وارد نشود» او بر سر در معبد خود نوشته بود که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»، ایمان با عمل معنی می‌شود آنچنانکه عمل با ایمان و به همین دلیل بود که در عصر پیامبر اسلام، مسلمانان وقتی که به هم می‌رسیدند، به جای سلام و تعارف، آیه «...وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» قرائت می‌کردند، که دلالت بر همان پیوند

ایمان و عمل جهت کادرسازی در دیسکورس پیامبر اسلام داشت. باز در این رابطه بود که با اینکه با سوادترین کادر پیامبر اسلام، به لحاظ ذهنی و عملی امام علی بود (که نهج البلاغه آئینه تمام نمای شخصیت و کاراکتر وجودی او می‌باشد)، با همه این احوال هیچ سندی نداریم که غیر از قرآن که خود نمایش پراتیک اجتماعی پیامبر اسلام بود، پیامبر برای او کلاس آموزشی دیگری گذاشته باشد، بلکه برعکس تمام کلاس‌های آموزشی امام علی، «پراتیک عملی مبارزات جامعه‌سازانه پیامبر اسلام بود.»

ج - همین رویکرد نظری شریعتی به کادرسازی بود که در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ که حرکت آرمان مستضعفین برونی گردید، وقتی این رویکرد نظری شریعتی به کادرسازی در تشکیلات آرمان مستضعفین منتقل گردید، برای یک آرمان مستضعفینی «داوری ارزشی در باب سنجش افراد تنها در چارچوب محتوای ذهنی افراد تعریف می‌شد، نه در پتانسیل و توان مدیریتی آن افراد در عرصه سازماندهی حرکت تشکیلاتی و حرکت صنفی و حرکت اجتماعی و غیره»، چراکه یک آرمان مستضعفینی ناب برای تعریف بستر کادرسازی و رشد افراد تشکیلاتی، «جایگاهی برای عمل اجتماعی» قائل نبود.

بنابراین اگر آرمان مستضعفین برای کادرسازی و رشد افراد در تشکیلات، در برابر یک خروار ارزش نظری به اندازه یک جو هم به عمل ارزش می‌داد، ما در سال‌های ۵۸ تا ۶۰ در حرکت آرمان مستضعفین، گرفتار قحط الرجال تشکیلاتی جهت مدیریت بحران نمی‌شدیم. همین الان اگر از یک نشر مستضعفینی بپرسید که بزرگترین شاخص یک کادر در تشکیلات عمودی و افقی نشر مستضعفین چیست؟ او به جای اینکه بر شاخص مدیریت تشکیلاتی و مدیریت عملی در عرصه سازماندهی اجتماعی و سیاسی و صنفی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران تکیه کند و مثلاً به تولید اخبار صنفی گروه‌های اجتماعی جهت تولید خودآگاهی کنکریت بها بدهد، باز هم شاخص داوری ارزشی او نوشتن مقاله مجرد و ذهنی می‌باشد. چراکه باور او بر این امر قرار دارد که تنها توسط آموزش و پرورش نظری، می‌توان در حرکت جمعی و تشکیلاتی رشد کرد.

البته اینها همه میوه آن شجره‌ای است که شریعتی در سال‌های ۵۰ و ۵۱ در حسینیه ارشاد غرس کرد و به همین دلیل است که امروز و فردا و پس فردا مشکل اصلی و اولیه همه جریان‌هایی که می‌خواهند در چارچوب اندیشه شریعتی کار تشکیلاتی و

حزبی و جنبشی و غیره بکنند، همین مشکل کادرسازی و ضعف و فقدان پروسس کادرسازی می‌باشد. چراکه باور همه اینها بر این امر قرار دارد که کادر تنها در پروسس نظری کادر می‌شود، نه در عرصه مدیریت عملی، اگر به جای این باور آنها اعتقاد پیدا می‌کردند که تنها پروسسی که می‌تواند فرد را پرورش تشکیلاتی بدهد، پروسس عملی و اجرایی است و تنها تعریفی که می‌توان برای کادر کرد، توان مدیریت تشکیلاتی و سازماندهی کادر است، دیگر این افراد برای پرورش کادر، به جای عمل اجتماعی و عمل تشکیلاتی و عمل سیاسی دنبال ذهن پروری نمی‌رفتند و دیگر مشکل جریان‌های طرفدار حرکت شریعتی قحط رجال تشکیلاتی نمی‌شد. ▶

پایان



الی زماننا هذا پافشاری شش دانگ خامنه‌ای بر ادامه حصر سران جنبش سبز، در راستای همان «تحلیل آلترناتیوی» جنبش سبز می‌باشد، باری، در همین رابطه است که خامنه‌ای تا زمانی که نسبت به جنبش سبز احساس آلترناتیوی در رابطه با رژیم مطلقه فقهاتی داشته باشد، حاضر به رفع حصر سران جنبش سبز نمی‌شود، چراکه معتقد است که با تجربه‌ای که از مراسم تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی دارد «جنبش سبز هنوز نمرده است». لذا با شکست حصر خانگی سران جنبش سبز، شرایط جامعه ایران برای بازتولید دوباره جنبش سبز فراهم می‌شود.

پر پیداست که از نظر خامنه‌ای به موازات اعتلای جنبش سبز مانند سال ۸۸ جریان به اصطلاح اصلاحات سیدمحمد خاتمی و تشکیلات روحانیون هم به حمایت از این جنبش خواهند پرداخت. در نتیجه، از آن مرحله است که دوباره جنبش سبز مانند سال ۸۸ به صورت آلترناتیو حزب پادگانی خامنه‌ای قد علم خواهد کرد؛ و «هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی که همان قدرت متمرکز مقام عظمای فقیه می‌باشد، به چالش خواهد کشید». علی‌هذا، در مقایسه با انتخابات دولت هفتم خرداد ۷۶ و دولت دهم خرداد ۸۸ انتخابات دولت دوازدهم از خودویژگی‌های خاصی برخوردار بوده است، چراکه در انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه ۹۶ به علت اینکه خامنه‌ای و حزب پادگانی او، اعم از سپاه و بسیج و تشکیلات امنیتی و لباس شخصی‌ها و مداحان و غیره به صورت عریان در کنار جناح راست هزار تکه قرار گرفتند و کوشیدند با معرفی «کاندیدای واحد» که همان سیدابراهیم رئیسی بود، مستقیم به رویارویی با حسن روحانی بپردازند.

لذا همین «اشتباه خامنه‌ای» باعث گردید تا از

ولی به هر حال، اگر «جنبش مطالباتی سیاسی» هواداران میرحسین موسوی از بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ تکوین پیدا نمی‌کرد، جنبش سبز میرحسین موسوی متولد نمی‌شد؛ زیرا کلاً «تکوین هر جنبش گروه اجتماعی، مؤخر بر تکوین جنبش مطالباتی آن جنبش است». به عبارت دیگر تا زمانیکه «جنبش مطالباتی یک گروه اجتماعی شکل نگیرد، جنبش صنفی یا سیاسی آن گروه اجتماعی مادیت پیدا نمی‌کند؛ و شاید صحیح‌تر آن باشد که اینچنین مطرح کنیم که بن مایه و اس اساس هر جنبش صنفی یا سیاسی در گرو «ماهیت مطالبات آنها است»؛ یعنی اگر یک گروه اجتماعی «مطالباتی» حال یا صنفی و یا سیاسی نداشته باشند، هرگز آن گروه اجتماعی نمی‌توانند «ادعای جنبش شدن، یا جنبش داشتن داشته باشند» و باز در همین رابطه است که برای بسترسازی اعتلای هر جنبشی در اردوگاه بزرگ جنبش‌های مستضعفین ایران، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به «اعتلای جنبش مطالباتی» آن شاخه از جنبش بپردازد، و هکذا.

در همین رابطه است که «حرکت تحول‌خواهانه سراسری در یک جامعه، در شرایطی اتفاق می‌افتد که شاخه‌های مختلف جنبش‌های مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی بر پایه محورهای مشترک مطالباتی‌شان به صورت غیر قابل پیش‌بینی شده با هم متحد شوند و توسط این اتحاد است که در یک جامعه تحول یا انقلاب، می‌شود، نه اینکه انقلاب می‌کنند». به همین دلیل در پروسس اعتلای جنبش سبز در سال ۸۸ شعار «انتخابات بهانه است، اصل نظام نشانه است» یا شعار «نفی اصل ولایت فقیه، نشان دهنده همان پروسس کمال جنبش مطالباتی سیاسی بسترساز اعتلای جنبش سبز می‌باشد»؛ و علی‌هذا، در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که جنبش سبز در سال ۸۸ به موازات تکوین و اعتلای «جنبش مطالباتی» هواداران میرحسین موسوی، جنبش‌تر شد؛ و این دیالکتیکی بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در رابطه با جنبش سبز میرحسین موسوی، توان فهم آن را نداشت، چراکه خامنه‌ای چنین می‌پنداشت که با سرکوب خونین تابستان ۸۸ و روز عاشورای ۸۸ و بگیر و بند بعد از آن و حصر خانگی سران جنبش سبز و میتینگ دولتی روز ۹ دی ماه ۸۸ در میدان فردوسی توسط مداحان و هیئت‌های سنتی و سازماندهی سپاه و بسیج و لباس شخصی و اجبار اداری نهادهای حکومتی، «کار جنبش سبز به پایان رسیده است» (آنچنانکه حزب پادگانی خامنه‌ای عین همین تحلیل پس از سرکوب جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ نسبت به جنبش دانشجویی ایران داشت).

علی‌احمال، به همین دلیل بود که او از روز ۳۰ خرداد ۸۸ به صورت عریان توسط تیغ و داغ و درفش و کشتار و زندان و شکنجه و کهریزک و اوین و حمله مغولی به خوابگاه دانشجویان و غیره جهت سرکوب جنبش سبز وارد کارزار شد؛ و باز در راستای همین تعریف خامنه‌ای از جنبش سبز بود که از بعد از فراخوانی میرحسین موسوی در روز ۲۴ بهمن ماه ۸۸ جهت حمایت از انقلاب مصر، او این فراخوانی میرحسین موسوی را که دو روز بعد از راهپیمایی ۲۲ بهمن ۸۸ حزب پادگانی خامنه‌ای صورت گرفت، حمل بر آلترناتیوی جنبش سبز نسبت به کل نظام کرد؛ و از فردای آن روز بود که فرمان مهندسی شده حصر خانگی سران جنبش سبز توسط شورای امنیت ملی کشور تحت سکانداری شیخ حسن روحانی صادر کرد؛ و





ج - فرایند سوم: که فرایند پساخامنه‌ای می‌باشد و اکنون در حال زایش و رویش است، بپردازیم؛ زیرا در فرایند یازده ساله اول که همان فرایند خمینی می‌باشد (و از سال ۵۷ تا خرداد ۶۸ ادامه پیدا کرد)، به علت جایگاه «کاریزماتیک خمینی» مدیریت او در جهت ایجاد توازن بین جناح‌های درونی قدرت «از کانال همان جایگاه کاریزماتیک مشارالیه صورت می‌گرفت»؛ و لذا در این رابطه بود که خمینی در سال ۶۴ با انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (توسط شیخ مهدی کربوبی و با هزینه خود خمینی) تلاش کرد تا روحانیت طرفدار خودش و یا طرفدار رژیم مطلقه فقهاتی را به دو شاخه «روحانیون و روحانیت» تقسیم نماید؛ که مشخصه اصلی تمایز این دو جناح، حمایت روحانیت از اقتصاد بازاری در برابر روحانیون که (با تاسی از خط مشی میرحسین موسوی نخست وزیر وقت) از اقتصاد دولتی پشتیبانی می‌کردند، بود.

البته خود خمینی از آنجائیکه در چارچوب تئوری ولایت مطلقه فقهاتی معتقد به اقتصاد دولتی میرحسین موسوی بود تا آخرین لحظه حیات خود، شش دانگ و تمام قد در برابر مخالفت سیدعلی خامنه‌ای رئیس جمهور وقت و جناح روحانیت طرفدار اقتصاد بازار، از میرحسین موسوی نخست وزیر حمایت می‌کرد؛ و در ادامه آن در حمایت از جناح روحانیون در برابر جناح روحانیت گام برمی‌داشت؛ و لذا در همین رابطه بود که در فرایند یازده سال اول رژیم مطلقه فقهاتی که همان فرایند خمینی می‌باشد، جناح روحانیون (که از دوم خرداد ۷۶ در لباس عوام‌فریبانه جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب ظاهر شده‌اند) بر همه ارگان‌های قضائی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و تقنینی و نظامی و انتظامی دوران خمینی حکومت می‌کردند؛ و تمامی جنایات‌های فرایند اول رژیم مطلقه فقهاتی توسط همین جناح روحانیونی که امروزه بدل به جناح اصلاح‌طلب تحت مدیریت سیدمحمد خاتمی شده‌اند، صورت گرفته است.

یادمان باشد که در فرایند اول خمینی، جریان‌های حامی رژیم مطلقه فقهاتی به چهار جریان تقسیم می‌شدند که این چهار جریان عبارت بودند از:

خط یک که همان جناح روحانیت بازاری و سنتی یا راست بودند که آنچنانکه مطرح کردیم طرفدار اقتصاد بازاری بودند. البته نماینده سیاسی خط یک از همان آغاز سیدعلی خامنه‌ای یا ریاست جمهور وقت بود که با دولت میرحسین موسوی که نماینده خط سه بود، پیوسته در مخالفت و مبارزه بود؛ و حتی در برابر حمایت خمینی از میرحسین موسوی مقاومت می‌کردند و اوامر و فتوای او را به چالش می‌کشیدند. خط دوم که خط واسطه یا اعتدال بود، مربوط به هاشمی رفسنجانی و هوادارانش می‌شد که هر چند در برابر اقتصاد دولتی میرحسین

همان مرحله آغازین پروسس انتخابات دولت دوازدهم برای اولین بار در تاریخ نزدیک به چهل سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی، «پروژه دو قطبی کردن به جای اینکه بین جناح‌های درونی حکومت جهت تقسیم باز تقسیم قدرت شکل گیرد، بین اردوگاه روحانی از یکطرف و کل حزب پادگانی خامنه‌ای از طرف دیگر شکل گرفت». در نتیجه، در همین راستا بود که «تمامی جریان‌های خارج از حزب پادگانی خامنه‌ای حتی جناح بوروکرات راست تحت هژمونی علی لاریجانی و علی مطهری و اکبر ناطق نوری، به حمایت شش دانگ از کاندیداتوری شیخ حسن روحانی پرداختند»؛ و از اینجا بود که جریان بنفش اعتدالی شیخ حسن روحانی، در جریان انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ماه سال ۹۶ بدل به یک اردوگاه علیه حزب پادگانی خامنه‌ای شد؛ که در این اردوگاه از جنبش سبز با حمایت مستقیم میرحسین موسوی و شیخ مهدی کربوبی از شیخ حسن روحانی تا جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب سیدمحمد خاتمی و تشکیلات روحانیون موسوی خوئینی‌ها و جنبش دانشجویی و جنبش زنان و غیره، حضور داشتند؛ و بدین ترتیب بود که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی بر فرض صحت آنها، این اردوگاه توانست با ۲۴ میلیون رأی، «پروژه دو مرحله‌ای کردن انتخابات دولت دوازدهم خامنه‌ای را به شکست بکشاند»؛ و این بزرگترین دستاوردی بود که نصیب اردوگاه فوق، در انتخابات دولت دوازدهم در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ شد. چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای با تجربه که از انتخابات دولت نهم در خرداد ۸۴ داشتند، بر این امر پای می‌فشردند «که تنها با دو مرحله‌ای کردن انتخابات دولت دوازدهم، شرایط برای مهندسی کردن صندوق‌های رأی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در مرحله دوم انتخابات فراهم می‌گردد.» لذا بدین ترتیب بود که انتخابات دولت دوازدهم برای اولین بار در عرصه مرحله اول انتخابات، علاوه بر اینکه به صورت دو قطبی بین حزب پادگانی خامنه‌ای و اردوگاه رقیب شکل گرفت در همان مرحله اول حزب پادگانی خامنه‌ای شکست خورد.

حال سؤال فریه و سترگی که در این رابطه مطرح می‌شود اینکه، چرا حزب پادگانی خامنه‌ای از بعد از تشییع جنازه هاشمی رفسنجانی تصمیم به انجام چنین پروژه کودکانه‌ای که صد درصد محتوم به شکست بود، در برابر دولت یازدهم شیخ حسن روحانی گرفت؟

در پاسخ به این سؤال است که باید به کالبد شکافی چهل ساله رژیم مطلقه فقهاتی در سه فرایند:

الف - فرایند اول دوران یازده ساله ۵۷ تا خرداد ۶۸ که همان فرایند خمینی می‌باشد.

ب - فرایند دوم که همان فرایند حزب پادگانی خامنه‌ای است و از خرداد ۶۸ تا خرداد ۹۶ ادامه یافته است.



موسوی و خط سه و خمینی، هاشمی رفسنجانی معتقد به اقتصاد آزاد یا نئولیبرالیسم بود (نه اقتصاد کلاسیک و سنتی بازاری خط یک) اما به علت اینکه او اقتصاد آزاد یا نئولیبرالیسم در چارچوب تکنوکراسی و بوروکراسی تعریف می‌کرد (نه در چارچوب اقتصاد بی‌در پیکر آدم اسمیتی کلاسیک بازار خط یک) لذا بین خط یک خامنه‌ای و خط دو هاشمی رفسنجانی از همان آغاز تکوین حزب جمهوری اسلامی تمایز و تفاوت وجود داشت.

خط سه که همان روحانیون یا جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان فعلی می‌باشد و مورد حمایت شش دانگ و تمام قد و صد در صد خمینی قرار داشتند، معتقد به ولایت مطلقه خمینی و اقتصاد دولتی میرحسین موسوی بودند؛ و در دهه اول عمر رژیم مطلقه فقاهتی تمامی نهادهای قدرت در اختیار همین خط سه یا روحانیون بود.

خط چهارم خط حسنعلی منتظری (و هوادارانش و بخصوص سیدمهدی هاشمی برادر داماد او) قبل از خروج از نظام در سال ۶۷ بود که منهای اینکه با اقتصاد آزاد بازار خط یک و اقتصاد دولتی خط سه و اقتصاد تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های خط دو هاشمی رفسنجانی فاصله داشت، به لحاظ سیاسی هم معتقد به تمرکز مطلق قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در دست خمینی نبود. البته این جریان از بعد از افشاگری مک فارلین توسط سیدمهدی هاشمی و بخصوص از سال ۶۷ از نظام مطلقه فقاهتی جدا شد و به صورت اپوزیسیون حکومتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم درآمد.

باری، در فرایند اول یازده ساله عمر رژیم مطلقه فقاهتی در چارچوب مدیریت کاریزماتیک خمینی، جناح روحانیون حاکمیت مطلق العنان بر نهادهای قدرت داشتند؛ اما از بعد از فوت خمینی در خرداد ۶۸ و تثبیت حاکمیت حزب پادگانی خامنه‌ای بر کرسی ولایت مطلقه فقاهتی شرایط عوض شد، چراکه خامنه‌ای نه قدرت کاریزمات خمینی داشت تا توسط آن مدیریت کاریزماتیک بکند و نه جزء روحانیون سوار بر قدرت بود، فراموش نکنیم که خامنه‌ای حتی در دوران ۸ ساله ریاست جمهوری‌اش جزء لیدرهای خط یک بود؛ و از این بابت در طول ۸ سال ریاست جمهوری‌اش پیوسته در کشاکش قدرت با میرحسین موسوی قرار داشت؛ و اگر حمایت تمام قد خمینی از میرحسین موسوی نبود حتی برای یکساعت هم خامنه‌ای حاضر به تحمل میر حسین موسوی نمی‌شد. لذا در همین رابطه بود که به موازات تثبیت قدرت ولایت مطلقه خامنه‌ای، شرایط مدیریت تقسیم قدرت بین جناح‌های درون حکومت تغییر کرد. زیرا برعکس خمینی، خامنه‌ای معتقد به حاکمیت یکپارچه جریان‌های خط یک بر ارگان‌های قدرت بود. هر چند که خامنه‌ای در اوایل رهبری‌اش بعد از فوت خمینی و بعد از پایان جنگ رژیم مطلقه فقاهتی با حزب بعث صدام حسین، تلاش می‌کرد تا قبل از

تثبیت مطلق قدرت خود، از خط دو هاشمی رفسنجانی به عنوان سر پل انتقال قدرت به خود، در برابر خط سه استفاده نماید و لذا تا زمانیکه هاشمی رفسنجانی (از بعد از انتخابات خرداد ۷۶) به طرف خط سه یا روحانیون سمت‌گیری نکرده بود، خامنه‌ای بر پیوند استراتژیک خود با هاشمی رفسنجانی اعتقاد داشت.

فراموش نکنیم که استحال خط سه زمان خمینی به جریان به اصطلاح اصلاح‌طلبان از انتخابات خرداد ۷۶ دولت هفتم به بعد، پروژه‌ای بود که از طرف روحانیون خط سه بر حزب پادگانی خامنه‌ای تحمیل شد؛ و خامنه‌ای از اول با این استحال مخالف بود، چراکه «خط سه از همه جا رانده و از همه جا مانده، از بعد از یک دهه حاکمیت مطلق و یکپارچه حزب پادگانی خامنه‌ای دریافتند که دیگر نمی‌توانند جز از طریق بالا قدرت چانه‌زنی خود در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای به قدرت در صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت پیدا کنند». به همین دلیل این جناح کوشیدند تا از خرداد ۷۶ از طریق صندوق‌های رأی قدرت چانه‌زنی خود را در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت درون رژیم مطلقه فقاهتی بالا ببرند.

در نتیجه شعار «توسعه سیاسی و اصلاحات» که واکنشی بر علیه اختناق و سرکوب دوران ۸ ساله شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی در دولت پنج و ششم بود، بهترین سکوی برای روحانیون و جریان خط سه دوران خمینی جهت پرش به سوی قدرت و فشار بر حزب پادگانی خامنه‌ای بود. علیهذا، به این ترتیب بود که از خرداد ۷۶ فرایند دوم رژیم مطلقه فقاهتی در چارچوب کشاکش قدرت مطلقه فقاهتی و صندوق‌های رأی جهت تقسیم باز تقسیم قدرت شکل گرفت؛ که در این چارچوب جناح راست از قدرت مطلقه فقاهتی حزب پادگانی خامنه‌ای حمایت می‌کرد اما جناح رقیب از صندوق‌های رأی، جهت بالا بردن قدرت چانه خود دفاع می‌نمود. ▶

ادامه دارد



## که از نو باید او را شناخت!

آیا پروژه «اصلاح دینی» در جامعه ما، جز از مسیر «اقبال لاهوری» ممکن می‌باشد؟

دست پیدا کنیم و به دموکراسی - سوسیالیستی شریعتی یا به مساوات و آزادی و مسئولیت مشترک محمد اقبال در جوامع مسلمان دست پیدا کنیم.

متاع شیخ اساطیر کهن بود

حدیث او همه تخمین و ظن بود

هنوز اسلام او زنا دار است

حرم چون دیر بود او برهن بود

کلیات اقبال لاهوری - ارمغان حجاز - ص ۴۴۴ -

سطر ۱ و ۲

فراموش نکنیم که تفاوت رویکرد معتقد به «پروژه بازسازی» (از اقبال تا شریعتی و از شریعتی تا نشر مستضعفین) با رویکرد «پروژه سلفیه» (از رشیدرضا و سیدقطب تا القاعده و اخوان المسلمین و داعش و غیره) در عرصه نظری در این می‌باشد که «طرفداران رویکرد پروژه بازسازی، به پروژه بازسازی در چارچوب اجتهاد در اصول و فروع اسلام به صورت تطبیقی نه انطباقی یا دگماتیسم می‌نگرند»

مسلمانی که در بند فرنگ است

دلش در دست او آسان نیاید

زسیمائی که سودم بر در غیر

سجودی بوذر و سلمان نیاید

کلیات اقبال لاهوری - ارمغان حجاز - ص ۴۳۴ -

۱۱ و ۱۲

به خصوص در عرصه‌های کلامی، فلسفی،

ماحصل اینکه، آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، در تحلیل نهایی جمع‌بندی نظریه‌پردازان مسلمان در خصوص آسیب‌شناسی حرکت سیدجمال به دو رویکرد کاملاً متفاوت انجامید:

الف - رویکرد اول «رویکرد سلفیه» بودند که سر سلسله جنبان آنها از رشیدرضا تا سیدقطب بودند، که الی زمانها هذا تمامی جریان‌های اسلام حکومتی، از اخوان المسلمین تا القاعده و داعش و بوکوحرام و رژیم مطلقه فقهاتی و غیره، در ادامه این رویکرد می‌باشند. نظریه‌پردازان این رویکرد معتقد بودند که راه حل نجات مسلمین از انحطاط، «بازگشت به گذشته دوران اولیه مسلمین به صورت نظری و عملی می‌باشد» که به علت همین «استراتژی بازگشت به گذشته، بدون برگشت به حال و آینده»، شرایط برای گرفتار شدن نظری و عملی در ورطه اسلام دگماتیسم سیاسی و فقهاتی برای آنها فراهم گردید، که همین امر باعث گردیده است که امروز شاهد آن باشیم که سنتز این رویکرد سلفیه، اسلام فقهاتی و اسلام حکومتی، جوی خونی شیعه‌کشی و سنی‌کشی باشد که از آسیای جنوب شرقی تا غرب و شمال آفریقا به راه افتاده است.

ب - رویکرد دومی که به موازات رویکرد اول سلفیه در عرصه بازشناسی و آسیب‌شناسی و بازتولید حرکت سیدجمال توسط نظریه‌پردازان جوامع مسلمان مطرح گردید، همان «رویکرد بازسازی» می‌باشد، که سلسله جنبان این رویکرد حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری بود که در ادامه آن در نیمه دوم قرن بیستم، این حرکت به معلم کبیرمان شریعتی رسید و ۴۱ سال است که آرمان مستضعفین و در ادامه آن نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در جامعه ایران این استراتژی نظری - سیاسی را دنبال می‌کنند.

باری، دو پروژه «سلفیه و بازسازی» مدت بیش از یک قرن است که در جوامع مسلمین، یعنی از بعد از شکست حرکت سیدجمال جاری و ساری شده است و هر کدام تلاش می‌کنند تا به بازتولید حرکت سیدجمال پس از بازشناسی و آسیب‌شناسی آن بپردازند. مشخصه اصلی «رویکرد دوم» که همان «پروژه بازسازی» می‌باشد، این است که «در جوامع امروز مسلمانان اصلاح سیاسی در گرو اصلاح دینی است». به عبارت دیگر «نجات مسلمین در گرو نجات اسلام است». یعنی تا زمانی که به بازسازی نظری اسلام نپردازیم، نمی‌توانیم به بازسازی سیاسی و عملی

عرفانی، فقهی، تفسیری، اخلاقی و غیره نظریه‌پردازان پروژه بازسازی معتقد به این بازسازی در چارچوب پروژه اصلاح دینی می‌باشند. برعکس طرفداران رویکرد اول که معتقد به «پروژه احیاء» به صورت دگماتیسم یا حداکثر انطباقی می‌باشند، که خروجی نهائی این رویکرد دگماتیسم، همان اسلام فقهاتی - حکومتی می‌باشد، که از دل اسلام روایتی به صورت دگماتیسم متولد می‌گردد که برعکس آن در رویکرد دوم یا همان رویکرد بازسازی، محمد اقبال لاهوری توسط پروژه بازسازی نظری و عملی در چارچوب فرمول آشتی بین ابدیت و تغییر، توانستند انحطاط همه جانبه اسلام و مسلمین را به صورت تطبیقی به چالش بکشند. آنچنانکه این حقیقت، اقبال در داستان دختر حاتم طائی در کلیات خود مطرح می‌کند:

در مصافی پیش آن گردون سریر

دختر سردار طی آمد اسیر

پای در زنجیر و هم بی‌پرده بود

گردن از شرم و حیا خم کرده بود

دخترک را چون نبی بی‌پرده دید

چادر خود پیش روی او کشید

ما از آن خاتون طی عریان تریم

پیش اقوام جهان بی‌چادریم

روز محشر اعتبار ماست او

در جهان هم پرده‌دار ماست او

لطف و قهر او سرا پا رحمتی

آن بیاران این باعدا رحمتی

آن که بر اعدا در رحمت گشاد

مکه را پیغام لاتئرب داد

ما که از قید وطن بیگانه‌ایم

چون نگه نور دو چشمیم و یکیم

از حجاز و چین و ایرانیم ما

شب‌نم یک صبح خندانیم ما

مست چشم ساقی بطحا ستیم

در جهان مثل می و میناستیم

امتیازات نسب را پاک سوخت

آتش او این خس و خاشاک سوخت

چون گل صد برگ ما را بو یکست

اوست جان این نظام و او یکست

سر مکنون دل او ما بدیم

نعره بی‌باکانه زد افشا شدیم

شور عشقش در نی خاموش من

می‌تپد صد نغمه در آغوش من

من چه گویم از تو لایش که چیست

خشک چوبی در فراق او گریست

هستی مسلم جلی گاه او

طورها بالذ زگرد راه او

پیکرم را آفرید آئینه‌اش

صبح من از آفتاب سینه‌اش

در تپید دمبدم آرام من

گرم‌تر از صبح محشر شام من

ابر اذار است و من بستان او

تاک من نمناک از باران او

چشم در کشت محبت کاشتم

از تماشا حاصلی برداشتم

خاک یثرب از دو عالم خوشتر است

ای خنک شهری که آنجا دلبر است

کشته‌انداز ملا جامیم

نظم و نثر او علاج خامیم

شعر لب ریز معانی گفته است

در ثنای خواجه گوهر سفته است

نسخه کونین را دیباچه اوست

جمله عالم بندگان و خواجه اوست

کلیات اقبال لاهوری - فصل اسرار خودی - ص ۱۶ - سطر ۶ به بعد

آنچه از اشعار فوق اقبال قابل فهم است اینک:

۱ - هدف پروژه بازسازی فکر دینی اقبال، بازسازی سیاسی توسط حرکت اصلاح‌گرایانه عملی و نظری جهت دستیابی به «مساوات و آزادی و مسئولیت مشترک» یا «دموکراسی سوسیالیستی» در جوامع مسلمین بوده است.

۲ - در داستان دختر حاتم طائی و برخورد پیامبر اسلام با او، اقبال خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید: «ما از آن خاتون طی عریان‌تریم» که این گفته اقبال دلالت بر همان موضوع انحطاط جوامع مسلمین در قرن بیستم می‌کند.



البته پروژه بازسازی اقبال در این رویکرد شامل دو مؤلفه «اصلاح‌گرایی نظری و اصلاح‌گرایی عملی» می‌شود، آنچنانکه در نهایت اصلاح‌گرایی نظری در این رویکرد در خدمت اصلاح‌گرایی عملی و سیاسی می‌باشد و منظور از اصلاح‌گرایی نظری همان بازسازی اسلام توسط اجتهاد در اصول کلامی و فلسفی و عرفانی و فقهی و اخلاقی و تفسیری اسلام جهت جایگزین کردن اسلام تطبیقی به جای اسلام انطباقی و دگماتیسم فقهاتی و روایتی و ولایتی مسلمانان شیعه و سنی می‌باشد و منظور از اصلاح‌گرایی عملی در رویکرد اقبال و شریعتی، نجات جوامع مسلمان از انحطاط سیاسی و اجتماعی و تمدنی و اقتصادی و فرهنگی توسط حرکت تحول‌خواهانه در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی شریعتی یا شعار سه مؤلفه اقبال که عبارت است از مساوات، آزادی، و مسئولیت مشترک می‌باشد.

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش بدست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

که دهقانش برای دیگران کشت

زراری حکمت قرآن بیاموز

چراغی از چراغ او برافروز

ولی این نکته را از من فراگیر

که نتوان زیستن بی‌مستی و سوز

قابل ذکر است که در رویکرد دوم که همان رویکرد بازسازی نظری و عملی می‌باشد (که از اقبال شروع شد و به معلم کبیرمان شریعتی رسید و امروز توسط نشر مستضعفین ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دنبال می‌شود) اسلام دیگر به عنوان اسلام تفسیرگرایی، غیر تاریخی و فرازمانی و فرامکانی مانند آنچه که اسلام سلفیه رویکرد اول مطرح می‌کنند نیست، بلکه برعکس در این رویکرد اسلام تطبیقی تغییرگرایی تاریخی جایگزین اسلام تفسیرگرایی فقهاتی و روایتی و ولایتی

## سلفیه رویکرد اول می‌شود.

جام جهان نما مجوی. دست جهان گشا طلب

اقبال لاهوری

همچنین در رویکرد دوم که همان رویکرد بازسازی نظری و عملی (اقبال و شریعتی و نشر مستضعفین) می‌باشد، پر واضح است که اسلام تاریخی از بدو تکوین آن الی یومنا هذا (توسط پروسس ۲۳ ساله جامعه‌سازانه پیامبر اسلام) به صورت تطبیقی و تغییرگرا، جهت شورانیدن عقول توده‌ها، برای وادارسازی آنها در راستای قیام به قسط و حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی و سیاسی و تاریخی جاری و ساری شده است که این اسلام تغییرگرا از قرن دوم هجری با تأسیس بیت الحکمه مأمون عباسی و دعوت از مترجمین مسیحی جهت ترجمه آثار ارسطو و افلاطون به عربی، گرفتار اولین حصار و زندان یعنی فلسفه یونانی شد و بعد از آن توسط عرفا و صوفیان مسلمان گرفتار دومین زندان خود گردید و به موازات آن با ظهور کلام اشاعره و معتزله، این اسلام تغییرگرایی قرآن گرفتار سومین زندان گردید و پس از آن با ظهور فقه روایتی، از قرن دوم اسلام تغییرگرایی پیامبر اسلام، گرفتار چهارمین زندان خود گردید. ▶

ادامه دارد

# شوراندن عقول مردم توسط تغییر انقلابی

## ۴۲

## «عقل تفسیرگر یونانی» به «عقل تغییرگر قرآنی»

ما برعکس آنچه که ارسطو می‌گوید با ذهن آینه‌ای در برابر واقعیت قرار نداریم بلکه برعکس با ذهن فعال و اکتیو انسانی در برابر واقعیت قرار می‌گیریم و با سلاح متدولوژی و دستگاه ایپستمولوژی تلاش می‌کنیم تا آن واقعیت موجود را آنچنانکه هست - به قول پیامبر اسلام - فهم کنیم.

به همین دلیل مقام اثبات مقام فهم واقعیت آنچنانکه هست توسط انسان می‌باشد و از نظر قرآن و پیامبر اسلام و اقبال معرفت انسان در مقام اثبات یک معرفت نسبی است نه آنچنانکه ذهن آینه‌ای ارسطو می‌گوید یک معرفت مطلق. آنچنانکه مولوی در داستان قیل و تاریخ خانه در دفتر سوم - ص ۱۵۷ - س ۱۴ به بعد این موضوع را تبیین می‌نماید.

پیل اندر خانه تاریک بود

عرضه را آورده بودندش هنود

از برای دیدنش مردم بسی

اندر آن ظلمت همی شد هر کسی

دیدنش با چشم چون ممکن نبود

اندر آن تاریکی کف می به سود

آن یکی را کف به خرطوم او فتاد

گفت همچون ناو دانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید

آن بر او چون باد بیزن شد پدید

آن یکی را کف چو بر پایش به سود

گفت شکل پیل دیدم چون عمود

آن یکی بر پشت او بنهاد دست

گفت خود این پیل چون تختی بد است

همچنین هر یک به جزوی چون رسید

فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید

بنابراین از نظر اقبال قرآن عقل ایپستمولوژی را جایگزین عقل آنتولوژیک ارسطویی می‌کند به موازات آن قرآن عقل استقرائی را هم جایگزین عقل قیاسی ارسطویی می‌نماید، همچنین تعقل متدولوژیک و روشمند را جایگزین تعلق منطقی و غیر روشمند ارسطویی می‌نماید و از اینجا است که وقتی قرآن در آیه ۷۸ - سوره نحل می‌فرماید:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - خداوند زمانیکه شما را از شکم‌های مادرانتان متولد کرد شما صاحب عقلی نبودید و چیزی نمی‌دانستید تمام دانستن‌های شما از بعد از تولد توسط سمع و بصر و قلب حاصل شده است.»

در این آیه قرآن به عقل بعد از تولد تکیه می‌کند که یک عقل ایپستمولوژیک و استقرائی و روشمند می‌باشد، برعکس عقل افلاطونی که معتقد به عقل قبل از تولد بود که انسان در عالم مثل قبل از ورود به این جهان صاحب آن عقل شده است و لذا از نظر افلاطون علم ما در این جهان علم به سایه‌ها است نه علم به واقعیت‌ها چراکه افلاطون معتقد بود که اصل واقعیت‌ها در عالم مثل قرار دارد و این جهان سایه آن واقعیت‌های موجود در عالم مثل می‌باشد؛ لذا این جهان، جهان واقعیت نیست، جهان سایه است و لذا علم ما به این جهان علم به واقعیت نیست و ما توانایی کشف و فهم واقعیت در این جهان نداریم که البته این عقیده افلاطون درست برعکس عقیده پیامبر اسلام و قرآن می‌باشد، چراکه آنچنانکه اقبال در ص ۵ - س ۱۸ - فصل معرفت و تجربه دینی کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام می‌گوید:

«آغاز جستجوی شالوده عقلی در اسلام را می‌توان از زمان خود پیامبر اسلام دانست. آن حضرت غالباً چنین دعا می‌کرد اللهم ارنی الاشیاء كما هی - خدایا! واقعیت‌ها را همانگونه که هستند به من بنما.»

بنابراین قرآن و پیامبر اسلام علاوه بر اینکه عقل قبل از تولد افلاطون را نفی می‌کردند برعکس افلاطون جهان موجود را جهان واقع می‌دانستند و برای انسان امکان تعقل و دستیابی به واقعیت موجود ممکن می‌دانستند، پس پیامبر اسلام و قرآن:

اولاً عقل قبل از تولد افلاطون را نفی می‌کند.

ثانیاً جهان سایه افلاطون را نفی می‌کند و به جهان واقع معتقد است.

ثالثاً برعکس افلاطون امکان دستیابی به واقعیت موجود توسط عقل ایپستمولوژیک و روشمند و استقرائی ممکن می‌داند.

رابعاً از نظر پیامبر اسلام و قرآن و اقبال مقام ثبوت با مقام اثبات تفاوت می‌کند مقام ثبوت در جهان همان واقعیت مستقل از ذهن ما می‌باشد که برای انسان قابل شناسا می‌باشد و انسان می‌تواند توسط عقل ایپستمولوژیک خود به آن دست پیدا کند و اما مقام اثبات آنجائی است که

آن یکی دالش لقب داد آن الف

چشم حس همچون کف دست و بس

نیست کف را بر همه آن دسترس

در مثال فوق مولوی در عرصه معرفت‌شناسی انسان به طرح این نکات کلیدی می‌پردازد:

۱ - آدمیان وقتی که در برابر یک واقعیت پیچیده و تو در تو قرار می‌گیرند از آنجائیکه احاطه حسی و عقلی بر آن واقعیت ندارند مجبورند از طریق اپیستمولوژی و ابزار شناخت، آن واقعیت پیچیده را فهم کنند؛ لذا ذهن انسان بر عکس آنچه که ارسطو می‌گفت یک ذهن آینه‌ای پاسیف نیست تا تنها به انعکاس واقعیت به صورت بی طرفانه بپردازد بلکه این ذهن انسان بر پایه دریافت‌های خود دست به کلی‌سازی می‌زند و لذا دآوری ذهن انسان کلی‌سازی بر پایه حس و عقل و متد و غیره می‌باشد و همین امر عامل اختلاف در دآوری‌های انسان در رابطه با تشریح و تبیین واقعیت خارجی می‌باشد.

۲- شناخت انسان یک شناخت نسبی است نه شناخت مطلق یعنی به موازات افزایش داده‌های حسی و عقلی و غیره او، این شناخت کامل‌تر می‌شود. پس در مرحله اول شناخت از حس آغاز می‌گردد لذا آنکه دستش در مرحله شناخت حسی به خرطوم فیل در این تاریک خانه وجود می‌رسد کل فیل را در چارچوب خرطوم او تبیین می‌کند و می‌گوید کل فیل مثل ناودان است بالعکس آن کسی که دستش اول به پشت پیل می‌رسد و بر پایه این شناخت حسی خود می‌گوید کل فیل مثل یک تخت بد شکل است و غیره.

۳ - اختلاف در شناخت نسبی معلول فهم نسبی انسان است، لذا اگر معتقد به نسبی بودن فهم انسان بشویم باید به این اختلاف در بینش اعتقاد پیدا کنیم.

۴ - معرفت حسی و معرفت عقلی انسان‌ها در فهم واقعیت تابع معرفت جزئی آن‌ها می‌باشد نه - آنچنانکه افلاطون و ارسطو می‌گفتند - معرفت جزئی تابع معرفت کلی ذهنی آن‌ها باشد. به عبارت دیگر در مثال فوق مولوی معتقد است که معرفت انسان به صورت استقرائی از حس و جزء شروع می‌شود و در ادامه آن ذهن انسان به استنتاج کل از جزء می‌پردازد. یعنی از نظر مولوی در مثال فوق معرفت کلی انسان‌ها نتیجه معرفت جزئی انسان‌ها می‌باشد که این بر خلاف دستگاه قیاسی و منطق صوری ارسطویی می‌باشد.

و - قرآن در آیات ۳ و ۴ سوره ملک در خصوص موضوع عقل و عقلانیت انسان می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَاَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ اَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ اِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِنًا وَهُوَ حَسْبِرٌ - آنکه آفرید جهان تو در توئی آیا در این واقعیت و جهان تو در تو شکافی و اختلافی مشاهده می‌کنید؟ اگر کردید بدانید که اشکال در شناخت و فهم شما می‌باشد پس دوباره بازشناسی کنید آیا باز هم در واقعیت هستی شکافی می‌بینید؟ اگر باز هم دیدید دست به بازشناسی مجدد بزنید پس در نهایت با فهم صحیح واقعیت شناخت شما تسلیم واقعیت می‌شود.»

آنچنانکه مشاهده می‌کنید در این آیه قرآن:

۱ - عقلانیت انسان دنبال فهم و شناخت واقعیت تعریف می‌کند و عاقل کسی می‌داند که دنبال شناخت و فهم واقع باشد.

۲ - جهان واقع یا واقعیت جهان خارج از ذهن انسان بر خلاف دیدگاه ارسطو یک واقعیت ساده نمی‌داند بلکه واقعیت پیچیده و تو در تو می‌داند که این پیچیدگی جهان واقع خارج از ذهن انسان به صورت «سبع سموات طباقا» مطرح می‌کند.

۳ - واقعیت پیچیده و تو در تو جهان خارج را برای انسان قابل شناخت و دست یافتنی می‌داند.

۴ - راه‌های فهم شناخت واقعیت تو در تو و پیچیده توسط انسان آنچنانکه اقبال در عنوان «عقل برهانی استقرائی» - خود می‌گوید - «تجربه و برهان» می‌داند.

۵ - گرچه قرآن در این آیه در تعریف عقل و عقلانیت معتقد به درک واقع توسط عقل اپیستمولوژیک انسان می‌باشد ولی از آنجائیکه قرآن جهان واقع را جهانی سیلان و در حال حرکت و شدن دیالکتیکی مستمر می‌داند (لذا بر عکس دیدگاه ارسطو که معتقد به واقعیت ساکن و ثابت خارج ذهن در مقام ثبوت می‌باشد) عقلانیت درک واقع ساکن و ثابت توسط انعکاس در ذهن آینه‌ای تعریف نمی‌کند بلکه بالعکس قرآن معتقد به واقعیت مخلوق ذهن اکتیو انسان در پیوند دیالکتیکی با جهان خارج می‌باشد.

## ه - اصول مبانی معرفت‌شناسی اندیشه اقبال:

آنچنانکه اقبال لاهوری در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل معرفت و تجربه دینی - ص ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ - س ۲۱ به بعد می‌گوید عبارتند از:

«اکنون ببینیم که بنابر قرآن خصوصیات جهانی که در آن زندگی می‌کنیم چگونه است:

الف - نخست این است که جهان به بازی و بیهوده آفریده نشده است.



«أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّ وَالدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ - وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيِينِ - آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌ها است به بازی نیافریدیم آن‌ها را جز به حق و راستی نیافریدیم ولی بیشتر ایشان نمی‌دانند» (سوره دخان - آیه ۳۷ و ۳۸).

ب - جهان حقیقت و واقعیتی است که باید آن را به حساب بیاوریم.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ - در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در توالی شب و روز برای خردمندان نشان‌هایی است آنان که ایستاده یا نشسته یا بر پهلو دراز کشیده از خدا یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای» (سوره آل عمران - آیات ۱۹۰ و ۱۹۱).

ج - این جهان چنان آفریده شده که قابل گسترش است.

«وَالسَّمَاءُ بَنِيَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ - می‌افزاید خداوند در آفرینش هر چه بخواهد» (سوره ذاریات - آیه ۴۷).

د - جهان بسته و محصولی تمام شده و غیر متحرک و غیر قابل تغییر نیست شاید در عمق وجود آن روای ولادت جدیدی نهفته است.

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّسَاءَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بگو در زمین گردش کنید و ببینید که خدا چگونه آفرینش را آغاز کرده است و خدا می‌آفریند آفرینش دیگری» (سوره عنکبوت - آیه ۲۰).

ه - حقیقت آن است که این جریان نوسانی و پیشرفت اسرارآمیز جهان و این شنواری بی صدای زمان که برای ما آدمیان همچون حرکت روز و شب جلوه‌گر می‌شود در نظر قرآن از بزرگ‌ترین علامات وجود خدا است

«يَقْلَبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - خدا شب و روز را با یکدیگر مبادله می‌کند و در این برای مردم صاحب بصیرت عبرت و آموزشی است» (سوره نور - آیه ۴۴) به همین جهت است که پیغمبر گفته است «لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله - روزگار را دشنام مدهید که روزگار همان خدا است.»

و - همین اتساع زمان و مکان در خود حامل این وعده است که همه چیز کاملاً مقهور آدمی خواهد شد که وظیفه او منعکس کردن قدرت الهی و پیروز شدن بر طبیعت است.

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً... - آیا نمی‌بینید که خدا آنچه را در آسمان‌ها و در زمین است به فرمان شما قرار داد و نعمت‌های آشکار و نهان خود را به شما ارزانی داشت» (سوره لقمان - آیه ۲۰).

«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مَسْخَرَاتٍ

بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - شب و روز را در فرمان شما آورد و خورشید و ماه و ستارگان نیز به فرمان او در اختیار شمایند در این برای کسانی که خرد خود را به کار دارند نشان‌هایی است» (سوره نحل - آیه ۱۲).

ز - حالا که طبیعت و گوهر و وعده جهان چنین است ببینیم که ماهیت و طبیعت آدمی که جهان از هر طرف با آن رو به رو است چگونه است؟ آدمی که با نیرو و استعداد سازگار کردن قوای مختلف مجهز است خود را در سلسله درجات زندگی بسیار پائین می‌یابد و از هر طرف قوای مخالف و مانع وی را احاطه کرده است.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ - ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ - آدمی را به بهترین ساختمان آفریدیم و آنگاه او را به پایین‌ترین پست‌ها آوردیم» (سوره تین - آیات ۴ و ۵).

ح - آیا این آدمی را در محیط خود چگونه می‌یابیم؟ موجود بی آرامی است که به اندیشه‌های خود چنان مجذوب و مشغول شده که هر چیز دیگر را فراموش کرده و می‌تواند در جستجوی پیوسته خویش برای دست یافتن به منظره‌های تازه‌ای که در آن‌ها بتواند عرض وجود کند. هر گونه رنج و راحتی برای خود فراهم آورد با همه نقص‌ها و ضعف‌هایش بر طبیعت برتری دارد چه در درون خود حامل امانت بزرگی است که به گفته قرآن آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از کشیدن آن سر باز زده بودند.

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا - ما امانت را بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم که از کشیدن آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و آدمی آن را برداشت که او ستمگر نادان است» (سوره احزاب - آیه ۷۲).

ط - شک نیست که وظیفه وی آغازی داشته ولی شاید سرنوشت او آن باشد که ساختمان هستی عنصری جاودانی شود.

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدًى - أَلَمْ يَكْ نُطْفَئْهُ مِنْ مَنِي يَمْنَى - ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوْى - فَجَعَلَ مِنْهُ الرُّؤُوسَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى - أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْيِي الْمُتَوْتَى - آیا آدمی چنان می‌پندارد که ما او را بی‌حاصل رها می‌کنیم؟ آیا نطفه‌ائی نبود که ترشح شد؟ - پس از آن خون بسته‌ائی شد و خدا او را درست کرد و از آن دو گونه مرد و زن آفرید آیا خدا توانائی آن را ندارد که مردگان را دوباره زنده کند» (سوره قیامه - آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰).

ادامه دارد



# فلسفه «دعا»، «نیایش» و «عبادات» و «هناسگ»



## در منظومه معرفتی ادیان ابراهیمی

نقش قرآن تا در این عالم نشست  
فاش گویم آنچه در دل مضمراست  
چون بجان در رفت جان دیگر شود  
مثل حق پنهان و هم پیدااست این  
اندرو تقدیرهای غرب و شرق  
با مسلمان گفت جان بر کف بنه  
آفریدی شرع و آئینی دگر  
از بم و زیر حیات آگه شوی  
محفل ما برمی و بیساقی است  
زخمه ما بیاثر افتد اگر  
ذکر حق از امتان آمد غنی  
ذکر حق از ذکر هر ذاکر جداست  
حق اگر از پیش ما برداردش  
از مسلمان دیده‌ام تقلید و ظن  
ترسم از روزی که محرومش کنند

نقش‌های پاپ و کاهن را شکست  
این کتابی نیست چیزی دیگر است  
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود  
زنده و پاینده و گویاست این  
سرعت اندیشه پیدا کن چو برق  
هر چه از حاجت فزون داری بده  
اندکی با نور قرآنش نگر  
هم زتقدیر حیات آگه شوی  
ساز قرآن را نواها باقی است  
آسمان دارد هزاران زخمه ور  
از زمان و از مکان آمد غنی  
احتیاج روم و شام او را کجاست  
پیش قومی دیگری بگذاردش  
هر زمان جانم بلرزد در بدن  
آتش خود بر دل دیگر زنند

کلیات اقبال - جاوید نامه - ص ۳۱۷ - سطر اول به بعد

و بالاخره خدائی که اقبال برای ما تبیین کرد خدائی است که به «اختیار و عقل انسان» همان اندازه ارزش و اهمیت می‌دهد که برای وحی نبوی انبیاء ابراهیمی در راستای هدایت‌گری برونی انسان، ارزش قائل است؛ و لذا در این رابطه بود که با تولد عقل برهانی استقرائی بشر در قرن هفتم میلادی توسط چند منبعی کردن معرفت بشری به وسیله قرآن، ختم نبوت و قطع وحی نبوی اعلام کرد تا دوران «هدایت‌گری عقل انسان» نه در عرض وحی نبوی پیامبران ابراهیمی، بلکه در طول وحی نبوی پیامبر اسلام، تکوین پیدا کند.

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد  
رونق از ما محفل ایام را  
خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت  
لا نبی بعدی زاحسان خداست  
قوم را سرمایه قوت ازو

بر رسول ما رسالت ختم کرد  
او رسل را ختم و ما اقوام را  
داد ما را آخرین جامی که داشت  
پرده ناموس دین مصطفی است  
حفظ سر وحدت ملت ازو

حق تعالی نقش هر دعوی شکست  
تا ابد اسلام را شیرازه بست  
دل زغیر اله مسلمان بر کند  
نعره لاقوم بعدی می‌زند  
کلیات اقبال لاهوری - رمز بیخودی - ص ۷۰ -  
سطر اول به بعد  
ماحصل اینکه، با عنایت به موارد فوق است  
که می‌توانیم دیدگاه حضرت مولانا علامه  
محمد اقبال لاهوری در خصوص جایگاه دعا  
در منظومه معرفتی ادیان ابراهیمی اینچنین  
خلاصه نمائیم:

«تاکنون برای شما توضیح دادم که چگونه  
مکن است تصور اسلامی خدا به صورت  
فلسفی تأیید شود. ولی چنانکه پیش از این  
اشاره کردم، دامنه پرواز دینی برتر و بالاتر از  
دامنه پرواز فلسفی است. دین تنها با تصور  
راضی نمی‌شود. در صدد آن است که به معرفت  
اصیل‌تری دست یابد و با مطلوب خویش اتحاد  
بیشتری پیدا کند. عاملی که به وسیله آن  
این اجتماع و اتحاد صورت می‌گیرد. عمل عبادت  
یا نیایش یا دعا است که به نورانیت نفسانی  
می‌انجامد. ولی عمل عبادت بر درجات مختلف  
خودآگاهی به اشکال مختلف تأثیر می‌کند.  
در مورد خودآگاهی پیغمبرانه بیشتر جنبه  
خلاقیت دارد. یعنی جهان اخلاقی تازه ایجاد  
می‌کند که در آن پیغمبر وحی‌هایی را که به  
وی می‌رسد با محک‌های عملی می‌آزماید. در  
خودآگاهی باطنی و عارفانه، عبادت بیشتر  
جنبه ادراکی دارد و من خواهم کوشید تا از

همین لحاظ ادراکی معنی نیایش را آشکار کنم؛ و این طرز نگرش از لحاظ انگیزه نهائی نیایش کاملاً قابل اثبات است. به این ترتیب. چون از جنبه روانشناختی سخن گفته شود. نیایش در اصل خود جنبه غریزی دارد. عمل نیایش به قصد دست یافتن به معرفت. به تفکر شباهت دارد. ولی نیایش در عالیترین صورت خود. بیشتر و برتر از تفکر مجرد است. آن نیز مانند تفکر یک فرایند مشاهده درونی یا مراقبه است. ولی فرایندهای مراقبه‌ای در نیایش به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و نیرویی پیدا می‌کنند که بر اندیشه محض ناشناخته است. در عمل تفکر. ذهن حقیقت و واقعیت را مشاهده و دنبال می‌کند. در نیایش از وظیفه جستجوی کلیتی که گام آهسته کرده است دست برمی‌دارد و از اندیشه برتر و بالاتر می‌رود و خود حقیقت و واقعیت را تسخیر می‌کند تا آگاهانه در زندگی آن شرکت می‌جوید. در این گفته هیچ امر سری و معمای وجود ندارد. نیایش. به عنوان وسیله اشراق نفسانی. عملی حیاتی و متعارفی است که به وسیله آن جزیره کوچک شخصیت ما وضع خود را در کل بزرگتری از حیات اکتشاف می‌کند. چنان مپندارید که من از تلقین به نفس سخن می‌گویم. تلقین به نفس هیچ ارتباطی با گشوده شدن سرچشمه‌های حیات که در اعماق من بشری قرار گرفته است ندارد. تلقین بر خلاف اشراق نفسانی که با شکل دادن به شخصیت بشری نیروهای تازه‌ای به آن می‌بخشد. هیچ آثار حیاتی از پی خود بر جای نمی‌گذارد؛ و نیز از بعضی از راه‌های اسراری و خاص معرفت سخن نمی‌گویم. همه غرض منان است که توجه شما را به آن تجربه واقعی بشری جلب کنم که تاریخی در پی و آینده‌ای در پیش دارد. تصوف بدون شک. نواحی تازه‌ای از خود را با مطالعه خاصی در این تجربه آشکار ساخته است. ادبیات آن اشراقی و نوربخش است. ولی مصطلحات آن که از صورت‌های فکری متافیزیک مندرس شده شکل گرفته. بیشتر اثر کشنده‌ای در فکر جدید دارد. در پی یافتن عدم بی‌نامی. بدانگونه که از تصوف نو افلاطونی مسیحی یا مسلمان برمی‌آید. افتادن. نمی‌تواند روحیه زمان حاضر را راضی نگاه دارد که با عادت به تفکر عینی خواستار تجربه عینی زنده‌ای در باره خداست؛ و تاریخ نشان می‌دهد که آن وضع و حال فکری که در عمل عبادت جسم پیدا می‌کند. شرط لازمی برای چنین تجربه است. حقیقت این است که به نیایش باید همچون عاملی نظر شود که مکمل ضروری برای فعالیت عقلی شخصی است که طبیعت را مشاهده می‌کند. حقیقت این است که هر جستجوی معرفتی اساساً نوعی از نیایش است. آنکه عالمانه به مشاهده طبیعت می‌پردازد. همچون صوفی‌ای است که در نیایش خواستار دست یافتن

به حقیقت است گرچه در حال حاضر جای پای آهوی منسک می‌رود (اشاره اقبال در اینجا به ابیات مثنوی مولوی است که می‌گوید: «دقتر صوفی سواد و حرف نیست / جز دل اسپید مثل پرف نیست/ زاد دانشمند آثار قلم / زاد صوفی چیست؟ آثار قدم / همچو صیادی سوی آشکار شد / گام آهو دید و بر آثار شد / چند گامش گام آهو در خور است / بعد از آن خود ناف آهو رهبر است / راه رفتن یک نفس بر بوی ناف / خوش‌تر از صد منزل گام و طواف) و به این ترتیب روش جستجوی وی محدودتر است. عطش وی برای معرفت بالاخره او را به نقطه‌ای خواهد رسانید که در آن نقطه بوی نافع آهو بهتر از اثر پا. وی را رهبری خواهد کرد. تنها همین است که بر قدرت وی بر طبیعت می‌افزاید و آن رویت کل بی‌پایان را بهره او می‌سازد که فلسفه آن را می‌جوید ولی نمی‌یابد. بینش بدون قدرت. تعالی اخلاقی می‌آورد. ولی نمی‌تواند یک فرهنگ پاینده بسازد. قدرت بدون بینش و بصیرت تمایل آن دارد که مخرب و غیر انسانی شود. برای گسترش و ترقی انسانیت لازم است که هر دوی آنها با یکدیگر ترکیب شوند. ولی غرض از نیایش وقتی بهتر حاصل می‌شود که عمل نیایش حالت دسته جمعی داشته باشد. روح هر نیایش واقعی اجتماعی است. حتی راهب هم از اجتماع آدمیان دست می‌کشد. به این امید که در صومعه دور افتاده خود با خدا همراه شود. اجتماع دینی عبارت از مجموعه‌ای از افراد بشر است که به انگیزش خواست واحدی. همه آنان در باره یک موضوع به خود تمرکز می‌دهند و خودهای درونی خویش را باز می‌گذارند تا انگیزه واحدی در آن تأثیر کند. این خود یک حقیقت روانشناختی است که اجتماع قدرت متعارفی ادراک انسان‌ها را زیاده‌تر می‌کند و عواطف را عمیق‌تر می‌سازد» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل سوم - تصور خدا و معنی نیایش - ص ۱۰۴ - سطر ۷ به بعد).

آنچه از تقریر فوق اقبال در باب دعا و عبادت و نیایش قابل استنباط است اینک:

۱ - لازمه انجام و تحقق دعا، «تجربه دینی و تجربه باطنی» است، چراکه تنها توسط «تجربه دینی» و «تجربه باطنی» امکان پیوند و وحدت بین «عالم و معلوم» یا «خدا و انسان» حاصل می‌شود. بنابراین از نظر اقبال، دعا و عبادت و نیایش و مناسب خود یک «پراکسیس باطنی» می‌باشد که انسان در عرصه بازی‌گری (نه تماشاگری) تلاش می‌کند تا با خداوند پیوند و وحدت نماید.

۲ - هر چند اقبال در فصل اول کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام



خود پیامبر در تبیین این تجربه نبوی خود به خصوص در قرآن، به صورت‌های مختلفی این «الله» را تفسیر و تبیین کرده است. به طوری که در یک جای قرآن در تبیین این تجربه نبوی خود می‌فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره نور - آیه ۳۵).

جای از قرآن می‌فرماید:

«...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (سوره شوری - آیه ۱۱).

باز جای دیگر می‌فرماید:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره حدید - آیه ۳).

ادامه دارد

تحت عنوان معرفت و تجربه دینی، برای فهم و تفسیر و تبیین و تشریح اسلام تطبیقی و وحی نبوی پیامبر اسلام یعنی قرآن بر سه مؤلفه «تجربه حسی» و «تجربه باطنی» و «تجربه دینی» تکیه می‌کند، اما در دایره دعا و نیایش و عبادات در منظومه معرفتی ادیان ابراهیمی از آنجائیکه دعا و نیایش و عبادت، به عنوان یک «پراکسیس» بین انسان و خداوند یا «بی‌نهایت» و با «بانهایت» می‌باشد، فقط بر تجربه باطنی و تجربه دینی تکیه می‌شود.

یادمان باشد که تمامی مناسک و ادعیه و عباداتی که پیامبر اسلام، برای مسلمین به عنوان پراکسیس باطنی تعیین کرده است، چه آنهایی که در قرآن مطرح شده است و چه آنهایی که توسط سنت نبوی پیامبر اسلام به ما رسیده است، همگی آنها از بعد از دستیابی ایشان به تجربه نبوی یا وحی نبوی و قرآن توسط پراکسیس ۱۵ ساله حرائی، صورت گرفته است. به عبارت دیگر آن «پراکسیس باطنی» که توسط آن پیامبر اسلام توانست در دوران ۱۵ ساله فاز حرائی خود به تجربه نبوی و وحی نبوی دست پیدا کند، غیر از این مناسک و ادعیه و عبادات و نیایش‌های متعارف مسلمین بوده است. همه اینها از بعد از دستیابی او به تجربه نبوی، برای او حاصل شده است.

شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که آنچه برای پیامبر اسلام «میوه شجره پراکسیس باطنی ۱۵ ساله حرائی‌اش بوده است» برای مسلمین صورت «شجره‌ای» پیدا کرده است تا در مسیر حرکت پیامبر اسلام، با پراکسیس کردن این میوه‌ها بتوانند پای در مسیری بگذارند که قبلاً پیامبر اسلام این مسیر را طی کرده است.

۳ - از آنجائیکه اقبال در چارچوب تفسیر «سوره اخلاص یا توحید» معتقد است که «همه هستی صورتی یکپارچه در عرصه من بی‌نهایت دارد و خداوند را همان من بی‌نهایت تبیین می‌نماید و خارج از خداوند در رویکرد او هیچ چیز وجود ندارد»، لذا خود پراکسیس باطنی یا نیایش و عبادات انسان در برابر بی‌نهایت، به معنای «جدائی انسان» از خداوند به صورت مکانی و زمانی نیست، چراکه اقبال معتقد است که هیچ چیز در وجود، جدای از خداوند و بیرون از خداوند نیست. در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که پراکسیس باطنی یا دعا و نیایش و عبادات همگی تنها در عرصه «شدن» معنی پیدا کند. «شدنی» که دائماً در عرصه این پراکسیس باطنی بین خدا و انسان در حال انجام می‌باشد.

۴ - «الله» همان خداوندی است که پیامبر اسلام توسط تجربه نبوی و پراکسیس باطنی خود توانست آن را تجربه نماید، هر چند



# سوره «فجر» تبیین کننده سه رابطه:

## «انسان و خدا»، «انسان و جهان»

### «انسان و جامعه و تاریخ»

يَخْلُقُ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ - وَتَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ  
بِالْوَادِ - وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ - الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ  
- فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ - فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ  
عَذَابٍ - إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمُرْصِدٌ» در ۹ آیه دسته دوم  
آیات سوره فجر (برعکس ۶ آیه دسته اول سوره  
فجر که بر طبیعت و نظم جهان خارج، اعم از فجر  
و شب و شفق و وتر و غیره، تنها به عنوان مشتق  
نمونه خروار تکیه کرده بود) یک مرتبه قرآن از  
دل طبیعت به طرف تاریخ، شیرجه می‌رود؛ و در  
راستای تبیین جهان و وجود، به صورت تطبیقی  
طبیعت را پشت سر می‌گذرد و وارد تاریخ می‌شود.  
تا به تعریف این حقیقت بزرگ بپردازد، «که اسلام  
تغییرگرا و جامعه‌ساز و انسان‌ساز و دنیاگرا و  
تمدن‌ساز پیامبر اسلام، بر بن مایه نگاه و رویکرد  
دیالکتیکی از جهان و وجود استوار می‌باشد.» لذا  
به همین دلیل:

اولاً رویکرد قرآن و پیامبر اسلام، «یک رویکرد  
ذات‌گرا نیست» بلکه بالعکس، «یک رویکرد  
تاریخ‌گرا می‌باشد» که در چارچوب همین «رویکرد  
تاریخ‌گرای قرآن و پیامبر اسلام است که دینامیسم  
اسلام قابل تعریف و تبیین می‌باشد.» چراکه هم  
در عرصه تبیینات قرآن بر تاریخ - آنچنانکه اقبال  
می‌گوید - به عنوان یک منبع شناخت در کنار  
طبیعت و وحی نبوی و معرفت انفسی تکیه می‌کند؛  
و هم با تزریق ۲۳ ساله وحی نبوی، به جامعه و  
تاریخ، پیامبر اسلام تلاش می‌کرد تا وحی نبوی را  
از صورت تجربه‌های انفسی مجرد و فردی، خارج  
کند و شکل اجتماعی و تاریخی به آن ببخشد.

علی ایحال، در همین رابطه است که رویکرد قرآن  
یک رویکرد دگماتیسم ذات‌گرا، نمی‌باشد تا مانند  
«تورات فعلی یا انجیل فعلی»، به صورت مجرد  
و خارج از محیط انسان واقعی و اجتماع واقعی در

آنچنانکه دیدیم از اواخر قرن اول هجری الی زماننا هذا، این اپیدمی صوفیانه و عارفانه  
به جان اسلام جامعه‌ساز و مسئولیت‌آفرین افتاد. به همین دلیل مهمترین پیام چهار سوگند  
آغاز سوره فجر، عبارت است از:

- ۱ - تقدم توجه آفاقی بر توجه انفسی.
- ۲ - راه و مسیر تحول انفسی از دل تحول آفاقی می‌گذرد.
- ۳ - بدون تحول آفاقی تحول جامعه‌سازانه انفسی در فرد به وجود نمی‌آید.
- ۴ - تقدم ادراکات حسی بر ادراکات ذهنی. به عبارت آبخور ادراکات ذهنی انسان از  
مسیر ادراکات عینی و جزئی و حسی و برونی می‌گذرد.
- ۵ - توجه به طبیعت و واقعیات هستی به عنوان نقطه آغاز انقلاب اپیستمولوژیک در  
انسان می‌باشد.
- ۶ - آخرت از دل همین طبیعت بیرون می‌آید.
- ۷ - دنیا و طبیعت و هستی همان قدر ارزش دارد که آخرت و قیامت ارزش دارد. لذا هرگز  
نباید دنیا را در پای آخرت ذبح کنیم و یا آخرت را در پای دنیا.
- ۸ - تمدن و جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی تنها از دل عشق و شور ساخته نمی‌شود، بلکه  
مقدم بر همه اینها داشتن نگاه برون‌گرا و عقلانیت استقرانی و توجه به ادراکات حسی و  
استقرانی است.
- ۹ - تبیین آخرت و قیامت از دل تبیین و تشریح همین طبیعت تکراری و مهندسی شده  
جهان برون امکان‌پذیر است. در نتیجه کسی که به جهان برون و طبیعت و هستی و وجود  
بی‌تفاوت باشد، نمی‌تواند نسبت به آخرت ایمان و اعتقادی داشته باشد؛ و اصلاً برای او  
بی‌این طبیعت، امکان تبیین آخرت وجود ندارد؛ و این سخن ابن سینا که می‌گفت، «چون  
رسول صادق مصدق در باب آخرت سخن گفته من آخرت را قبول می‌کنم» یک دروغ بزرگ  
است، چرا که از دیدگاه قرآن «ایمان به آخرت، باید از دل ایمان به طبیعت و دنیا عبور  
کند» لذا کسی که به این دنیا و طبیعت و هستی ایمان ندارد، نمی‌تواند به آخرت ایمان پیدا  
کند. لذا به همان اندازه که آخرت انطباقی و آخرت دگماتیسم و آخرت روایتی و آخرت  
صوفیانه و آخرت فیلسوفانه و آخرت متکلمان، انتفاع به موضوع می‌باشد، آخرت قرآن به  
دلیل اینکه در چارچوب همین طبیعت و وجود به صورت سنتزی و دیالکتیکی تکوین پیدا  
می‌کند، یک آخرت تطبیقی می‌باشد: «وَالْفَجْرِ - وَلَيَالٍ عَشْرٍ - وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ - وَاللَّيْلِ إِذَا  
يَسُرُّ - هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حُجْرٍ.»

دسته دوم آیات سوره والفجر: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ - إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ - آلَتِي لَمْ

شکل پکیجی، بخواهد اندیشه و نظریه خود را به جامعه به صورت یکطرفه تزریق نماید و به همین دلیل «اسلام پیامبر یک اسلامی اجتماعی و سیاسی و تغییرساز و دنیاگرا می‌باشد، نه اسلام حکومتی یا فقه‌ای یا اسلام صوفیانه یا اسلام تفسیرگرا یا اسلام اصحاب قدرت.»

ثانیاً «قرآن در تبیین و ایجاد سه رابطه خود با طبیعت و خود با خدا و خود با جامعه و خود با تاریخ، (که هدف اصلی‌اش می‌باشد) هرگز در جهت ایجاد این سه نوع رابطه، به صورت مکانیکی و جدا از هم نگاه نمی‌کند بلکه بالعکس امکان و ضرورت تکوین این سه رابطه را، در پیوند دیالکتیکی وجودی بین این سه رابطه می‌داند.» به عبارت دیگر «از نظر قرآن و پیامبر اسلام، تا زمانیکه رابطه انسان با طبیعت یا جهان برون و یا اجتماع و یا تاریخ و خداوند، به صورت دیالکتیکی در پیوند با یکدیگر حاصل نشود، امکان دستیابی مجرد و پایدار و مکانیکی، با این سه رابطه وجود ندارد.»

لذا در همین رابطه است که در سوره فجر، پس از تبیین رابطه انسان با طبیعت و جهان یا وجود، فوراً بدون وقفه به تبیین رابطه بین انسان و اجتماع و تاریخ می‌پردازد؛ و در ادامه آن است که به تبیین رابطه انسان با خداوند می‌پردازد؛ و به همین دلیل، در چارچوب تبیین رابطه انسان با تاریخ، توسط همان رویکرد تاریخ‌گرایانه قرآن و پیامبر اسلام، به موضوع جوامع انحرافی تاریخ، مثل ثمود و عاد می‌پردازد که صاحبان قدرت سه گانه حاکم بر این جوامع به علت تمرکز قدرت در بالا، جامعه خود را به فساد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی مبتلا کردند؛ و توسط همین فساد تمرکز قدرت سه گانه اقتصادی و سیاسی و معرفتی، در بالایی‌های حاکم این جوامع بوده که عذاب قانونمند خداوند، بر آنها جاری و ساری شده است.

آنچه در ۹ آیه دسته دوم سوره فجر در خصوص رویکرد تاریخی مطرح می‌کند، «نابودی جوامع گذشته اعم از عاد و ثمود به علت فساد تمرکز قدرت سه گانه در بالایی‌های حکومت و تسلیم شدن جوامع در برابر آنها بوده است» لذا مطابق این رویکرد، «قرآن معیار پایه‌داری جوامع در چارچوب تاریخ، تنها توسط عدالت در توزیع قدرت‌های سه گانه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تعریف می‌کند، نه بیشتر از آن و قانون خداوند و تازیبانه عذاب الهی که در این آیات به آن تکیه می‌شود، همین فونکسیون قانونمند حاکمیت فساد حکومت‌ها و اصحاب قدرت سه گانه بر جوامع می‌باشد.»

بنابراین مطابق رویکرد قرآن، «تا زمانیکه جوامع رویکرد عدالت‌خواهانه توسط توزیع سه مؤلفه‌ای قدرت در پیش نگیرند، چه این جوامع، جوامع مذهبی و دینی و فقهی باشند چه غیر از آن، راهی جز نابودی نخواهند داشت.» پس در این آیات ۹ گانه، «قرآن معیار پایه‌داری جوامع را خود قدرت نمی‌داند» چنانکه به پیامبر می‌گوید: «ای پیامبر ندیدی که پروردگارت با قوم عاد و ثمود و فرعون با آن همه توان و قدرتی که داشتند به خاطر اینکه عدالت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی

و معرفتی نداشتند چه کرد؟ و همه آنها را نابود کرد؟»

علی ایحال مطابق این ۹ آیه سوره فجر: معیار پایداری جوامع بشر نه قدرت است و نه دین و نه فقه، بلکه تنها عدالت یا توزیع سه مؤلفه‌ای قدرت می‌باشد. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ - إِرْمَ دَاتِ الْعِمَادِ - الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ - وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ - وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ - الَّذِينَ طَعَنُوا فِي الْبِلَادِ - فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ - فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ - إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»

دسته سوم آیات سوره فجر: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ - وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ - كَلَّا بَلْ لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ - وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ - وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا - وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا - كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا - وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»

در دسته سوم آیات سوره فجر، به تبیین رابطه انسان با خدا می‌پردازد. چرا که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، در سوره فجر «قرآن به تبیین سه رابطه انسان با طبیعت و انسان با جامعه و تاریخ و انسان با خدا، در پیوند با یکدیگر می‌پردازد» و در همین رابطه است که در سوره فجر، «قرآن رابطه انسان با خدا را در فرایند سوم رابطه سه گانه، یعنی بعد از رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با جامعه و تاریخ مطرح می‌کند.» دلیل این امر آن است که اگر قرآن در سرلوحه آرایش تکوین رابطه‌ها، «به جای رابطه انسان با طبیعت و رابطه انسان با جامعه و تاریخ، رابطه انسان با خدا را مطرح می‌کرد، رویکرد انسان‌محوری قرآن به رویکرد اسکولاستیکی بدل می‌شد.»

در نتیجه، اصالت از انسان گرفته می‌شد و به آسمان‌ها داده می‌شد؛ و خدای مجرد و ایده‌آلیستی آسمان‌ها آنچنانکه سارتر و فویر باخ می‌گویند، باعث الینه و نابودی انسان زمینی می‌شد و قطعاً طرح چنان «بی‌نهایتی بزرگی» در برابر این «بی‌نهایت کوچک» آنچنانکه سارتر می‌گوید، باعث می‌گردید، «تا این بی‌نهایت کوچک در زیر دست پای آن بی‌نهایت بزرگ له بشود.» بنابراین، در این رابطه است که در دسته سوم آیات سوره فجر در راستای تبیین رابطه انسان با خدا، «قرآن با زبان انتقادی، یک رابطه غلط بین انسان و خداوند را به نقد می‌کشد و آن را نفی می‌کند. رابطه‌ای که بین خدا و انسان، در این آیات قرآن نفی می‌شود، رابطه‌ای است که انسان در چارچوب منافع فردی و شخصی خودش، می‌خواهد رابطه بین خودش و خدا را توسط آن تعریف کند.»

لذا «هر وقت که در عرصه ابتلا و آزمایش در این جهان، او تشخیص داد که منافع شخصی‌اش تأمین شده است، به داوری در رابطه با خداوند می‌پردازد و اعلام می‌کند که خداوند با من است، اما هر زمانی که در عرصه ابتلا، منافع شخصی و فردی او به خطر افتاد، او داوری می‌کند که خداوند بر علیه من بوده است و خدا مرا خوار کرده است و در همین رابطه است که قرآن با بیان کلاً اینگونه رویکرد به رابطه انسان با خداوند را نقد و نفی می‌کند و جوهر انحراف این رویکرد را

در تکیه بر منافع شخصی و فردی می‌داند.

لذا با بیان «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ - وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْيَتِيمِ - وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا - وَتُحِبُّونَ الْأَمَْالَ حُبًّا جَمًّا» (رویکرد اجتماعی را به عنوان هسته تکوین رابطه انسان با خداوند مطرح می‌کند؛ و علت انحراف اینها را، در تبیین منافع فردی به عنوان رویکردی می‌داند که در چارچوب آن به تعریف رابطه خود با خداوند می‌پردازند؛ یعنی «این‌ها، خدائی که برای خود تعریف کرده‌اند یک خدای نفسانی و سوپرکتیو است، نه خدای ابرکتیو خالق هستی»؛ و همین انحراف از خدای ابرکتیو و خالق هستی، به خدای سوپرکتیو نفسانی، خود باعث شده است تا منافع فردی و شخصی خودشان به عنوان معیار ارزش داوری خداوند قرار گیرد.

بی شک آنچنانکه قرآن در این آیات مطرح می‌کند، اگر اینها به جای اینکه خدای نفسانی و سوپرکتیو خود را خدای خالق هستی بدانند، خدای ابرکتیو خالق هستی می‌دانستند و انتخاب می‌کردند، قضاوت اینها در باب داوری خداوند نسبت به خودشان عوض می‌شد، چرا که خدای خالق هستی خدائی است که با رویکرد اجتماعی و تاریخی انسان را تعریف می‌کند نه با رویکرد ذات‌گرایانه و فردگرایانه. بنابراین مطابق دیدگاه قرآن، برای اینکه قضاوت اینها در باب رابطه فرد با پراکسیس اجتماعی و تاریخی تغییر نکند، باید خدای مورد اعتقاد آنها عوض بشود و در ذهن آنها «خدای خالق» جایگزین «خدای نفسانی» فردیشان بشود، چراکه «خدای نفسانی و فردی» من ناچار است که در قضاوت به نفع منافع فردی من قضاوت نکند، آنچنانکه «خدای خالق هستی» دیگر مجبور نیست که در راستای منافع فردی و شخصی من داوری بکند.

لذا به همین دلیل است که علامه محمد اقبال لاهوری در فصل سوم کتاب گرانسنگ و دوران‌ساز بازسازی فکر دینی در اسلام خود، تحت عنوان «تصور خدا و معنی نیایش» پس از نقد و نفی خدای کانت و خدای ارسطو، تحت عنوان «نفی خدای صانع و خدای ناظم» به تبیین خدای قرآن که خدای خالق می‌باشد، می‌پردازد؛ و در این رابطه معتقد است که «تا زمانیکه در عرصه بازسازی علم کلام، نتوانیم خدای خالق جایگزین خدای یونانی‌زده صانع و ناظم ذهنی مسلمانان بکنیم، امکان بازسازی فکر دینی در اسلام و مسلمانان وجود ندارد» چراکه تا زمانیکه «مسلمانان تحت تعالیم اسلام فقه‌ای و اسلام اشعری‌گری صوفیانه عارفانه و اسلام یونانی‌زده فلسفی به خدائی معتقد باشند که دور از مردم در آسمان‌ها نشسته است و بر انسان‌ها حکمرانی یکطرفه از موضع قدرت می‌کند و رابطه‌ای دیگر با خلقت و تکامل و زمان و وجود ندارد و منتظر است تا قیامت تشکیل شود تا گناهکاران را به عذاب الیم شکنجه نماید، با چنین تصویری از خدا، امکان بازسازی فکر دینی و جامعه مسلمین وجود ندارد.»

لذا در همین رابطه است که اقبال، در فصل سوم کتاب بازسازی فکر

دینی می‌کوشد تا توسط خدای خالق که خلقت او در چارچوب «کل یوم هو فی‌شان» دائماً در بستر زمان در حال جریان می‌باشد و هرگز او با خلقتش و مخلوقش، در چارچوب زمان فلسفی جدا نیست، به بازسازی فکر دینی در اسلام و مسلمانان بپردازد. «به همین دلیل خدای اقبال، خدای خالق است، نه خدای صانع و ناظم ارسطونی و باز در همین رابطه است که اقبال، معتقد است که «برای فهم خدای خالق هستی و وجود، نباید توسط عقل فلسفی و عقل فقهی و عقل صوفیانه هند شرقی که معتقد به فنا فی الله هستند اعتقاد به خدا پیدا کنیم، بلکه بالعکس تنها از طریق تجربه پیامبرانه و نبوی و اجتماعی و قرآنی می‌توان به خدای خالق و ابرکتیو دست پیدا کرد؛ و تا زمانیکه نتوانیم این خدای خالق و ابرکتیو توسط تجربه نبوی پیامبر اسلام که همین قرآن می‌باشد، حاصل کنیم، «امکان دوری از خدای صانع ارسطونی و نیوتنی و اسپینوزائی، برای ما وجود ندارد.»

لذا در دسته سوم آیات سوره فجر، قرآن به تبیین خدای خالق هستی می‌پردازد و رابطه انسان با چنین خداوندی تعریف می‌کند.

دسته چهارم آیات سوره فجر:

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا - وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا - وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِهِ جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى - يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي - فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا - وَلَا يُوثِقُ وِثْقَهُ أَحَدًا - يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً - فَادْخُلِي فِي عِبَادِي - وَادْخُلِي جَنَّاتِي»

در دسته چهارم آیات سوره فجر که آیات انتهائی این سوره می‌باشد، قرآن پس از اینکه، «خدای منفعت‌گرا و سوپرکتیو و فردی را رد کرد و خدای خالق هستی که خدائی ابرکتیو می‌باشد که خالق هستی است و خلقت او در بستر زمان از آغاز الی زماننا هذا در چارچوب کل یوم هوفی شان ادامه دارد و هرگز از خلقت فاصله ندارد و دائماً در کار جدید، در وجود می‌باشد و خود او در پیوند با زمان و تحول این جهان است.» صد البته، اینچنین خدائی با آن خدای فردگرای انسان‌های منفعت‌طلب، فاصله‌ای از عرش تا فرش دارد، چراکه خدای خالق وجود، خدائی بیگانه با انسان و خلقت نیست که بیرون خلقت به صورت یکطرفه نظاره‌گر وجود باشد، بلکه بالعکس در پیوند با آن قرار دارد و به همین دلیل آنچنانکه در آیات فوق مشاهده کردیم، این خدای خالق در آن روزی که زمین متلاشی می‌شود و ملائکه امر او را مادیت می‌بخشند، همین انسان را دعوت می‌کند که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً - فَادْخُلِي فِي عِبَادِي - وَادْخُلِي جَنَّاتِي - ای انسان با ایمان - خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد - و به صف بندگان من درآی - و به بهشت من وارد شو.»

والسلام